



## رشاد آموزشیه ۳۶

آموزشی، تحلیلی، اطلاع‌رسانی  
دوره‌ی یازدهم، شماره‌ی ۱- پاییز ۱۳۸۸  
شرح‌جلد: کاخ ورسای، قرارداد ورسای

مدیرمسئول: محمد ناصری  
سردبیر: دکتر عبدالرسول خیراندیش  
مدیر داخلی: مسعود جوادیان  
هیئت تحریریه: دکتر عطاءالله حسنی  
دکتر عبدالرسول خیراندیش  
دکتر نصرالله صالحی  
دکتر منصور صفت‌گل  
دکتر جواد عباسی  
دکتر حسین مفتخری  
دکتر طوبی فاضلی‌پور  
مسعود جوادیان  
ویراستار: کبری محمودی  
طراحی گرافیک: علی کریم‌خانی  
چاپ: شرکت افست (سهام عام)  
شمارگان: ۱۲۰۰۰ نسخه  
نشانی مجله: تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵  
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶ - ۰۲۱  
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۰۲۱  
تلفن مجله: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹ - ۰۲۱  
داخلی: ۲۵۰  
E-mail: [Tarikh@roshdmag.ir](mailto:Tarikh@roshdmag.ir)



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات کمک‌آموزشی  
پیام‌گیر نشریات رشد  
۸۸۳۰۱۴۸۲  
مدیرمسئول: ۱۰۲  
دفتر مجله: ۱۱۳  
امور مشترکین: ۱۱۴

- سخن سردبیر ۲ دکتر عبدالرسول خیراندیش  
گفت‌وگو ۴ مسعود جوادیان  
تأملی در تاریخ‌نگاری قرن بیست‌ویکم ۱۲ دکتر عبدالرسول خیراندیش  
جاده‌ی شاهی ۱۹ نویسنده: جونا لندرینگ و مترجم: مرتضی داوری  
ساختار ارتش و شیوه‌ی نبرد در عصر اشکانیان ۲۲ اسماعیل نساجی زواره  
صاحب‌بن‌عباد ۲۸ محمد رویگر  
مالیات در دوره‌ی ایلخانان ۳۳ مسعود فرشیدنیا  
نقش ایران در سیاست خارجی امپراتور ۳۹ نویسنده: ولف د. قیق بیهل و مترجم: احمدرضا اکبری  
بیان تاریخ به زبان شعر ۴۲ زهرا ملاابراهیم  
یادی از استاد حسین نوربخش ۴۳ احمد حبیبی  
تبریز در دوره‌ی استبداد صغیر ۴۶ معصوم حق‌وردیان  
گزارش و خبر ۵۶

# آموزش تاریخ و علوم ریاضی

دکتر عبدالرسول خیراندیش

ریاضیات نه تنها دانشی مستقل به شمار می‌آید، بلکه بسیاری از علوم، متکی و مبتنی بر آن هستند. این دانش کهن، همواره پیشتاز و پیشرو دانش‌های بشر بوده است و با زندگی انسان پیوندی تنگاتنگ و دائمی دارد. شعبه‌های گوناگون ریاضیات اعم از حساب و هندسه و آمار، خود سرگذشت و تاریخچه‌ای جالب دارند که در کتاب‌های تاریخی و نیز تاریخ علوم، بخش قابل توجهی را به خود اختصاص داده‌اند.

اما ریاضیات، برای دانش تاریخ نیز نقش کلیدی و اساسی دارد، زیرا آنچه **مبانی ریاضیات و فلسفه‌ی اعداد** خوانده می‌شود، در واقع از اصول علم تاریخ نیز به شمار می‌آید. در واقع، رابطه‌ی ترتیبی میان اعداد و سیر کمی آن‌ها، اعم از توالی یا توارد، همان اصولی است که در زمان‌شماری به کار گرفته می‌شود. علم تاریخ مبتنی بر **زمان** و زمان خود متکی به ریاضیات (برای شمارش) است. بدین ترتیب، به سادگی می‌توان اهمیت علم ریاضی را برای تکوین دانش تاریخ دریافت. حتی اگر نقش ریاضیات را در تربیت فکری و رشد علمی همه‌ی انسان‌ها مورد ملاحظه قرار ندهیم، برای دانش تاریخ که مبتنی بر ترتیب وقایع و برقراری رابطه‌ی علی میان پدیده‌هاست، ریاضیات به صورت ماهوی و مضمونی، نقش درجه‌ی اول دارد.

همین تبعیت اندیشه‌ی تاریخی از مبنای ترتیبی اعداد، امکان دارد تا در دوره‌ی جدید، اندیشه‌ی **تکامل تاریخی** به منصفه‌ی ظهور برسد و به عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد اندیشه‌ی تاریخی معاصر گسترش و پذیرش پیدا کند. به این دلیل، برای کسی که تاریخ را به نحو علمی فرامی‌گیرد، آموزش ریاضیات، آن‌چنان‌که روح و اساس دانش ریاضی را دربرداشته باشد، ضروری است. هرچند، مورخ و معلم تاریخ، مانند مهندسان، فیزیک‌دانان و امثال آن‌ها، با اعداد سروکار ندارد و محاسبات ساده یا پیچیده‌ی ریاضی را انجام نمی‌دهد، اما وقوف کلی بر قواعد ریاضیات، آن‌چنان‌که وجه ترتیبی و روند کاهش یا افزایش کمی را دربرداشته باشد، برای فراگیرندگان علم تاریخ ضروری است.

رابطه‌ی مستقیمی که میان تاریخ‌نگاری و **تقویم** وجود دارد و ضرورت کاربرد دقیق تقویم (گاه‌شماری) در تاریخ‌نگاری، ضروری می‌سازد که فراگیرنده‌ی تاریخ، اطلاعاتی هرچند مقدماتی، از نجوم و تقویم داشته باشد. این بدون دانستن حداقلی از ریاضیات امکان‌پذیر نیست. هرچند مورخ، کار منجم را انجام نمی‌دهد و محاسبات پیچیده‌ی نجومی و تقویمی کار مورخان است، اما بدون استمداد مناسب ریاضیات، درک تاریخی نیز به درستی حاصل نخواهد شد.

گرچه تاریخ به عنوان دانشی مبتنی بر **کیفیات**، در نقطه‌ی مقابل ریاضیات که بر مقادیر و کمیات استوار است، قرار می‌گیرد و در همان حال، تلاش پرسابقه‌ی برقراری نسبتی میان کمیت و کیفیت، به نتیجه‌ای مشخص در



**توسعه‌ی کاربرد زمان ریاضی به جای زمان طبیعی در تاریخ‌نگاری، امکانات خوبی را برای توسعه‌ی اندیشه‌ی تاریخی فراهم آورده است؛ چنان‌که وضع واحدهای زمانی «دهه»، «صده» و «هزاره»، با کمک دانش ریاضی ممکن شده است**

علوم نظری و تجربی منجر نشده است، اما شعبه‌ای از ریاضیات که به آمار تاریخی یا علم آمار در گستره‌ی تاریخ می‌پردازد، نشانه‌ای بسیار موفق از تلفیق تاریخ و ریاضیات به‌شمار می‌آید. مباحثی نظیر جمعیت‌شناسی تاریخی، آب‌وهواشناسی تاریخی یا تاریخ اقتصادی، بر آمار تاریخی مبتنی هستند. این شعبه از علم آمار که اطلاعات آماری را در یک دوره‌ی زمانی بلند بررسی می‌کند، از یک‌سو به اسناد تاریخی متکی است و از سوی دیگر امکان شناخت دقیق‌تری از تحولات گذشته‌ی زندگی انسان را فراهم کرده است.

در بعضی از شعبه‌های تحقیقات تاریخی، علم آمار کاربردی مشخص یافته و موجب نزدیکی علم تاریخ به علوم دقیقه شده

است. هم‌چنین، تلاش‌هایی صورت گرفته‌اند تا مفاهیم کیفی در تاریخ که همان اخبار و اسناد هستند، به مقادیر کمی تبدیل و سپس این مقادیر کمی به‌صورت نمودارهای گوناگون و با بهره‌گیری از فن گرافیک، مصور شوند. نتیجه‌ی این نوع فعالیت‌ها، ارائه‌ی تاریخ با بهره‌گیری از وسایل جدید هم‌چون رایانه و نیز تفهیم مباحث تاریخ به کمک نمودارهای ستونی، منحنی، خطی و نظایر آن است. چنین فعالیت‌هایی، هم به توسعه و تقویت ابزارها و امکانات تصویری ارائه‌ی تاریخ کمک می‌کند و هم امکان می‌دهد تا شیوه‌های جدیدی برای تکمیل اطلاعات تاریخی به‌کار گرفته شود.

نگارنده بر این باور نیست که تحقیقات کمی در تاریخ‌نگاری بتواند به‌طور کامل کارآمد شود، اما در تحقیقات اقتصادی و جمعیتی مربوط به تاریخ معاصر، داده‌های آماری به‌خوبی سودمندی خود را نشان داده‌اند. این تجربه‌ی مفید و مؤثر، بی‌شبهت به نزدیکی آن بخش از ریاضیات جنبه‌ی نظری می‌یابد و به مفاهیم فلسفی و از آن طریق به مباحث نظری تاریخ گره می‌خورد. از این‌رو می‌توان در سه سطح عالی، متوسط و پایین، مراتب متفاوتی از پیوند تاریخ با ریاضیات را چه در بخش نجوم و چه در نظریه‌پردازی مشاهده کرد.

توسعه‌ی کاربرد زمان ریاضی به جای زمان طبیعی در تاریخ‌نگاری، امکانات خوبی را برای توسعه‌ی اندیشه‌ی تاریخی فراهم آورده است؛ چنان‌که وضع واحدهای زمانی «دهه»، «صده» و «هزاره»، با کمک دانش ریاضی ممکن شده است. اکنون نیز که «کیهان‌شناسی» عرصه‌های جدیدی از شناخت هستی را گشوده است و نیز «دیرینه‌شناسی» با نفوذ به هزارها و میلیون‌ها سال گذشته، دانش تاریخی بشر را گسترش داده و بر طول آن افزوده است، درک ریاضیات در مقیاس اعداد بزرگ برای فراگیرندگان تاریخ ضروری به‌نظر می‌رسد. اگر تاکنون در عرصه‌ی تحقیقات معاصر که زمان تاریخی آن کوتاه است، آمار و ریاضیات کاربردی مؤثر داشته است، اکنون در تحقیقات مبتنی بر زمان بلند تاریخی نیز دانش ریاضی به کمک کیهان‌شناسی و دیرینه‌شناسی آمده است و بدین ترتیب در زمینه‌ی زمان بلند تاریخی و اعداد بزرگ و دوره‌بندی‌های گسترده، هم تاریخ و هم ریاضی، هرچه بیش‌تر به هم نزدیک شده‌اند.

بدین ترتیب، هم‌چون قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی که ریاضیات و تاریخ از نظر فلسفه به هم نزدیک شدند، این‌بار وفق تحقیقات علمی نشان می‌دهد که به‌تدریج تاریخ و ریاضیات در مفهوم زمان بزرگ کیهانی به هم می‌رسند. بدین ترتیب، این امکان فراهم می‌شود که با نگاه و شیوه‌هایی نو به عصر اسطوره‌ها و افسانه‌ها و نیز باورهای کهن درباره‌ی تاریخ و ادوار آن، چنان‌که تمدن‌های قدیمی باور داشته‌اند، نگریده شود.



گفت و گو

# آموزش تاریخ

درگفت وگو با دکتر طوبی فاضلی پور  
استاد دانشگاه و مدیر دبیرستان ربانی

مسعود جوادیان



## اشاره

آشنایی من با خانم دکتر فاضلی پور به سال‌ها قبل بازمی‌گردد؛ اوایلی که کتاب درسی «تاریخ‌شناسی» تازه تألیف شده بود و ما مشغول برگزاری آموزش ضمن خدمت آن در منطقه‌ی پنج شهر تهران بودیم. از آن روزها خاطره‌ای کم‌رنگ در ذهن دارم. خانم دکتر فاضلی پور هم جزو شرکت کنندگان دوره بود. در همان ایام بود که کارشناس مسئول وقت گروه تاریخ در «دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی» یعنی دکتر جواد عباسی، از وی برای همکاری با گروه و عضویت در شورای برنامه‌ریزی درس تاریخ دعوت کرد. به تدریج این همکاری بیشتر شد. مشارکت در تألیف «تاریخ ایران و جهان (۱)»، تدریس در دوره‌های ضمن خدمت و گردهمایی‌ها، و تهیه‌ی راهنمای برنامه‌ی درسی تاریخ در دوره‌ی متوسطه، از جمله‌ی این همکاری‌هاست. در این گفت‌وگو با خانم دکتر فاضلی پور و اندیشه‌هایش بیشتر آشنا می‌شوید.





با این که بیشتر خوانندگان مجله با شما آشنایی دارند، ولی برای این که فتح بابی شود، محبت کنید و مختصری از زندگی خودتان بگویید.

● فکر می‌کنم لازمه‌ی شروع گفت‌وگو این است که من تاریخ تولدم را بگویم. متولد سال ۱۳۲۹ هستم. تمام دوران تحصیلم را در تهران گذراندم. فاصله‌ی لیسانس و فوق‌لیسانس من تقریباً ۱۷ سال بود. بعد از لیسانس من بنا به شرایطی وارد نظام آموزشی شدم؛ البته نه آموزش و پرورش. در سال ۱۳۵۳ طرحی آماده شد برای پرورش استعدادهای درخشان ایران که این طرح به طور عمده در تهران، کرمان و خراسان اجرا می‌شد. در سال ۱۳۵۵ به گرفتن معلم و پژوهشگر پرداختند و من جزو اولین کسانی بودم که در این طرح شرکت کردم. مصاحبه داشتم و تدریس تاریخ را در حقیقت از آنجا شروع کردم. شرایط آموزشی در آنجا به این صورت بود که ما فقط ۱۲ ساعت در هفته درس می‌دادیم و مابقی ساعت را در مدرسه به کار تحقیقی می‌پرداختیم و پژوهش می‌کردیم. حاصل پژوهش‌هایمان به شکل جزواتی در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گرفت. شیوه‌ای را به کار می‌بردیم که چند سالی است در ایران دوباره متداول شده است و آن آموزش گروهی و یا آموزش فرد فرد دانش‌آموزان است و به نام روش فراگیری شناختی خوانده می‌شود. ما این کار را در سال ۱۳۵۵ در آن مرکز شروع کردیم. بعد از انقلاب تمام مراکز آموزشی، تحت پوشش آموزش و پرورش قرار گرفتند. بنابراین من هم جزو معلمینی شدم که وارد آموزش و پرورش شده بودند و آموزش متداول مدارس و دبیرستان‌های پیش‌دانشگاهی را دنبال کردم. در سال ۱۳۷۱، بعد از ۱۷ سال تصمیم گرفتم که فوق‌لیسانس تاریخ بگیرم و با چند سال فاصله، دکترای تاریخ گرفتم.

در مدت تحصیل، بیشترین تأثیر را از حیث علمی از کدام استادان گرفتید؟

● من فکر می‌کنم دانشجوی خیلی خوش‌بختی بودم که استادان بسیار خوبی داشتم. یعنی در حقیقت شاگرد استادان بسیار سطح بالا و گران‌قدر دانشگاه تهران و شهیدبهبشتی بودم. مرحوم دکتر زریاب‌خویی، مرحوم

دکتر زرین‌کوب و دکتر رضوانی استادان من بودند. به هر حال روح همه‌ی آن‌ها شاد که من مرهون زحمات آن‌ها هستم. آقای دکتر باستانی‌پاریزی، دکتر اشراقی، خانم دکتر بیانی، مرحوم دکتر خانابایانی، خانم دکتر ناطق که اگر به خاطرتان باشد، همه از استادان من بودند و در دوره‌ی دکترای دکتر شعبانی، دکتر مصدق، دکتر حسینی و... از هر کدام به نوبه‌ی خود کاری را یاد گرفتم؛ یعنی نحوه‌ی تدریس، نگاه کردن به تاریخ، به جزئیات توجه کردن و کلیات را در نظر گرفتن. بیشترین اثر را خانم دکتر بیانی روی من گذاشتند. خیلی از شیوه‌ی تدریستان لذت می‌بردم.

● شیوه‌ی تدریس‌شان چگونه بود؟

● ایشان وقتی استاد دوره‌ی کارشناسی من بود، خیلی جوان بود. اولاً نگاه خیلی خاصی به تاریخ داشت. علاوه بر این که جزئیات را می‌گفت، در حقیقت تاریخ را خیلی علمی بررسی می‌کرد. هرچند تخصص ایشان «مغول» بود و من در دهه‌ی ۱۳۵۰ دانشجوی دوره‌ی لیسانس بودم، ولی ایشان تاریخ عصر ساسانی را به ما درس می‌داد. بیشتر نگاه تمدنی به تاریخ داشت تا تاریخ سیاسی. هم‌زمان با ایشان، من بعد از ظهرها تاریخ اروپا

معلمی  
حرفه‌ای است که  
اگر با عشق و علاقه  
نباشد، انتخاب آن  
اشتباه بوده است





همین‌طور. به همین دلیل من مدیون تمام استادانم هستم.

از کارهایتان، چه آن‌ها که چاپ شده‌اند و چه کاری که آماده کرده‌اید، بفرمایید؟

● اولین نوشته‌ی من به‌صورت کتابی با نام «تاریخ کشاورزی ایران در عصر ساسانی» چاپ شد. شاید بی‌اغراق، قبل از آن کتابی در مورد کشاورزی یک دوره‌ی تاریخی نوشته شده بود یا حداقل من در جست‌وجوهایم

به آن بر نخوردم. بعد از آغاز انتشار مجله‌ی «رشد آموزش تاریخ»، به لطف شما و دکتر خیراندیش همکاری خود را با این نشریه آغاز کردم. مقاله‌ای در مورد مجله‌های ادواری تاریخ نوشتم که در مجله‌ی «کتاب ماه تاریخ» چاپ شد. از آن زمان به بعد، با رشد تاریخ همکاری دارم. هم‌اکنون هم کاری در دست دارم که نیمه‌کاره است و نمی‌دانم تا چه زمانی امکان اتمام آن هست.

اگر خاطرتان باشد من فونتیک و تلفظ اسامی کتب درس تاریخ را نوشتم و در دو شماره‌ی رشد به چاپ رسید. یکی از دوستان تلفن زد و از من خواست که این کار را ادامه دهم و هم‌زمان برای هر یک از واژگان، شرح کوتاهی بنویسم. این کار را شروع کردم، اما فکر می‌کنم خیلی طول بکشد؛

**اولین نوشته‌ی من به‌صورت کتابی با نام «تاریخ کشاورزی ایران در عصر ساسانی» چاپ شد. شاید بی‌اغراق، قبل از آن کتابی در مورد کشاورزی یک دوره‌ی تاریخی نوشته شده بود**

را با پدرشان می‌گذراندم؛ آقای دکتر خانبابا بیانی، و خیلی برایم جالب بود. شیوه‌ی تدریس این دو استاد این‌طور بود که گرچه برای ایجاد جاذبه و کشش خیلی به جزئیات توجه می‌کردند، اما نگاهی خیلی کلی و علت و معلولی به تاریخ داشتند. هم‌زمان با این استادان، در کلاس‌های مرحوم زریاب‌خویی فلسفه‌ی تاریخ را آموختم و برای اولین بار یاد گرفتم که چگونه حوادث را بررسی و چرایی‌ها را مطرح کنم. بنابراین نمی‌توانم

بگویم که فقط یکی از استادان اثرگذار بوده است، بلکه همه به تدریج، هم مرا با نگرش‌های خاص آشنا کردند، هم در من علاقه‌مندی خاصی نسبت به تاریخ به‌وجود آوردند.

شما مطلع هستید که در دهه‌ی ۱۳۵۰ کنکور مثل امروز نبود. شما اول یک دوره‌ی عمومی را در سال اول دانشکده ادبیات می‌گذرانید و در سال بعد رشته انتخاب می‌کردید. من سال اول در حقیقت دروس عمومی خواندم؛ ادبیات، جغرافیا، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ادبیات عرب، و... و هم‌چنین واحدهایی در زمینه‌ی تاریخ. اما استادانی که تاریخ درس می‌دادند، آن‌قدر جذابیت ایجاد کردند که من کلاس‌ها و واحدهای بیشتری از تاریخ برداشتم. همین باعث شد که وارد رشته‌ی تاریخ شدم. در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا هم

چون مشغله‌ی کاری‌ام زیاد است. در این مدت هم در انجمن زنان پژوهشگر تاریخ فعالیت داشتم. در دو سمینار شرکت کردم و مقالاتی ارائه دادم و فعالیت‌های اجرایی که در زمینه‌ی کار فعلی‌ام دارم.

خانم فاضلی، طبق اطلاعی که دارم، شما از وقتی مدیریت بخش متوسطه و پیش‌دانشگاهی «مجمع ربانی» را پذیرفتید، فعالیت‌های قابل توجهی در زمینه‌ی برگزاری

نمایشگاه ایران‌شناسی داشتید که خیلی از آن‌ها چشم‌گیر بود. منتها قبل از پرداختن به این موضوع دلم می‌خواهد درباره‌ی فعالیت‌های آموزشی و کلاسی خودتان مختصری توضیح دهید. واقعاً شما در این سال‌ها که به کلاس می‌رفتید و تدریس می‌کردید، با علاقه به کلاس می‌رفتید یا از سر اجبار؟ یعنی از در کلاس که وارد می‌شدید، با رضایت وارد می‌شدید یا احیاناً با سنگینی؟

• ببینید آقای جوادیان، به نظر من معلمی حرفه‌ای است که اگر با عشق و علاقه نباشد، انتخاب آن اشتباه بوده است. من واقعاً تدریس را دوست دارم و با تمام وجودم، از این‌که چیزی را بلد باشم و به دیگران یاد بدهم، لذت می‌برم. من توسط یکی از استادانم به مسیر تدریس کشیده شدم. اگر فرصتی باشد، خاطره‌ی کوتاهی از دوران دانشجویی‌ام بگویم که اصلاً چرا وارد تدریس شدم. من، در دوره‌ی لیسانس درسی به نام تاریخ خاورمیانه را با خانم دکتر ناطق در دانشگاه تهران می‌گذراندم. ایشان از دانشجویان، کاری در زمینه‌ی واحد مربوطه می‌خواستند. روزی که قرار شد من کارم را تحویل بدهم، ایشان گفتند که شما باید درباره‌ی کارتان در کلاس صحبت کنید، در حالی‌که کار بقیه‌ی دانشجویان را به شکل نوشته می‌گرفتند. خیلی گفتم که من هم فقط نوشته‌ام را به ایشان بدهم، اما اصرار ایشان باعث شد که من آن روز در کلاس تدریس کنم. یعنی آن روز اداره‌ی کلاس و ارائه‌ی مطلب به من واگذار شد. خب دوستان هم خیلی سربه‌سر من گذاشتند و با هم قرار گذاشته بودند، از من سؤالاتی بکنند و مانع تمرکز و ارائه‌ی مطلب شوند. فکر می‌کردند سؤالاتی را مطرح کنند که امکان جواب‌گویی به آن‌ها نیست. خانم دکتر از من خواست پشت تریبون قرار بگیرم. کار بسیار سختی بود. تدریس من با گرفتگی صدا و رنگ‌پریدگی آغاز شد. تقریباً ۲۲ سالم بود. مجبور شدم به سؤالاتی که دوستان قبلاً با هم تبانی کرده بودند تا مرا دچار سردرگمی کنند و

## من واقعاً تدریس را دوست دارم و با تمام وجودم، از این‌که چیزی را بلد باشم و به دیگران یاد بدهم، لذت می‌برم

رشته‌ی کلام را از من بگیرند، پاسخ دهم و برخی از آن‌ها را به بعد موکول کردم. در آن‌زمان من نمی‌دانستم که این به بعد موکول کردن، هنرمندی یک مدرس است. از آن‌ها خواستم که فعلاً نظم جلسه را برهم نزنند و اجازه بدهند من صحبت کنم. سؤال‌هایشان را یادداشت کنند و بعد از اتمام جلسه به من بدهند تا به آن‌ها پاسخ دهم. خانم دکتر هم به انتهای کلاس رفت و نشست و صحبت‌هایم

را گوش کرد. آن روز کلاس تا به انتها در اختیار من بود و به مدت ۹۰ دقیقه، من کلاس را اداره کردم.

بعد از اتمام درس، ایشان مرا به اتاقشان خواست و گفت تو می‌توانی معلم خوبی شوی. من به ایشان گفتم، اگر قرار است کاری بکنم، معلمی را انتخاب نمی‌کنم؛ چون خیلی کار مشکلی است. نه این‌که تدریس را دوست ندارم، چون درس دادن از بازی‌های دوران کودکی‌ام بود. بلکه هنری است که شاید در آن مهارت ندارم و بیشتر به تحقیق راغب هستم. ایشان به من گفت: حیف است کسی بتواند آن‌چه را که بلد است یاد بدهد و از این کار دریغ کند. تو می‌توانی تحقیق کنی و حاصل تحقیقات را درس بدهی. این گذشت تا این‌که یک شب ایشان ساعت هشت و نیم شب به منزل من تلفن زد و گفت: در اطلاعیه‌ای در روزنامه خوانده‌ام که مؤسسه‌ای به نام «سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان»، برای استخدام کادر تدریس و تحقیق به معلمین محقق نیازمند است. برو و در آزمون ورودی آن شرکت کن. من ابتدا مسئله را جدی نگرفتم، ولی تلفن دوم خانم دکتر باعث شد که به این مؤسسه مراجعه کنم. مصاحبه‌ای داشتم و امتحان تافل دادم، چون مدرسین تربیت معلم سازمان، از دانشگاه‌های معتبر آمریکا در کالیفرنیا جنوبی آمده بودند. در طول مصاحبه، کسی که با من مصاحبه می‌کرد و مؤسس سازمان بود، از من پرسید: چرا می‌خواهید تدریس کنید؟ و چگونه می‌خواهید تاریخ را تدریس کنید؟ نگاه شما به معلمی چیست؟ صادقانه اعتراف کردم که یکی از بازی‌های دوران کودکی‌ام، تدریس در حیاط خانه بود که خالی از مستمعین بود. اما باز هم متذکر شدم که نمی‌دانم هنر معلمی را دارم یا خیر. و بعد این‌که دوست دارم چگونه مطالعه کردن و یادگیری منظم، هوشیاری، دقت و چرایی‌های تاریخ را همراه داستان‌هایی که جاذبه داشته باشند، تدریس کنم.

ولی به خانم ناطق گفتید که کار مشکلی است و آن

را دوست ندارید.



● نه، این را به این دلیل گفتم که سؤال کرد، چرا می‌خواهی تدریس کنی. گفتم در پس ذهنم و خاطرات کودکی‌ام، آموزش دادن را دوست داشتم. ولی به دلیل این‌که به نظرم خیلی سخت می‌آید، تمایلی به این‌کار ندارم. اما دلم می‌خواهد تحقیق کنم و یکی از استادان مرا به این سمت سوق داد و به من گفت تو خوب می‌توانی آن‌چه را که بلدی، یاد بدهی. بعد ایشان در مصاحبه از من پرسید: تو چگونه می‌خواهی مطالب را به دانش‌آموزان یاد بدهی؟ من هم روش‌هایی را که ممکن است یک معلم برای تدریس به کار ببرد، یادآور شدم. به من گفت که فکر می‌کند، کسی که مرا برای تدریس راهنمایی کرد، درست راهنمایی کرده است و می‌توانم معلم خوبی بشوم. صحبت ایشان و تشویق خانم ناطق باعث شد در من این باور تقویت شد که می‌توانم حرفه‌ی معلمی را انتخاب کنم.

همان‌طور که شما می‌دانید، معلمی دو هنر می‌خواهد: یکی داشتن دانشی که می‌خواهید ارائه دهید، دیگر هنر ارائه‌ی آن دانش و اداره‌ی کلاس. من سعی کردم این‌ها را در خودم پرورش دهم و ذاتاً هم این هنرها را دارا هستم. دلیلش هم آن است که خانواده‌ی مادری من، همه مدرس بودند. مثل این‌که یک مهارت و توانایی خانوادگی است که در کل خانواده، وجود داشته است. شما مطلع هستید که تمام خواهران من فرهنگی هستند. به همین دلیل، من این توانایی را در خودم تقویت کردم و وارد کار آموزش شدم. متنها همان موقع سعی کردم روش‌هایی را به کار ببرم که دیگر معلمان به کار نمی‌برند. من هیچ‌وقت متکلم‌الوحده‌ی کلاس نبودم. همیشه سؤال می‌کردم (بارش مغزی) و بچه‌ها را به بحث کردن می‌کشاندم. همیشه هم از ابزارهای متفاوتی در کلاس استفاده می‌کردم. نکته‌ی مهم این بود که همیشه مطالعه داشتم. یعنی امکان نداشت که بدون مطالعه وارد کلاس بشوم. ممکن بود یک کتاب را چهار یا پنج سال تدریس کنم، ولی همیشه مطلبی جدید به مفاهیم درسی اضافه می‌کردم.

● منظورتان چیست؟ لطفاً بیشتر توضیح دهید.

● هیچ‌وقت تدریس در یک کلاس به کلاس دیگر شباهت نداشت. این را بارها دانش‌آموزان به من گفته بودند. گاهی از زنگ درس‌های دیگر اجازه می‌گرفتند و به کلاس من می‌آمدند و پس از اتمام کلاس یادآور می‌شدند که مطالب ارائه شده، در کلیات یکی اما در جزئیات متفاوت بود. این به من می‌فهماند، اگر ۱۰ کلاس دیگر هم داشته باشم، تنوع تدریسم باعث می‌شود، مستمعین زیادی برای استفاده از کلاس داشته باشم.

و شاید بتوانم بگویم، این روش یکی از رمزهای موفقیت من بود؛ و شاید یکی از عوامل موفقیت من در آزمون ورودی کارشناسی ارشد. چون وقتی کارشناسی ارشد امتحان دادم، بعد از ۱۷ سال فاصله با دوره‌ی لیسانس، موفق شدم. پس مطالعه‌ها به کار من در آزمون ورودی کارشناسی ارشد آمد.

● اگر موافقت کنید، در مورد فعالیت‌های ایران‌شناسی صحبت کنید. آیا نقش اصلی را خودتان داشتید؟ چه شد که نمایشگاه‌های مربوط به ایران‌شناسی را راه انداختید؟

● شما می‌دانید که چهار سال است، مسئولیت دبیرستان و دو سال است که مسئولیت پیش‌دانشگاهی مدرسه را برعهده دارم. اما این مجتمع به مدت ۱۶ سال است که در بخش راهنمایی فعالیت آموزشی و پرورشی دارد. مؤسس آن از دوستان قدیمی من است. تقریباً از چهار سال قبل تا به حال در بخش دبیرستان و دو سال است که در دوره‌ی پیش‌دانشگاهی فعالیت می‌کند. مؤسس این مجتمع از کارشناسان علوم انسانی در بخش ادبیات فارسی است و به دروس علوم انسانی بسیار اهمیت و بها می‌دهد و از طرح‌های خوب حمایت می‌کند. وقتی ما دبیرستان را آغاز کردیم، آن‌چه که توجه مرا جلب کرد، نمایشگاه یا فعالیت‌های اضافه‌ای بود که بچه‌ها می‌کردند؛ متنها در یک جهت نبود. من با هم‌فکری تنی چند از همکارانم، فکر کردیم که فعالیت‌های شاخه‌ی علوم انسانی را زیرپوشش بیاوریم که حداقل جهت داشته باشد و هماهنگ باشد. اتفاقاً در بخش راهنمایی این مجتمع، خانمی تدریس می‌کنند که از شاگردان من بوده است و لطف ایشان شامل حال من هم می‌شود. چون می‌گویند رشته‌ی تاریخ را به خاطر علاقه‌ای که من در ایشان



● همین‌طور است. سؤال‌های خیلی جالبی طرح کردند. بعد سؤال‌ها طبقه‌بندی شدند و براساس آن، پژوهش‌ها را آغاز کردند. مثلاً: چرا جوانان ایرانی به موسیقی سنتی بی‌علاقه هستند و سراغ موسیقی‌های جدید می‌روند؟ چرا طرز لباس پوشیدن جوانان ایرانی عوض شده است و لباس‌های سنتی جایگاهی بین آنان ندارد؟ و یا چرا ایرانی‌ها در معماری خود از محاسبات خاصی استفاده می‌کردند و اعداد ۲، ۴، ۶، ۸ و... توجه آن‌ها را جلب کرده بود که بخش ریاضی روی این موضوع کار کرد، و خیلی چیزهای دیگر که برای من خیلی سؤال‌ها جالب بودند.

### آیا با اعتراض یا سردی خانواده‌ها مواجه نبودید؟

● در این دو سال که ما نمایشگاه ایران‌شناسی داشتیم، متوجه شدیم که نه تنها بچه‌ها شناخت خیلی خوبی نسبت به گذشته پیدا کرده‌اند، بلکه نگاه خانواده‌هایشان هم به گذشته و علم تاریخ تغییر کرده است. واقعاً با غرور درباره‌ی مسائلی که داشتند، صحبت می‌کردند و بعد آن‌ها اذعان می‌کردند، در این فرصت مطالعاتی که برای بچه‌ها پیش آمده است، با مطالبی درباره‌ی ایران آشنا شدند که قبل از آن نمی‌دانستند. در مورد این‌که ضرب‌المثل ایرانی، مثل «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» چه مصادیق تاریخی دارند، و خیلی چیزهایی دیگر که اثرات اخلاقی آن‌ها برای ما مهم بود. از طرف دیگر، اثرات منفی برخی طنزهای تلویزیونی را توانستیم خنثا کنیم. بچه‌های ما از سریال‌های [طنز] تلویزیونی واژه‌هایی را یاد می‌گرفتند که به نظر من خیلی به زبان فارسی لطمه می‌زند. من اعتقاد دارم، زبان فارسی یکی از عوامل حفظ هویت ماست و باید آن را محترم بشماریم. بدا به حال ما به زبانی که در حقیقت ابزار حفظ هویت ماست، این‌قدر لطمه وارد می‌کنیم.

یکی از بچه‌ها مرا به یاد کتاب خاطرات شرح حال **عبدالله**

**مستوفی** انداخت که خیلی از واژگان یا اصطلاحات متداول و عامیانه‌ی زمان خود را در کتاب آورده و شرح داده است، چرا مردم از این‌ها استفاده می‌کردند. چند نفر از دانش‌آموزان رفتند و روی واژگانی که خیلی بین هم‌سن‌های آن‌ها رایج بود، کار کردند. حاصل این شد که بعد از نمایشگاه ایران‌شناسی در سال گذشته (اردیبهشت ماه)، به جرئت می‌توانم بگویم که هیچ‌یک از بچه‌ها دیگر از آن اصطلاحات استفاده نکردند. زیرا متوجه شدند، این اصطلاحات



به‌وجود آوردم، انتخاب کرد. بنابراین با ایشان نشستیم، صحبت کردیم و قرار شد که ایشان هر کاری را که انجام می‌دهد، یک بعد هویتی داشته باشد. یعنی اگر به بچه‌ها می‌گوید بردند در زمینه‌ی تاریخ کاری کنند، حداقل در بخش شناخت تاریخ ایران باشد. بعد با همکاران در شوراهای متفاوت صحبت کردیم و احساس کردیم که می‌توانیم شناختی خیلی گسترده در مورد گذشته به دانش‌آموزان بدهیم. این طرح مورد موافقت مؤسس مجتمع نیز قرار گرفت. بنابراین، اگر معلم ادبیات می‌خواست تکلیفی بدهد، در جهت شناخت ادبای ایران بود و اگر معلم جغرافیا می‌خواست تکلیفی بدهد، برای شناخت تنوع اقلیمی ایران بود. همه‌ی این‌ها را هم به تاریخ وصل کردیم؛ گرچه بچه‌ها در سال اول دبیرستان تاریخ نداشتند. در واقع، به دلیل شرایطی که داشتیم و می‌دانستم چه می‌خواهم

انجام دهم و با علاقه‌مندی که به تاریخ داشتیم، ناخودآگاه تمام پروژه‌های ما به سمت شناخت گذشته‌ی سرزمینمان رفت. آن سال ما در خدمت شما بودیم و کار ما را دیدید. در سال دوم فکر کردیم، به جای این‌که ما بگوییم بچه‌ها درباره‌ی چه مواردی پژوهش کنند، از آن‌ها خواستیم روی سؤال‌هایی تحقیق کنند که برای هر جوان ایرانی مطرح می‌شود.

● سؤال‌هایی که در ته ذهنشان هست و

چه بسا به یک بحران فکری منجر شود.

**سعی کردم روش‌هایی را به کار ببرم که دیگر معلمان به کار نمی‌برند. من هیچ‌وقت متکلم‌الوحده‌ی کلاس نبودم. همیشه سؤال می‌کردم (بارش مغزی) و بچه‌ها را به بحث کردن می‌کشاندم**

## در این دو سال که ما نمایشگاه ایران‌شناسی داشتیم، متوجه شدیم که نه تنها بچه‌ها شناخت خیلی خوبی نسبت به گذشته پیدا کرده‌اند، بلکه نگاه خانواده‌هایشان هم به گذشته و علم تاریخ تغییر کرده است

شد. بروشورها و سمینارهای دانش‌آموزان قابل تحسین بود. بازدیدکنندگان هنگام خروج از مدرسه مراتب قدرشناسی خود را ابراز می‌کردند. به دلیل موفقیت نمایشگاه تصمیم گرفتیم در سال‌های بعد هم این را، ادامه دهیم و هر سال بخشی از گذشته‌ی پرافتخار کشورمان را بررسی کنیم و به دیگران بشناسانیم.

در این جا یک سؤال برایم پیش آمد که دلم می‌خواهد واقعاً صریح به سؤال

پاسخ دهید. به نظر می‌رسد که دلیل موفقیت شما، غیر از علاقه و دلسوزانه کار کردن و اعتقاد به این کار، آن است که شما مدیریت مدرسه‌ای را به عهده دارید که عموماً فرزندان خانواده‌های مرفه در آن حضور دارند و مدرسه‌ی شما از مدارس مرفه شهر و شاید کشور است. نمی‌دانم اگر شما به جای این مدرسه، در مدیریت یک مدرسه در جنوب شهر یا جایی دورافتاده را داشتید، آن وقت حاصل کارتان چه بود.

البته من با بخشی از صحبت شما موافقم. درست است که اولیای دانش‌آموزان مدرسه مرفه هستند، اما خود رفاه هم باید تعریف شود. باید ببینیم خود شما چه حدی را برای رفاه در نظر می‌گیرید. امکانات مدرسه‌ی ما را خیلی از مدارس دیگر هم دارند، ولی استفاده نمی‌کنند. ما دست بچه‌ها را برای مطالعه و تحقیق باز می‌گذاریم و از هر طرح جدید و از هر فرصتی استفاده می‌کنیم، برای این که بتوانیم یک پدیده‌ی نو را به دانش‌آموزان بشناسانیم و کار جدیدی انجام دهیم.

اما این که اگر من در مدرسه‌ای در جنوب شهر کار می‌کردم، آیا باز هم این کار را ادامه می‌دادم، باید بگویم بله، حتماً این طور بود. چون اگر آن جا امکانات وجود نداشت، دست کم می‌توانستم راه صحیح مطالعه کردن، نگاه به گذشته و دقت کردن در مسیر زندگی ایرانیان را به بچه‌ها بیاموزم. اصلاً خود من امکانات را فراهم می‌کردم. این که کتاب به هر کلاسی ببرم، از قسمت‌های متفاوت کتاب‌های تاریخی پلی کپی تهیه کنم و به بچه‌ها بدهم، از دانش بزرگان و سالخورده‌گان خانواده‌هایشان استفاده کنم، و یا دانش جمعی خانواده را به داخل مدرسه بکشانم، اصلاً به رفاه مربوط نیست. اتفاقاً می‌خواهم بگویم، بین همین خانواده‌های مرفه، آدم‌هایی هستند که واقعاً به علم اهمیت و ارزش می‌دهند، اما به گذشته‌ی خودشان خیلی خوب نگاه نکرده‌اند. کار ما آن‌ها را متوجه گذشته کرد. معمولاً بین این افراد کسانی هستند که به رشته‌های دارای عنوان دهان‌پرکنی بها می‌دهند؛ انواع پزشکی‌ها

از بطن چه قشرهای اجتماعی و کدام فرهنگ رایج جامعه بیرون آمده‌اند. بنابراین ما متوجه شدیم که این کار می‌تواند اثر پرورشی و رفتاری هم داشته باشد، در حالی که اثر علمی هم داشت. خیلی از دانش‌آموزان علاقه‌مند شده‌اند که در دانشگاه، رشته‌های علوم انسانی را دنبال کنند، در حالی که در رشته‌ی تجربی و ریاضی تحصیل می‌کنند. حتی زیرمجموعه‌های مدیریتی را انتخاب کردند و بسیار هم موفق شدند. بنابراین

امسال انجمن پژوهشی مدرسه نیم‌نگاهی هم به ایران‌شناسی داشت. هر چند که در بخش مکانیک و فیزیک و کار ساخت و ساز وسایل فعال بود، به ایران‌شناسی هم توجه کرد؛ منتها از زاویه‌ای جالب‌تر.

### امسال چه برنامه‌ای داشتید؟

● امسال در بخش ایران‌شناسی فقط در مورد گیاهان دارویی ایران کار کردیم؛ گونه‌های متنوع این گیاهان. اگر کشورهای دیگر دو تا چهار هزار نوع گیاه دارویی دارند، ما هشت هزار نوع گیاه دارویی داشته‌ایم که خیلی از آن‌ها از بین رفته‌اند. ما بچه‌ها را واداشتیم روی این گونه‌ها کار کنند. در آغاز برخی از دانش‌آموزان پرسش‌نامه‌ای تهیه کردند و توسط بچه‌های دیگر خانواده‌ها تحویل دادند تا پر کنند. اکثر خانواده‌ها اظهار داشتند که گیاهان دارویی را نمی‌شناسند. بعد از پرسش این که آیا شما عرق نعنا یا کاسنی در خانه مصرف نمی‌کنید؟ و یا سبزی‌های خشک را نمی‌شناسید؟ مجدداً پرسش‌نامه‌ها توزیع شدند.

اطلاعات جدید بسیاری جمع‌آوری گردید و در نهایت اثرات درمانی، زیبایی، غذایی و غیره‌ی داروهای گیاهی گردآوری شد و روز پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۸ نمایشگاه را برگزار کردیم. سه استاد برای داوری آمده بودند. یکی از استادان از پژوهشگاه داروهای گیاهی بود و در انتها از ما قدرشناسی کرد. با دانش‌آموزان بسیار صحبت کرد و دانش‌آموزان به اکثر سؤالات ایشان پاسخ دادند که نشانگر عمق پژوهش و اطلاعات عمیق آن‌ها بود.

ایشان از وسعت پژوهش و رغبتی که در دانش‌آموزان برای انتخاب رشته‌های دانشگاهی و مشاغل آینده ایجاد شده بود، ابراز خوش‌حالی کرد. بعضی از دانش‌آموزان علاقه‌مند شدند، امکاناتی برای پرورش این گیاهان فراهم کنند و یا تصمیم گرفتند، مطالعات خود را ادامه دهند. تبلیغی که دانش‌آموزان برای درمان بسیاری از بیماری‌ها کردند، با استقبال فراوان روبه‌رو



### دیران تاریخ مطرح کنید، بفرمایید.

● آقای جوادیان، من خیلی از این که مسئولیت فعلی را برعهده بگیرم، با اکثر همکاران در مناطق مختلف در تماس بودم و نکته‌ای را متوجه شدم که جای بسی تأسف است؛ بی‌علاقگی برخی از همکاران به رشته‌ای که تدریس می‌کنند و این بسیار بد است. نکته‌ی دیگر اندک خواندن و کم دانستن تاریخ است که خیلی به تاریخ و اهمیت آن صدمه می‌زند. اگر قرار باشد من معلم، هرچه را که در دوران تحصیلم در دوره‌ی دبیرستان خوانده‌ام نه بیشتر، به دانش آموز یاد بدهم، در حقیقت کاری نکرده‌ام. بنابراین، یکی از توصیه‌های من به همکارانم در زمینه‌ی تاریخ، مطالعه‌ی بیشتر و شناخت دقیق‌تر تاریخ است. چون فکر می‌کنم آدم وقتی تاریخ می‌خواند، موجودی تاریخی می‌شود. مثل آن است که هزاران سال زیسته. بدون آن که خودش بداند، نگاهش نسبت به مسائل پیرامونش عوض می‌شود و سعه‌ی صدر پیدا می‌کند. تجربه‌ی تاریخی تواضع و فروتنی، و حوادث تاریخی مسئولیت‌پذیری را به ما می‌آموزند. کسی که به واقع تاریخ را شناخته و به حق معلم تاریخ است، این چنین می‌شود. در غیر این صورت، همه فکر می‌کنند می‌توانند کتاب تاریخ را تدریس کنند و فقط به صرف گفتن وقایع این مهارت را در خودشان می‌بینند. در حالی که تاریخ فقط ذکر وقایع نیست. علت‌های حادثه و نگاه دقیق داشتن به مسائل و ترسیم فضایی که حوادث تاریخ در آن رخ داده و شکل گرفته‌اند، خیلی مهم است. معلمین تاریخ حتماً باید این نگاه را پیدا کنند و رواج دهند.

● بسیار متشکرم که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

● من هم از توجه شما متشکرم.

و مهندس‌ها. بنابراین اگر شما بتوانید بین آن‌ها توجه به تاریخ را جابیندازید و پدر یک دانش آموز بیاید با شما در مورد یک کتاب تاریخی صحبت کند، یا اگر شما دانش آموزان را علاقه‌مند کنید که برنامه‌های تاریخی صدا و سیما را ببینند، قدم مثبتی برداشته‌اید. فکر می‌کنم این موضوع با رفاه هیچ سختی نداشته باشد و من اگر در جنوب شهر هم بودم، این کارها را می‌کردم و حاصل کار ولو اندک بچه‌ها را به نمایش درمی‌آوردم.

● کارتان در مدارس مجاور، دور و نزدیک بین دبیرانی که ممکن است به نوعی از این نوع فعالیت‌ها مطلع شوند، تأثیری داشته است؟ از این تأثیر اطلاعی هم دارید یا نه؟

● معمولاً خبر را دوستان شنیده‌اند. بعضی از مدارس لطف کردند به مدرسه ما آمدند و ما را برای نمایشگاه مدرسه‌ی خود دعوت کردند. ما هم رفتیم و هم فکری هم داشتیم. ولی بعضی نه، بی‌اطلاع بودند و اصولاً به این نمایشگاه فقط به شکل نمایشی آن نگاه کردند. یعنی این که غرفه‌ای بزنیم و لباس‌های سنتی بپوشیم، غذاهای استان ما را معرفی کنیم و یا عملکردی متداول. هیچ‌وقت زوایایی که ما کار کردیم، در نظرشان نبود. من مطمئن هستم که هیچ مدرسه‌ای درباره‌ی گیاهان دارویی ایران کار نکرده است؛ آن هم در سطح وسیع و عمیق. به سنت‌های رایج میان خانواده‌ها در نقاط متفاوت به شکلی که ما نگاه کردیم، نگاه نکرده‌اند. آن‌ها هم لباس محلی پوشیدند و صنایع دستی را در غرفه‌هایشان آویزان کردند که ما نکردیم. جنبه‌ی علمی کار ما خیلی بالاتر از جنبه‌ی نمایشی آن است. دلیلش هم این است که ما همیشه در نمایشگاه ایران‌شناسی، سمینار داریم، در حالی که احتمالاً مدارس دیگر ندارند.

● خیلی ممنون. اگر نکته‌ای هست و می‌خواهید آن را با

# تأملی در تاریخ نگاری قرن بیست و یکم

دکتر عبدالرسول خیراندیش



## اشاره

که خود نگاه خاصی است و با نگاه دینی تشابهاتی دارد، ولی تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. یک دیدگاه دیگر نگاه فلسفی به تاریخ، یعنی آنچه به طور مشخص به فلسفه‌ی تاریخ مشهور شده است. نگاه فلسفی به تاریخ و نگاه عرفانی و نگاه دینی به تاریخ، کاملاً متفاوت هستند و اصلاً به هم ربطی ندارند، ولی در ایران، همه‌ی این دیدگاه‌ها با هم آمیخته شده‌اند، بدون این‌که در مبادی چنین دیدگاه‌هایی بحث شود. در نتیجه به طور کلی به همه‌ی آن‌ها گفته‌اند فلسفه‌ی تاریخ، بدون این‌که واقعاً هم فلسفه‌ی تاریخ باشند. البته می‌شود به دیدگاه‌های علمی و هنری و امثال آن هم اشاره کرد، ولی در این‌جا به دلیل کمبود وقت ما فقط این چند دیدگاه را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم.

این یک مقدمه که با بحث‌مان مرتبط است. مقدمه‌ی دیگر این‌که: همواره پرسشی وجود داشته که آیا تاریخ یک دانش مستقل است یا نه؟ هر چند اکنون می‌توانیم بگوییم آری، اما

در نشست دو روزه‌ای که سال ۱۳۸۷ به همت «دبیرخانه‌ی راهبری درس تاریخ» در کرمان و با حضور سرگروه‌های سراسر کشور برگزار شد، دکتر عبدالرسول خیراندیش در دو جلسه به سخنرانی پرداخت. مطلب حاضر مربوط به نخستین سخنرانی ایشان است. امید است در فرصتی دیگر، متن تنظیم‌شده‌ی سخنرانی دوم استاد را نیز به خوانندگان ارائه کنیم.

در زمینه‌ی تاریخ دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارند که باید آن‌ها را کاملاً از هم تفکیک کرد. مثلاً یک دیدگاه، دیدگاه دینی است. ادیان، نگاهی به تاریخ دارند که قواعد و اصول آن، همان قواعد و اصول ادیان است. یعنی اعتقاد به خداوند، اعتقاد به غیب، اعتقاد به امری بالاتر از تاریخ و طبیعت و انسان؛ یعنی مقام خداوندی که در همه‌ی ادیان الهی وجود دارد. دیدگاه دیگر نگاه عرفانی به تاریخ است



نگاه فلسفی به تاریخ و نگاه عرفانی و نگاه دینی به تاریخ، کاملاً متفاوت هستند و اصلاً به هم ربطی ندارند، ولی در ایران، همه‌ی این دیدگاه‌ها با هم آمیخته شده‌اند، بدون این‌که در مبادی چنین دیدگاه‌هایی بحث شود

تاریخ علم و امثال آن، این بحث را تحت عنوان تخصصی شدن یک علم ببینید. مثلاً در اقتصاد، آدام اسمیت و دیگران آمدند و گفتند آن‌چه غیراقتصادی است، در اقتصاد دخالت نکند. و اقتصاد تابع قواعد اقتصاد باشد. چنین گرایشی به‌خصوص در قرن هجدهم و قرن نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم خیلی قوی بود. اخیراً بحث‌های ارتباط بین چند علم مطرح شده و کمی قصه عوض شده است، ولی این گرایش در همه‌ی علوم وجود داشت که هر علمی به لحاظ روشی، روی پایه‌های خود بایستد. متکی به علم دیگری نباشد، درونی شود، قائم به ذات خودش شود و از جنبه‌های بیرونی تأثیر نپذیرد. این روش به عنوان یک ملاک علمی مورد استفاده‌ی اروپایی‌ها قرار گرفته است. بر همین اساس و در این چارچوب، بحث **پیش‌بینی در تاریخ** هم مطرح شد، با توجه به این نکته که دیگر عده‌ای معتقد به این نبودند که امری فراتر از تاریخ است. لذا بر این باور بودند که باید با توجه به قوانین و قواعد داخل علم تاریخ یا ناظر بر تحولات تاریخ، بشود آینده‌ی تاریخ را پیش‌بینی کرد. این مقدمه‌ای است که شما باید با توجه به آن وارد این بحث شوید.

عنایت داشته باشید، بحثی در تاریخ فلسفه وجود داشته که بعدها با تاریخ‌نگاری یکی شده است. یعنی اگرچه بیرون از تاریخ بود، ولی بعد به داخل تاریخ آمد. این بحث که در یک دوره، فلسفه که به آن «فلسفه صوری» می‌گویند، و به اصطلاح فلسفه ارسطویی و افلاطونی نامیده می‌شود؛ فلسفه‌ی «آنتولوژیک» و «وجودشناسانه» است. یعنی فیلسوف می‌خواهد پی ببرد به وجود به ماهو وجود. اما از دوره‌ی کانت بحث فلسفه تغییر کرد و «اپیستمولوژیک» یا «معرفت‌شناسانه» یا «شناخت‌شناسانه» شد. یعنی کانت گفت که امر بیرونی همان است که شما می‌فهمید و امر بیرونی امر مستقل نیست. توجه کنید که با بحث درونی کردن تاریخ

در زمان‌های گذشته نمی‌توانستیم. کمتر دوره‌ای از تاریخ (یا فقط دوره‌ای کوتاه) بوده است که تاریخ به صورت دانش یا به صورت علمی مستقل بوده باشد. قبل از این چنین نبود. اگر جامعه‌ای مذهبی بود، تاریخ تابع قواعد مذهبی بود. اگر اسطوره‌پرست بود، تابع قواعد اسطوره‌پرستی بود. حتی در یک دوره تاریخ تابع الهیات است و ذیل الهیات قرار می‌گیرد و یک علم مستقل نیست. یا تاریخ تابع ادبیات است. نویسندگان اصلی کتاب‌های تاریخ ما در گذشته ادیب‌اند، مورخ نیستند. ما مورخ به معنای مورخ بودن خیلی کم داریم، بلکه بیشتر ادیب هستند. در دوران‌های اخیر است که تاریخ به عنوان یک دانش مستقل مطرح می‌شود؛ یعنی کسی می‌نشیند و به صرف این‌که مورخ است، تاریخ می‌نویسد. نه این‌که کاتب است، منشی است، سفیر است یا وزیر است.

حالا با این دو مقدمه به این نکته به‌عنوان مقدمه‌ی سوم توجه بفرمایید که آیا شما به امری بالاتر و برتر و بیرون از تاریخ باور دارید یا ندارید. اگر کسی چنین چیزی را باور دارد، به صورت یک نگاه عرفانی به صورت یک نگاه هنری یا دینی یا الهیاتی، خود به خود، امر حاکم بر تاریخ را امری بیرون از آن تشخیص خواهد داد که به آن «Metahistory» می‌گویند؛ یعنی فراتر از تاریخ. لذا پیش‌بینی تاریخ و این‌که تاریخ در آینده چه خواهد شد، خود منوط به امری یا خواسته‌ای بالاتر از تاریخ خواهد بود. به‌عنوان مثال ادیان معتقدند، خداوند تبارک و تعالی فرموده است دنیا این‌طور شروع شده است و به فلان جا خواهد رسید. این اراده‌ی الهی است و تحقق آن هم فراتر از تاریخ است. اما در دوره‌ی جدید در اروپا تحولاتی رخ داد - حالا هر اسمی که روی آن بگذارید، جریان «لائسیسم» جریان «لیبرالیسم» یا جریان «اومانیزم» - و این گرایش طی چند قرن شکل گرفت و ادامه پیدا کرد که امری فراتر از تاریخ را در تاریخ دخیل ندانند و موتور محرکه‌ی تاریخ را در خود تاریخ ببینند. یعنی یک جریان انتقال حرکت تاریخ از بیرون تاریخ به درون تاریخ را پی‌گیری کردند. تا الان هم تاریخ‌نگاری همین بوده است. یعنی آن‌چه را که شما در اروپا به نام فلسفه‌ی تاریخ می‌شناسید، در حقیقت یک جریان درونی کردن تاریخ است.

ممکن است که شما در بعضی از متون و به طور کلی در

در تاریخ نگاری جدید که به آن تاریخ نگاری آنالیتیک» می‌گویند، قضایای تاریخی، قضایای قبلی هستند یعنی می‌توان قبل از وقوع، آن‌ها را پیش‌بینی کرد اما سنتتیک‌ها می‌گفتند که قضایای تاریخی، قضایای بعدی هستند. یعنی مورخ پس از وقوع می‌تواند آن‌ها را بشناسد

عدد. آن رابطه‌ی مضمونی به شما می‌گوید که شش هست و شش لزوماً در سیری افزایشی بیشتر از پنج است. یعنی نوعی منطق ریاضی آمد و بر نگرش تاریخی اثر گذاشت.

در مورد روش تاریخی، کتاب فلسفه‌ی تاریخی **والش** را که به فارسی ترجمه شده است، نگاه کنید. همان سطر اولش نوشته است: «در قرن‌های ۱۷ و ۱۸، فلسفه‌ی تاریخ متأثر از دو علم ریاضی و علوم طبیعی بوده است.» این حرف که درست است، بعدها بر شیوه‌ی آنالیز تاریخی اثر گذاشت و پیش‌بینی در تاریخ را مطرح کرد. از آن به بعد، مورخان دو دسته شدند:

یک دسته مورخین **سنتتیک** هستند که ترجمه‌ی آن می‌شود: کسانی که قائل هستند به این‌که قضایای تاریخی، قضایای بعدی است. سنتتیک یعنی تألیفی، الفت دادن. یعنی شما چند تا خبر را بدون این‌که ربطی به هم داشته باشند، به هم الفتشان بدهید. این را ما در فارسی «**جمع جبری**» می‌گوییم. مورخین قدیم، مورخینی که اهل نقلی بوده‌اند، ظاهری بودند، می‌آمدند اخبار را بدون آن‌که ربطی به هم داشته باشند، فقط براساس قرار گرفتن در زنجیره‌ی «زمان» پشت‌سر هم قرار می‌دادند. این را در تاریخ‌نگاری می‌گوییم «**قاعده‌ی توارد**». توارد یعنی پشت‌سر هم وارد شدن به کاری. مثل دانه‌های تسبیح، در رشته‌ای به هم وصل هستند و رشته‌ای که این‌ها را به هم وصل کرده، یک نخ است. این دانه‌های تسبیح می‌توانند هم‌رنگ و هم‌جنس باشد و یا نباشد. روش **طبری** به‌خصوص در تاریخ‌نگاری حولیات یا سال‌شماری به همین ترتیب است. مثلاً می‌گوید وقایع سال ۱۵۸: در بغداد خلیفه به سفر حج رفت. سیلاب خراسان را گرفت. این‌ها چه ربطی به هم دارند؟ فقط در این سال رخ داده‌اند و ربط دیگری هم ندارند.

مورخ هم معتقد نبود که باید کنکاش عقلی کند و ربط این‌ها را بیابد و از آن یک روند بسازد. البته چنین وسیله‌ای را

چگونه ربط پیدا می‌کند. آنتولوژیست‌ها می‌گفتند امر بیرونی وجود دارد (جهان بیرون) و جهان بیرون، یعنی جهانی خارج از ذهن ما. اما کانت بحث پدیدارشناسی را مطرح کرد و گفت: آنچه که در حوزه‌ی شناخت شما قرار بگیرد، موجودیت پیدا می‌کند و اگر قرار نگرفت؛ پس موجودیت هم پیدا نمی‌کند. این طبق بحث پدیدارشناسی کانت است. این بحث راه را برای نوعی درونی کردن تاریخ هم هموار کرد. به این معنا که کانت واضح جریانی از اپیستمولوژیک یا شناخت‌شناسی در فلسفه شد. او فلسفه‌ی تحلیلی را هم پایه‌گذاری کرد. به این معنا که گفت در بحث تاریخ‌نگاری، باطنی فراسوی ظاهر تاریخ وجود دارد که این باطن می‌تواند از زیر و به طور پنهان، جریان‌های تاریخی را به هم وصل کند. به این ترتیب شما، به جای آن‌که «توارد» اخبار را داشته باشید، یعنی خبرها پشت سر هم بیایند، «روند» اخبار را خواهید داشت؛ آن‌چنان‌که یک جریان به صورت سیری پیوسته، کاهش یا افزایش پیدا کند. این نگاه تحلیلی به تاریخ (که در ایران معمولاً درست به کار نرفته است و ما تفسیر و تحلیل، و تعبیر و تعلیل، همه را به یک معنا به کار برده‌ایم.) با ریاضیات خیلی همراهی داشت و در دوره‌های بعد هم، با پیدایش منطق ریاضی، با آن عجین شد. مثالی می‌زنم. چند عدد را می‌شمارم: یک، دو، سه، چهار و پنج. این پنج عدد یک سیر یا ترتیب را به شما نشان می‌دهد و در همان حال یک «افزایش» را. حالا برعکس می‌گوییم: پنج، چهار، سه، دو و یک. این هم باز یک سیر را به شما نشان می‌دهد، اما این بار «کاهش» را: یعنی شما پشت ترتیب عددی، یا یک کاهش را دارید یا یک افزایش را: حالا آن را آنالیز می‌کنیم: «یک» یعنی یک عدد یک، «دو» یعنی دو تا یک، «سه» یعنی سه تا یک یا یک دو و یک عدد یک «چهار»، یعنی چهار تا یک یا دو تا دو یا یک سه و یک عدد یک، «پنج» یعنی یک چهار و یک یک، یا پنج تا یک یا یک سه و یک دو و یا دو تا دو و یک یک. آنالیزش کردیم.

حالا فصل مشترک، یک، دو، سه، چهار و پنج به صورت مضمونی (باطنی نه در ظاهرش) - چیست؟ یک، بین همه‌ی آن‌ها مشترک است. نسبت یک در مجموعه‌ی یک و دو و سه، یا کاهش بود یا افزایش. حالا اگر بخواهید پیش‌بینی کنید که بعد از پنج چیست، می‌شود شش. یعنی به حکم افزایش

هم نداشت. اما در تاریخ نگاری جدید که به آن «تاریخ نگاری آنالیتیک» می‌گویند (از کلمه‌ی آنالیز گرفته شده است، یعنی تجزیه کردن که در مورد آنالیز مثال یک و دو و سه و چهار و پنج را زدیم)، قضایای تاریخی، قضایای قبلی هستند یعنی می‌توان قبل از وقوع، آن‌ها را پیش‌بینی کرد اما سنتتیک‌ها می‌گفتند که قضایای تاریخی، قضایای بعدی هستند. یعنی مورخ پس از وقوع می‌تواند آن‌ها را بشناسد. در نتیجه دو جریان بزرگ تاریخ‌نگاری به وجود آمد که جریان آنالیتیک به تدریج جریان غالب شد. اما این جریان به پایه‌ی استدلال فلسفی و ریاضی احتیاج داشت تا به طور خاص تاریخی شود. این کار چگونه انجام شد؟ پرسش بزرگی مطرح شد که درون خودش چند پرسش کوچک‌تر داشت؛ این‌که: «زمان حال چه نسبتی با گذشته دارد؟ (در چارچوب آنالیتیک فکر کنید و سنتتیک را فراموش کنید). طبق قاعده‌ی آنالیتیک، زمان حال به گذشته چه نسبتی دارد؟»

از همین سؤال، سؤال دوم را طرح می‌کنم: «آیا زمان حال ادامه‌ی گذشته است؟» به این سؤال چه جوابی می‌دهید؟ حال سؤال دیگری: «زمان حال با آینده چه نسبتی دارد؟ از دل آن سؤال دیگری طرح می‌کنم: «آیا زمان حال مقدمه‌ی آینده است؟» فرض کنید جواب شما مثبت است (که اگر در چارچوب آنالیتیک فکر کنید، باید بگویید بله). حالا از آن سؤال دیگری می‌سازم. با توجه به آن‌چه که ما درباره‌ی زمان حال پرسیدیم که: آیا زمان حال ادامه‌ی گذشته است و آیا

**جریانات پیش‌بینی مربوط به تاریخ که در قرن ۱۸ تا قرن ۱۹ به صورت نظری و فلسفه‌ی تاریخ مطرح شده بود، در آخر قرن بیستم جای خود را به مطالعات آماری داد و مطالعات مربوط به رشد و توسعه تحت عنوان پست‌پوند با محاسبات ریاضی انجام گرفت که دقت نظر خاصی هم برای خودش دارد**

زمان حال مقدمه‌ی آینده است، می‌پرسم: «زمان حال خودش چیست؟» حال زمان ناپایداری بین گذشته و آینده است. شما می‌توانید زمان حال را آنقدر کوتاه کنید همین الان بگویند زمان گذشت. صحبتی که من یک دقیقه‌ی پیش می‌کردم، رفت به گذشته. پس ما می‌توانیم زمان حال را کوچک کنیم و بدین ترتیب می‌توانیم سؤال کنیم آیا آینده ادامه‌ی گذشته

است یا گذشته مقدمه‌ی آینده است. پاسخ مثبتی که به این سؤال داده شد، این نظر را مطرح کرد که پس می‌توان با شناخت گذشته گفت که آینده چگونه خواهد بود. پس اگر آینده ادامه‌ی گذشته است، پس با شناخت گذشته می‌توان دانست که آینده چه خواهد شد. آن‌چه که از درون تاریخ درمی‌آید، منطق تاریخ خواهد بود. بدین ترتیب به این نتیجه رسیدند که می‌توان با شناخت گذشته، آینده را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، گذشته چراغ راه آینده است. این باور در تاریخ‌نگاری شکل گرفت.

پس این باور را امکان دارد که بگوییم اصولاً تاریخ می‌تواند آینده‌ی خود را پیش‌بینی بکند. در این‌جا مورخان دو دسته شدند: یک دسته که به نوعی «خرد تاریخی» قائل بودند و این خرد را برتر از تاریخ می‌دانستند، اما آن را بالاتر از تاریخ و یا بیرون از تاریخ نمی‌دانستند؛ مثل هگل. این‌ها عقیده داشتند: این خرد مسلط بر تاریخ، مسیری را برای تاریخ تعیین کرده است. (مانند یک کانال) که وقتی جریان تاریخ در آن بیفتد، لاجرم این کانال، مسیر تاریخ را هم تعیین خواهد کرد. شما می‌توانید از قبل جویی بسازید و در آن آبی بریزید. این آب به کجا می‌رود؟ معلوم است هر جا که این جوی برود، آب هم خواهد رفت. کسانی که به فلسفه‌ی نظری تاریخ عقیده داشتند (در قرن‌های ۱۸ و ۱۹، به جریان فلسفه‌ی تاریخ فلسفه‌ی نظری می‌گفتند) معتقد به کانالیزه کردن تاریخ بودند. این کانالیزه کردن تاریخ را از یک خرد تاریخی می‌گیرند و چون معمولاً هم «دبالیکتیسین» بودند، به این خرد، اطلاقی ماورای تاریخی نمی‌کردند. اگر کسی هم می‌گفت شما خودتان هم به ماورای تاریخ رفتید، انکار می‌کردند، لاقلاً به زبان انکار می‌کردند.

اما جریان دیگری پیدا شد که بیشتر تحت تأثیر «جریان مضمونی تاریخ» بود و می‌گفت که تاریخ دارای طبیعتی است. این «طبیعت تاریخ» است که آن را جلو می‌برد. این طبیعت را همان بطن تاریخ می‌دانستند که با ظاهر تاریخ می‌توانست متفاوت باشد. یعنی تاریخ ظهور و بطونی دارد. این بطون همان جنبه‌ی مضمونی تاریخ است که به صورت آنالیتیک و از پایین، جریانات تاریخی را به صورت یک روند نمودار می‌سازد، مثل همان یک و دو سه و چهار و پنج. به همین دلیل اگر کتاب‌هایی را که در قرن

بیستم درباره‌ی تاریخ‌نگاری نوشته شده‌اند بخوانید، می‌بینید که معمولاً هم‌هی آن‌ها در فصل اولشان نوشته‌اند. «Nature of history»؛ طبیعت تاریخ عقیده داشتند. تاریخ طبیعتی دارد که این طبیعت مسیر و حرکت تاریخ را تعیین خواهد کرد. مثل آب، آب طبیعتی دارد. قدما می‌گفتند طبیعت آب به پستی است. اگر آن رها کنی، به طرف پستی می‌رود. (حالا امروزی‌ها می‌گویند تحت تأثیر جاذبه است). شما آب را رها نکنید. کجا خواهد رفت؟ از قبل می‌دانید که به طرف سرازیری خواهد رفت. پس آب طبیعتی دارد که خودبه‌خود مسیر، شدت و سرعت حرکت آن را روبه‌پایین تعیین خواهد کرد. در قرن بیستم بیشتر روی آن تکیه می‌کنند و هر نوع «Metahistory» را، حتی اگر قائل به ماورا هم نباشند، نفی می‌کنند تا این ماهیت تاریخی را اثبات نکنند. جریان‌ات فلسفه‌ی علم جدید هم که در قرن بیستم مطرح شدند، به این روش کمک کرده‌اند.

بحث ماهیت تاریخ و این‌که ماهیت تاریخ حرکت آن را تعیین خواهد کرد، با جریان عمومی «کمیت‌گرایی» در تمدن جدید غرب آمیخته شده است. این جریان کمیت‌گرایی، در همان فلسفه‌ی تحلیلی کانت که ابتدا تحت تأثیر ریاضیات و بعداً منطق ریاضی قرار گرفت، تقویت شد. ولی در جریان علم‌گرایی غرب، این کمیت‌گرایی که در علوم طبیعی خودش را به صورت خیلی قوی نشان داده بود، در بقیه‌ی امور هم وارد شد. مثلاً جریان جامعه‌شناسی آمارگرا که نوع خاص آمریکا مطالعات جامعه‌شناسی است، خیلی رواج پیدا کرد و تقریباً بر بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی در غرب مسلط شد. بدین دلیل بحث‌های مربوط به پیش‌بینی تاریخی و این‌که مسیر آینده‌ی تاریخ چه خواهد شد، آن‌چنان که در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ و در فلسفه‌ی نظری تاریخ مطرح بود، تقریباً رها شد. این نوع بحث‌های فلسفه‌ی تاریخ که در ایران می‌بینیم، تقریباً در غرب دیگر مطرح نیست. فلسفه‌ی انتقادی

جریان پست‌مدرنیسم ابتدا از بحث معماری شروع شد بعداً به عرصه‌ی ادبیات و امثال آن آمد. بعد هم به وسیله‌ی کسانی مثل فوکو با تاریخ‌نگاری آمیخته شد

تاریخ مطرح شده که نگاه دیگری است به بحث تاریخ و به آن فلسفه‌ی مضاف می‌گویند. عقیده دارند، مانند فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی فیزیک و فلسفه‌ی شیمی هم هست. به این‌ها فلسفه‌های مضاف می‌گویند. به این ترتیب، فلسفه‌ی تاریخ تابع قواعد علم شد. در فلسفه‌ی علم کمیت‌گرایی خیلی قوی بود.

بحث آنالیتیک تاریخی در قرن نوزدهم، نظریه‌ی «مونیسیم» در تاریخ‌نگاری را ساخت. مثلاً مارکسیسم یک نظریه‌ی مونستی است که در آن اقتصاد مبنای تاریخ است؛ لذا زیربناست زمانی که شناخت تحولات تاریخی منوط به شناخت علم اقتصاد باشد، شما اگر اقتصاد را پیش‌بینی کنید، می‌توانید تاریخ را هم پیش‌بینی کنید. ولی اشننگلر برعکسش عمل کرد و روی فرهنگ متمرکز شد و مالتوس روی جمعیت. هر کدام یک مونیسیم را می‌گرفتند و شناخت آن را موجب شناخت تاریخی می‌دانستند. اما این جریان مونیسیم با ایراداتی مواجه شد و آن را رد کردند. در نتیجه فلسفه‌ی نظری تاریخ کنار گذاشته شد و «فلسفه‌ی انتقادی تاریخ» مطرح شد که سخت تحت تأثیر نظریات جدید در فلسفه‌ی علم قرار گرفت و در پیش‌بینی تاریخ جریان جدیدی را که به اصطلاح به آن می‌گویند «پست پوند». در ایران تحت عنوان «تاریخ فردا» ترجمه شده است. ربطی به قضیه‌ی پست‌مدرنیسم نداشت، اما به آن رسید و با آن آمیخته شد. جریان پست‌مدرنیسم ابتدا از بحث معماری شروع شد بعداً به عرصه‌ی ادبیات و امثال آن آمد. بعد هم به وسیله‌ی کسانی مثل فوکو با تاریخ‌نگاری آمیخته شد. ولی این جریان پست‌پوند، خودش جریان قوی‌تر بود که براساس آمار، احتمالات آماری شرایط آینده و نیازهای آینده را پیش‌بینی می‌کرد. این کاری است که معمولاً تحت عنوان «توسعه» در همه‌جا انجام می‌دهند. مثلاً محاسبه‌ی ضریب رشد جمعیت می‌تواند به شما بگوید که در ۲۰ سال ۳۰ سال آینده، جمعیت چه‌قدر خواهد شد. یا محاسبه‌ی میزان آب به شما خواهد گفت، نسبت آب به جمعیت در آینده چگونه خواهد بود. لذا مباحث پیش‌بینی در تاریخ، از صورت نظری و کلان‌نگر در افق‌های بلند، تحت تأثیر جامعه‌شناسی آماری به صورت مطالعات توسعه‌ای درآمد.

جریان‌ات پیش‌بینی مربوط به تاریخ که در قرن ۱۸ تا قرن



۱۹ به صورت نظری و فلسفه‌ی تاریخ مطرح شده بود، در آخر قرن بیستم جای خود را به مطالعات آماری داد و مطالعات مربوط به رشد و توسعه تحت عنوان پست‌پوند با محاسبات ریاضی انجام گرفت که دقت نظر خاصی هم برای خودش دارد. معمولاً وقتی جدول‌ها و منحنی‌های آماری پیش می‌آیند، تقریباً همه ساکت می‌شوند. همه تحت تأثیر قرار می‌گیرند

استنباط شخصی من این است که جامعه فعلی ما در بحران نظام شهرنشینی به سر می‌برد. اگر چنین باشد، ما باید تاریخ‌نگاری را به سمت ارائه‌ی یک دوره تاریخ شهری ببریم. یعنی اگر از هخامنشیان یا اشکانیان می‌گوییم، باید نظام زندگی شهری آن‌ها را شرح دهیم

و دیگر مخالفتی ندارند. این امر موجب شد که تقریباً کار پیش‌بینی آینده از نوع پست‌پوند، با محاسبات آماری برای برآورد مقتضیات توسعه‌ای، به دست کارشناسانی در رشته‌های اقتصاد، جمعیت، بهداشت، محیط‌زیست و امثال آن بیفتد و تا حدود زیادی از جریان تاریخ‌نگاری محض فاصله بگیرد. آیا این نوعی منعزل کردن تاریخ‌نگاری از افق‌های نگاه به آینده است؟ یا تحول جدیدی است که تاریخ‌نگاری وارد آن می‌شود، آن‌چنان‌که از این پس، مورخان همان کارشناسان، متخصصان، پژوهشگران و صاحب‌نظران در عرصه‌ی جمعیت، محیط‌زیست، اقتصاد، ارتباطات و امثال آن خواهند بود؟ این برای ما مورخین، هم می‌تواند امید در پیش داشته باشد که نگاه وسیع‌تر و علمی‌تری به آینده داشته باشیم، و هم می‌تواند بیم داشته باشد که بار دیگر تاریخ‌نگاری از دست مورخان خارج می‌شود! ما در چه شرایطی قرار داریم! هر شرایطی که هست، خودآگاهی و سنجشی مجدد از سوی تاریخ‌نگاران را می‌خواهد. ما باید بپذیریم که تاریخ‌نگاری دارد متحول می‌شود و به همراه این تحول، باید بتوانیم شرایط جدید تاریخ‌نگاری را احراز کنیم. سالیانی است که ژورنالیست‌ها (خبرنگاران) مدعی‌اند مورخان واقعی ما هستیم، نه شما. این تجربه برای ما، در مطالعات پس‌پوند و شیوه‌های جدید پیش‌بینی در تاریخ، چگونه خواهد بود و به ما چه کمکی خواهد کرد؟ به عنوان مثال:

در نظام آموزشی ما، موقعیت زنان با گذشته خیلی فرق

کرده است. یعنی مثلاً ۴۰ سال پیش سر کلاس تاریخ دانشگاه ۲ دختر بود و ۳۲ پسر. الان درست برعکس شده است و در کلاس‌ها ۵۰ دختر و یک پسر حضور دارند. لازم است که شما این تحول جمعیتی را درک کنید. اکنون اکثر معلمان ما در رشته‌ی تاریخ زنان هستند، به این دلیل که اکثر دانشجویان ما زن هستند. شما باید به مسئله‌ی تحول جمعیتی و جنسی که در سطوح آموزشی دانشجویان و دانش‌آموزان رخ می‌دهد عنایت داشته باشید تا بتوانید اندیشه‌ی تازه‌ای داشته باشید. تاریخ‌نگاری ما در گذشته، در هر پایه‌ای که بود و هر ارزشی که داشت (حتماً ارزش داشت) دیگر جواب‌گوی آینده نخواهد بود، قطعاً نخواهد بود؛ به دلیل تغییرات جنسی و جمعیتی که در سطوح آموزشی ما رخ می‌دهد. اکثر معلمان تاریخ ما در آینده زنان خواهند بود. حتی محققین ما در سطوح و درجاتی، از آن‌ها خواهند بود. این با سبک تاریخ‌نگاری گذشته‌ی ما و نگاهی که به صورت سنتی داشته‌ایم، تفاوت خواهد داشت. تاریخ‌نگاری ما خیلی باید تغییر کند. یک جنبه‌اش را توضیح می‌دهیم. علم تاریخ تا حدود زیادی به سیاست وابسته است و البته این دو را نمی‌شود از هم جدا کرد. اما آیا تاریخ‌نگاری باید سیاست‌زده باشد؟ تاریخ ابعاد مختلفی دارد. به خصوص با ورود خانم‌ها به عرصه‌ی آموزش، این جنبه باید قوی شود که تاریخ را در نگاه جامع‌تری دید یا حتی تعبیر از تاریخ سیاسی را باید عوض کرد. می‌توانید مفهوم توسعه‌یافته‌ای از مفهوم سیاست را بر آمیزه‌ای از فرهنگ و اقتصاد و امثال آن طراحی کنید و این بیاید در متن تاریخ. ما دیگر نمی‌توانیم تاریخمان را براساس طبقات عالی‌های تاریخی جامعه طراحی بکنیم و به اسم تاریخ سیاسی بنویسیم و بعد، از کثیری از خانم‌هایی که معلم می‌شوند و کثیری از دختران و پسرانی که در دنیای امروز زندگی می‌کنند، بخواهیم که هم‌چنان آن‌گونه فکر کنند که گذشته‌ها فکر می‌کردند. این باید به طور کامل عوض شود. من به عنوان یک مورخ به شما می‌گویم: مورخ بیش‌تر از این‌که گذشته را بشناسد، باید زمان حال را بشناسد، چون در غیر این صورت نمی‌داند که چه طور و با چه کسی سخن بگوید. ما نه برای گذشتگان بلکه، برای زمان حال و برای آیندگان سخن می‌گوییم.

تجربه‌ی من نشان می‌دهد که دافعه‌ی تاریخ برای

دانش‌آموزان را معضل رشته‌ی تاریخ ندانیم. مشکلی که ما در کلاس تاریخ داریم، بیش‌تر مشکل بیرونی است. یعنی جاذبه‌های کاذبی براساس برنامه‌ریزی‌های غلط وجود دارد که مثلاً رشته‌ی فیزیک، رشته‌ی پزشکی یا رشته‌ی شیمی خیلی خیلی مهم است. در نتیجه بقیه‌ی رشته‌ها را خراب کرده‌اند. مشکل ما در قدم اول مشکل بیرونی است، نه این‌که خود درس تاریخ مشکل داشته باشد. تا جنبه‌ی بیرونی حل نشود، مشکل صددرصد حل نمی‌شود. یعنی مشکل درس تاریخ را تا حدی می‌توان حل کرد، والا شما اگر محتوای فعلی کتاب تاریخ ایران را با کتاب درسی تاریخ در منطقه‌ی خاورمیانه و حتی تا حدی که من اطلاع دارم، با حوزه‌ی اروپا و آمریکا مقایسه کنید، خواهید دید که آن‌ها مطلب خیلی بهتری ندارند، حال آن‌که چنین مشکلی را هم ندارند و این فرصت را داشته‌اند که شیوه‌هایشان را عوض کنند. مثلاً در انگلستان، دوره‌ی ابتدایی کتاب تاریخ ندارد! معلم به اقتضای کلاس آن‌چنان که دل‌نشین است، صحبت می‌کند. دیگر ترس از امتحان و کارنامه را به جان بچه‌ی ابتدایی نمی‌اندازد. لذا با تاریخی که درس می‌دهد و معمولاً تاریخ ملی آن‌هاست، نوعی احساس همدلی در دانش‌آموز ایجاد می‌شود. من هیچ‌وقت به‌عنوان کارشناس تاریخ، با همه‌ی توانایی که داشته‌ام، نتوانسته‌ام در آموزش و پرورش این حرف را بزنم، چون می‌ترسم تا بگویم این کار را بکنید، کسی بگوید درس تاریخ را حذف کنید و ساعتش را به ریاضی بدهید!

حالا اگر شما با لحاظ کردن این مقدمات وارد بحث نوع تاریخ‌نگاری ما برای مدارسمان شوید، امکان تحول به نحو بسیار مطلوب وجود دارد؛ یعنی کار غیرممکنی نیست. این تحول در قدم اول باید از دانشگاه شروع شود. یعنی تا وقتی که محتوای دروس دوره‌ی لیسانس تاریخ ما، محتوای فعلی است، حاصل همین است که می‌بینیم. چون نمی‌توانیم کتاب درسی را طوری طراحی کنیم که دانش‌آموخته‌ی دانشگاهی نتواند آن را تدریس کند. بارها برایم پیش آمده است که در کتاب درسی، یک نوآوری علمی ارائه کرده‌ایم و بعد معلمان نتوانسته‌اند آن را اجرا کنند، چون در دانشگاه آموزش آن را ندیده‌اند. یک مورد آن بحثی بود که درباره‌ی کاهنان و شاه‌کاهنان سومری، نوشته بودیم «پاتسی‌ها». دکتر ارفعی آمد

و گفت این کلمه غلط است، آن را «انسی» کنید. ما آن را به انسی تبدیل کردیم. بعد تمام معلمان سراسر ایران پرسیدند: این کلمه چیست؟ ما کجا آن را بیابیم و درباره‌ی آن بخوانیم؟ هرچه گشتیم، مطلبی پیدا کنیم و به‌دست معلم‌ها بدهیم، نبود. تا برگشتیم و دوباره انسی را به پاتسی تبدیل کردیم. یعنی همان کلمه‌ی غلط را احیا کردیم! برای توسعه‌ی علمی لازم است همراه با آن کاری را در دانشگاه شروع کرد که ناظر بر آموزش در دوره‌ی دبیرستان باشد. این تحول، لازم و ضروری است و آن‌چه که اقتضای معلمی درس تاریخ است، الان به نحو احسن در دانشگاه‌های ما آموزش داده نمی‌شود. نکته‌ی دیگر این است که تغییر محتوای کتاب باید با توجه به زمان باشد. ما برای زمان حال زندگی می‌کنیم. در زمان حال ما چه نیازی داریم؟ نیازهای امروز دانش‌آموز ما کدام‌اند؟ نه این‌که محتوای تاریخ ما چیست. محتوای تاریخ برای محقق تاریخ اهمیت دارد، نه برای دانش‌آموز. استنباط شخصی من این است که جامعه فعلی ما در بحران نظام شهرنشینی به‌سر می‌برد. اگر چنین باشد، ما باید تاریخ‌نگاری را به سمت ارائه‌ی یک دوره تاریخ شهری ببریم. یعنی اگر از هخامنشیان یا اشکانیان می‌گوییم، باید نظام زندگی شهری آن‌ها را شرح دهیم. این به ما نشان خواهد داد که چه‌قدر برنامه‌ریزان نظام شهری ما از تاریخ مطلع هستند. اکنون اکثر جمعیت کشور ما شهرنشین است و اکثر اقتصاد ما دارد به‌طور کامل شهری می‌شود. شیوه‌های زندگی شهری ما، معضلات اساسی زندگی اجتماعی ما هستند. جرم، جنایات، بزه، فساد و ترافیک، همه در شهر جمع می‌شوند. چون معضل زندگی ما شهر است، پس ما باید به سوی نوعی تاریخ شهری برویم و سبکش را هم تاریخ‌نگاری آنالز ارائه داده است. کاری نیست که ما بخواهیم انجام دهیم. محتوایش را هم در تاریخ تمدن اسلامی و ایرانی بسیار فراوان داریم. منتها آن‌ها را استخراج نکرده‌ایم. و به‌کار نگرفته‌ایم. لازم‌ه‌اش این است که در دانشگاه آن را آموزش بدهیم و بعد معلمش را بیاوریم و کتاب هم مطابق با آن عوض شود. امیدوارم بتوانید این صحبت کوتاه را در معنای جامعی در نظر بگیرید. چون فعلاً فرصت توضیح بیش‌تری برایش ندارم.

# جاده‌ی شاهی

جوناندرینگ

مترجم: مرتضی داوری\*

به عقیده‌ی هرودوت، محقق یونانی از اهالی هالیکارناس (قرن پنجم ق.م)، جاده‌ی شاهی، «سارد»، پایتخت لیدیه، را به شوش و پرسپولیس، تختگاه امپراتوری هخامنشی، وصل می‌کرد. هرودوت این جاده را چنین توصیف می‌کند: در همه‌جای آن، ایستگاه‌های سلطنتی با استراحتگاه‌های بسیار خوب وجود دارد و تمام جاده از سرزمینی که قابل سکونت و امن است، عبور می‌کند.

۱. از سراسر لیدیه و فریگیه ۲۰ منزلگاه (چاپارخانه) وجود دارد که بالغ بر ۵۲۰ کیلومتر می‌شود.

۲. بعد از فریگیه، رودخانه‌ی هالیس قرار دارد و دروازه‌ای آن‌جاست. هر شخصی برای این‌که از رودخانه عبور کند، گذرنامه‌ای لازم دارد و پست نگهبانی مستحکمی در آن‌جا تأسیس شده است.

۳. بعد از گذر از آن سوی کاپادوکیه به سرحدات کلیکیه، ۲۸ منزلگاه وجود

دارد که ۵۷۲ کیلومتر می‌شود.

۴. بر سرحدات کلیکیه، شما از میان دو دسته پست نگهبانی و دروازه عبور می‌کنید. پس از گذر از میان آن‌ها، سه منزلگاه است که با سفر کردن در میان کلیکیه بالغ بر ۸۵ کیلومتر می‌شود.

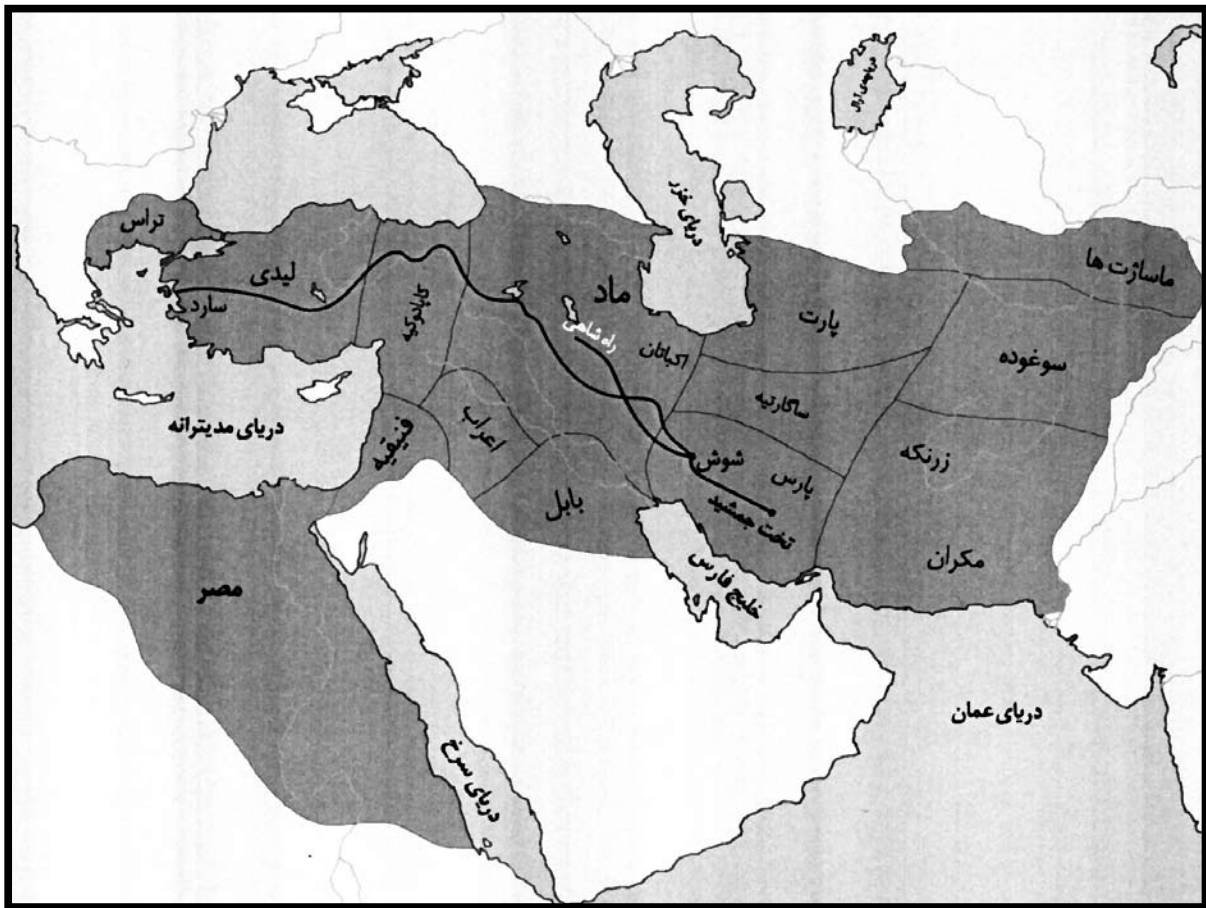
۵. در مرز کلیکیه و ارمنستان یک رودخانه‌ی قابل کشتی‌رانی است که «فرات» نامیده می‌شود. در ارمنستان ۱۵ منزلگاه وجود دارد که ۳۱۰ کیلومتر است و یک پست نگهبانی در آن راه وجود دارد.

۶. وقتی فردی بعد از ارمنستان به سرزمین ماد وارد می‌شود، ۳۴ منزلگاه وجود دارد که بالغ بر ۷۵۳ کیلومتر

می‌شود. میان این سرزمین، چهار رودخانه جاری است که نمی‌توان از آن‌ها عبور کرد مگر با پل. اولین رودخانه «دجله» است. دومین و سومین رودخانه با یک نام مشابه «زاب» (کوچک و بزرگ) نامیده شده است؛ هر چند آن‌ها شبیه هم نیستند و از همان ناحیه جاری نمی‌شوند (چون اولین رودی که ذکر شد، از سرزمین ارمنستان و دومین رود از سرزمین ماد سرچشمه می‌گیرد). چهارمین رود «گیندز» نامیده می‌شود.

۷. با عبور از آن‌جا به سرزمین سوسیانا به طرف رودخانه‌ی «کواسپس (کرخه)» که هم‌چنین یک نهر قابل کشتی‌رانی است، ۱۱ منزلگاه وجود دارد که ۲۳۴ کیلومتر

هر شخصی برای این‌که از رودخانه عبور کند، گذرنامه‌ای لازم دارد و پست نگهبانی مستحکمی در آن‌جا تأسیس شده است



است. بالای این رودخانه شهر شوش ساخته شده است. تعداد این منزلگاه‌ها (چاپارخانه‌ها) جمعاً ۱۱۱ است. این است تعداد منزلگاه‌ها با استراحتگاه‌ها. چنان‌که شخصی از سارد به شوش حرکت می‌کرد، اگر جاده‌ی شاهی از سارد به محل «ممنون» به درستی پیموده می‌شد، ۲۵۰۰ کیلومتر بود. بنابراین، اگر یک نفر ۳۰ کیلومتر در هر روز سفر می‌کرد، تقریباً ۹۰ روز را در مسافرت می‌گذراند.

این جاده باید خیلی قدیمی باشد. اگرچه ایرانی‌ها این جاده را از کوتاه‌ترین راه را کشیده‌اند (طراحی کرده‌اند)، اما آن‌ها مسیر دیگری را از شوش به بابل در امتداد فرات تا مرکز کلیکیه، طرسوس و از آن‌جا به لیدی انتخاب کردند. این راه نه تنها کوتاه‌تر بود، بلکه مزیت دیگری

نیز داشت: با عبور از امتداد دریا، کالا مبادله می‌شد. به‌هرحال، این جاده در امتداد دجله در سراسر ناحیه‌ی مرکزی پادشاهی باستانی آشور کشیده می‌شد. بنابراین محتمل است که این جاده توسط پادشاهی آشور کشیده و ساخته شده باشد که تختگاه آن‌ها «نینوا» را به شوش وصل

بود. این جاده هنوز در ایران وجود دارد. مسافری که از نینوا (که توسط مادها و بابلیان در سال ۶۱۲ ق.م فتح شد) به غرب می‌رفت، از رود دجله نزدیکی شهری که به «آمیدا» در روم باستان مشهور بود (دیار بکر امروزی)، عبور می‌کرد. این شهر پایتخت کشوری بود که «سوفنه»

#### در تخت جمشید لوحه‌های زیادی یافت شده‌اند که به سیستم تعویض اسب در جاده‌ی شاهی اشاره دارند

نامیده می‌شد. به طرف غرب، از فرات نزدیک «ملطیه»، تختگاه دولت کوچکی با همان نام گذر می‌کرد که ممکن است بخشی از ساتراپ‌نشین ایرانی کلیکیه بوده است. احتمال دارد خرابه‌های زندانی که هرودوت اشاره کرده است، «اسکیت مالتیا» یافت شده باشد. مرز بین کلیکیه و کاپادوکیه رشته‌کوه

می‌کرد. شهرهای دیگری مثل «ارییل» و «اپیس» نیز بر سر این راه واقع شده بودند.

مشخص و مسلم است که آشوریان با «کانش» در ترکیه‌ی امروزی در نیمه‌ی اول هزاره‌ی دوم قبل از میلاد تجارت می‌کردند. عقیده بر این است که راه شاهی از آشور به غرب بسیار خوب ساخته شده



«آنتی تورس» بود. احتمالاً آخرین شهر در کلیکیه و دو مجموعه دروازه و پست نگهبانی که توسط هرودوت ذکر شده، در «کمانا» بوده است. کمانا جایی مقدس است که به **مانویا** وقف شده بود. مانویا الهه‌ی جنگ بود که یونانیان آن را با **آرتمیس** یکی می‌دانستند.

این جاده از میان جلگه‌های مرکزی ترکیه‌ی امروزی، کشوری که کاپادوکیه نامیده می‌شد، امتداد می‌یافت. خط سیر درست این جاده نامشخص است، اما محتمل است که در امتداد پایتخت امپراتوری قدیمی هیتی‌ها عبور کرده باشد.

«هالیس»، راه شاهی نزدیک آنکارای امروزی را که ممکن بود پست نگهبانی مناسبی باشد، قطع می‌کرد و پس از آن به «گردیوم» (پایتخت پادشاهی دیگری که در تاریخ ایران محو شد، یعنی «فریگیه») می‌رسید؛ گرچه جاده‌ی شاهی از «پسینوس»، معبدی معروف که به الهه‌ی **سی‌بل** و **دوسیمیوم** وقف شده بود، عبور می‌کرد و به سارد می‌رسید. در تخت‌جمشید لوحه‌های زیادی

یافت شده‌اند که به سیستم تعویض اسب در جاده‌ی شاهی اشاره دارند. این سیستم «فیرادازی» نامیده می‌شد. از این لوحه‌ها، تقریباً به بخشی از ادامه‌ی جاده‌ی شاهی از شوش تا پرسپولیس - ۲۳ منزلگاه (چاپارخانه) و مسافت ۵۵۲ کیلومتر - و دیگر راه‌های اصلی در امپراتوری هخامنشی پی‌می‌بریم. برای مثال، بسیار قابل توجه است که این جاده، بابل و اکباتان را به هم وصل می‌کرد، از نزدیک ایس می‌گذشت و تا «ری»، شهر مقدس زرتشتیان، امتداد می‌یافت. این جاده به سوی شرق می‌رفت و بعداً به جاده‌ی «سیلک» معروف شد.

هرودوت، فیرادازی را در عباراتی قابل تمجید شرح می‌دهد: «فردی وجود نداشت که نسبت به این پیک‌ها با سرعت تندتری مسافرت کند. این سیستم توسط ایرانی‌ها به‌طور ماهرانه‌ای ابداع شده بود. آن‌ها می‌گویند، مطابق شمارش روزهایی که دربرگیرنده‌ی کل سفر باشد، تعداد زیادی از اسب‌ها و مردان در فاصله‌های معینی قرار می‌گیرند. هر مرد و اسبی برای یک روز سفر تعیین می‌شد. برف، باران، گرما و تاریکی شب مانع انجام وظیفه‌ی پیک‌ها (وظایفی که باید به سرعت انجام می‌دادند) نمی‌شد. ابتدا یک فرد سوار اسب می‌شد و پیغام را با وسیله‌ای که به دومی و فرد دوم به سومی می‌سپرد، تحویل می‌داد. یعنی پیام به میان آن‌ها می‌رفت و از یکی به دیگری دست‌به‌دست می‌شد؛ مثل مسابقه‌ی مشعل که یونانیان

برای هیفتوس اجرامی کردند. ایرانی‌ها این نوع دویدن اسب‌هایشان را **انگریون** می‌نامیدند.» این سیستم نزد یونانیان بسیار باعظمت بود. گزارشی توسط **دیودوروس** سیسیلی به دست ما رسیده است که طبق آن، بین شوش و تخت‌جمشید اطلاعات و اخبار مهم‌تر به سرعت ارسال می‌شدند: «هر چند بعضی از ایرانی‌ها در سفر ۳۰ روزه‌ی دوردست بودند، اما همه‌ی آن‌ها در همان روز (یک روز مخصوص) دستورات و فرمان‌هایی را به‌واسطه‌ی تنظیم ماهرانه‌ی پست‌های نگهبانی دریافت می‌کردند؛ موضوعی که نباید نادیده گرفته شود.

ایران توسط دره‌های متعدد بریده و جدا می‌شود و پست‌های دیده‌بانی متعددی دارد که بلند و به هم نزدیک‌اند. در این جاها، بومیانی که بلندترین صدا را داشتند، مستقر شده بودند. فاصله‌ی این پست‌ها از یکدیگر به قدری بود که می‌شد صدای آن شخص را شنید. افرادی که دستورات و فرمان‌ها را دریافت می‌کردند، آن را با همان شیوه به شخص بعدی انتقال می‌دادند و سپس به دیگری برمی‌گرداندند تا این که پیغام در سرحد ساتراپ‌نشین تحویل داده می‌شد.» نمی‌توانیم ثابت کنیم که آیا این موضوع واقعیت دارد یا نه. اگر واقعیت دارد، ذوق و استعداد ایرانی‌ها در ایجاد این سیستم، ستودنی است و اگر تخیل محض است، تعریف و تمجیدی زیباست. به نظر می‌رسد که این جاده بدون سیستم فیرادازی حتی در زمان رومی‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. پلی در منطقه‌ی آمیدا (دیار بکر جدید در ترکیه) نمونه‌ای از این مورد است.

\*دبیر تاریخ، اهرم





# ساختار ارتش و شیوه‌ی نبرد در عصر اشکانیان

اسماعیل نساجی زواره\*

## اشاره

سلوکیان (آخرین بازماندگان اسکندر) را برچید و سرزمین ایران از شر استیلای بیگانگان رهایی یافت. مرزداران سلحشور و ارتش مقتدر پارتی که سواره‌نظام آن در جهان مشهور بود، توانست با دولت بزرگ و نیرومند روم برابری کند و مدت ۳۰۰ سال رومی‌های جسور را در آن سوی رود فرات زمینگیر سازد و به هوس‌های جهان‌گشایانه‌ی آنان پایان بخشد. در این نوشتار، به بیان شیوه‌های نبرد اشکانیان

سلسله‌ی «پارتیان» پس از مادها و هخامنشیان، سومین امپراتوری آریایی است که نام آنان اولین بار در متون قرن هفتم ق.م در سال‌نگاری‌های آشوریان آمده است [ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۱۴]. پارت در کتیبه‌ی داریوش اول «پَرْتَو» نامیده شده است. این سلسله به مدت ۴۷۶ سال (۲۵۰ ق.م تا ۲۲۶ میلادی) بر ایران حکومت کردند [صفا، ۱۳۵۶: ۲۱]. در زمان این دولت بود که ارتش توانمندش بساط بیداد

پرداخته‌ایم.

گرچه پیرامون ترکیب و کارکردهای ارتش اشکانی مانند ارتش هخامنشی، مدارک زیادی در دست نیست، اما براساس شرحی که مورخان معتبر از رشادت، چالاکی و مهارت سربازان این سلسله در حمله و تیراندازی ذکر کرده‌اند، می‌توان گفت که پادشاهان اشکانی، طی پنج قرن، پیروزی‌های درخشان خود را مرهون مانورهای برق‌آسا و دلاوری‌های سپاه خود می‌دانند و شهرت و افتخار تاریخی سواران ایران، در واقع از همین دوره آغاز می‌شود.

## ضرورت تشکیل ارتش

نیروهای نظامی در گذشته عامل اصلی به قدرت رسیدن گروهی خاص در هر کشور بودند. مهم‌ترین وظیفه‌ی آنان، حمایت از خاندان پادشاه در مقابل تهدیدات و خطرات بود. به عبارت دیگر، مشروعیت دستگاه حکومتی به قدرت سیاسی و نظامی ارتش بستگی داشت [ازغندی، ۱۳۷۴: ۵۰].

حکومت اشکانی برخلاف سایر حکومت‌های ایرانی قبل از خود، هم‌چون هخامنشیان و سلوکیان که بر سازمان و تشکیلات منظمی متکی بودند، دارای سپاه منظمی نبود و سازمان ارتش آن دارای ضعف مرکز بود. اما از آنجایی که این سلسله به سرزمین‌های ایران اهمیت زیادی می‌دادند، برای غلبه بر رقبای قدرتمند خود، تشکیل ارتشی منظم و کارآمد را امری ضروری می‌دانستند. بنابراین مقاومت این دولت در برابر حملات سکاها، مبارزه با رومیان و طرد سلوکیان از سرزمین ایران، وجود ارتشی قدرتمند را که حامی خاندان سلطنتی و عاملی برای سرکوب شورشیان باشد، می‌طلبید [راوندی، ۱۳۸۴: ۶۱۹].

## سازمان ارتش

مورخان در آثار خود به اواخر دوره‌ی تاریخ پارت

و جنگ‌های آنان با رومیان توجه دارند و درباره‌ی آغاز تاریخ اشکانی اطلاعاتی در منابع نیست. مؤلفان رومی نیز به شیوه‌ای غیر اصولی و نامنظم، اطلاعاتی درباره‌ی نوع سازمان‌دهی، تسلیحات و فنون جنگی ارائه داده‌اند. بنابراین، برای معرفی روشمند و اصولی نیروهای مسلح پارتیان، این شیوه کافی نیست. به هر حال، مسئله‌ی بسیار مهم، ترکیب اجتماعی ارتش اشکانی است که دارای ساختار فئودالی بود [وُلْسکی، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۴].

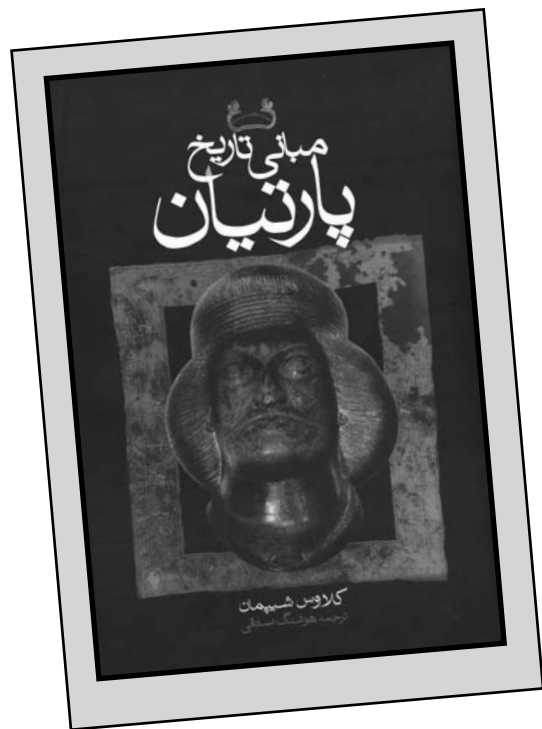
در نبردها، سپاه این سلسله از سربازانی تشکیل می‌شد که زیردست آزادگان و فرمانروایان محلی بودند و برای سوارکاری و تیراندازی تربیت می‌شدند. آنان بیش‌تر به فرمانروایان محلی خود وفادار بودند تا به پادشاه. لذا این جوهر فئودالی و نداشتن نظام فرماندهی متمرکز، در نبرد با رومیان بسیار تأثیرگذار بود. عده‌ای از مورخان، این شیوه‌ی سازمان‌دهی را به‌خاطر پیشینه‌ی تاریخی و زندگی قبیله‌ای و دشت‌نشینان اشکانیان می‌دانند [http://fa.wikipedia.org].

## سواره‌نظام

وسعت قلمرو اشکانیان و موقعیت جغرافیایی آن، وجود نیرویی را برای واکنش سریع در مقابل دشمنان ایجاد می‌کرد. از این‌رو، بخش «سواره‌نظام» همانند دوره‌های قبل شکل گرفت. سواره‌نظام اصلی‌ترین قسمت ارتش اشکانی را تشکیل می‌داد و این دسته خود از دو قسمت تشکیل می‌شد: سواره‌نظام سبک اسلحه و سواره‌نظام سنگین اسلحه [کالچ، ۱۳۵۰: ۸۵].

سواران سبک اسلحه که بدنه‌ی اصلی سپاه سواره‌نظام را تشکیل می‌دادند، فقط به تیروکمان مجهز بودند و از زره و کلاهخود استفاده می‌کردند [بویل، ۱۳۶۸: ۱۵۳]. این رسته مخصوص تیراندازی تربیت و تجهیز





رسته‌ی دیگر سواره‌نظام ارتش اشکانی، سواره‌نظام سنگین اسلحه بود. یونانیان، افراد این رسته را «کاتافراکتس»<sup>۹</sup> می‌نامیدند که به‌عنوان نیروی ضربت وارد کارزار می‌شدند و با نیزه به دشمن حمله می‌کردند؛ به طوری که آرایش دشمن را به هم می‌ریختند و باعث شکست او می‌شدند [ولسکی، ۱۳۸۶: ۱۴۸]. ساختار سواران این رسته، تقلیدی از ساختار سواران سنگین اسلحه‌ی هخامنشی و سلوکی بود؛ به طوری که ساسانیان هم از آنان تقلید می‌کردند.

سواران سنگین اسلحه، فاقد نرمش و انعطاف بودند. زره‌پوشان این گروه، زرهی بر تن می‌کردند که تمام بدن آنان را می‌پوشانید؛ به طوری که هیچ قسمتی از بدن سرباز دیده نمی‌شد. این اولین بار بود که چنین زرهی در دنیا اختراع شده بود و حتی کهنه‌کارترین جنگجویان رومی در تمام سوابق خود چنین زرهی ندیده بودند [http://lotuseu ploration.]. [belogfa.com].

همان‌طور که اشاره شد، افراد سواره‌نظام سنگین اسلحه، عامل ضربت و جنگ بودند و از میان «آزادگان» انتخاب می‌شدند [دیاکونف، ۱۳۵۱: ۷۴]. اسلحه‌ی تدافعی آنان عبارت بود از: جوشن چرمی بلندی که تا زانو می‌رسید و روی آن قطعاتی از آهن و فولاد می‌دوختند. کلاهخود فلزی آنان طوری بود که تا پشت گردن و قسمتی از صورت را

می‌شدند. به همین علت، چست و چالاک بودند و پیش از آن‌که دشمنان در مقام دفاع برآیند، آنان را زیر باران تیر می‌گرفتند و با جنگ و گریز خسته می‌کردند [راوندی، ۱۳۸۴: ۶۳۰]. این سواران آن‌قدر در تیراندازی مهارت داشتند که از دور می‌جنگیدند و تیرهای آنان به هدف اصابت می‌کرد. زبردستی‌شان در تیراندازی به حدی بود که موقع تاخت، به چابکی روی زین برمی‌گشتند و به‌طور قیقاچ<sup>۳</sup> تیراندازی می‌کردند. با این حالت، تیرشان کمتر به خطا می‌رفت. سواران سبک اسلحه چنان در میدان کارزار از خود هنرمندی نشان می‌دادند که حتی در اشعار هوراس<sup>۴</sup> تعریف و تمجید می‌شدند.

در ابتدای جنگ، رسته‌های سوار سبک اسلحه از هر طرف به دشمن حمله می‌بردند. تیرهای خود را به شدت به سوی دشمن پرتاب می‌کردند و تلفات زیادی به او وارد می‌ساختند. اگر دشمن به حمله مبادرت می‌کرد، آنان از درآویختن و مبارزه‌ی تن‌به‌تن پرهیز می‌کردند و به سرعت عقب‌نشینی می‌کردند؛ ولی در عین حال، دست از تیراندازی و اذیت دشمن برنمی‌داشتند. بنا به گفته‌ی برخی از مورخان، کار دیگر این سواران، بلند کردن گرد و خاک بود تا دشمن قادر به تشخیص میزان آمادگی و یا سمت عقب‌نشینی آنان نشود [http://eyiran.belogfa.com].

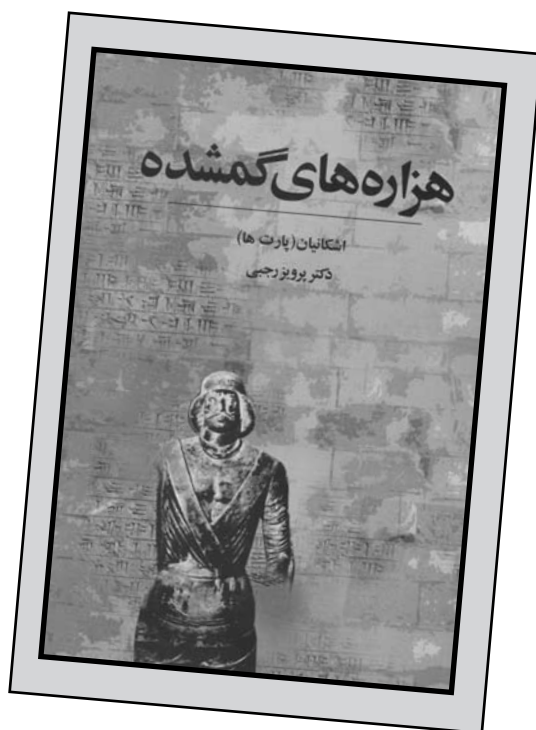


می‌دادند. به استناد اطلاعات به دست آمده، این رسته از ارتش در جنگ‌ها نقش مهمی نداشتند و افراد آن غالباً در عقب جبهه به حفظ و حراست اردو مشغول بودند [راوندی، ۱۳۸۴: ۶۳۰].

پیاده‌نظام اشکانی جهت پیکار با دشمنان، در کوهستان‌ها، دره‌ها، صخره‌ها و مناطق صعب‌العبور مستقر می‌شدند و وظیفه‌ی آنان حفظ حراست از مراکز نظامی، پادگان‌ها و مکان‌های نگه‌داری تسلیحات بود [خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۸۷].

### سپاه ویژه

این سپاه بیش‌ترین وظیفه‌اش حفاظت از جان پادشاه، درباریان و تأسیسات درباری و دولتی بود و توان پیکار با دشمنان را به اندازه‌ی سپاه سواره‌نظام نداشت؛ لذا هیچ‌گاه وارد میدان رزم نمی‌شد. وظیفه‌ی سپاه ویژه این بود که وقتی پادشاهان و سران سپاه اشکانی شخصاً داخل



حفظ می‌کرد. شلوار چرمی تا روی پا می‌پوشیدند و اسبان خود را با پوششی از چرم شتر می‌پوشاندند که روی آن‌ها قطعاتی از آهن و پولاد به شکل پر مرغ دوخته شده بود و تمام این قطعات صیقلی و براق بود. این نوع سلاح، ابتکار خود اشکانیان بود و توسعه و تشکیل آن در اولین دوره‌ی حکومت این سلسله به اتمام رسیده بود [ولسکی، ۱۳۸۶: ۱۱۵].

اسلحه‌ی تعرضی این سواران عبارت بود از: یک نیزه‌ی خیلی محکم که طول آن به دو متر می‌رسید و قدرت بازوی سوار در نیزه‌زنی به اندازه‌ای بود که غالباً با یک ضربه دو نفر را به هم می‌دوخت؛ به علاوه، یک شمشیر کوتاه دولبه با یک کارد به کمر می‌آویختند که در مبارزه‌ی تن‌به‌تن استفاده می‌شد [http://eyiran.com/blogfa.com]. به تدریج، سواران سنگین اسلحه‌ی پارتی زیانزد مردم آن روزگار شدند و مؤثرترین نیروی کارزار در نبردهای آسیایی به‌شمار آمدند [خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۸۷].

### پیاده‌نظام

واحد دیگر تشکیلات ارتش در دوره‌ی اشکانی، رسته‌ی پیاده‌نظام بود. سپاه پیاده از لحاظ مقام و موقعیت، بعد از سواره‌نظام قرار داشت و تعداد افراد آن را بیش‌تر بردگان و روستاییان تشکیل





تمام تیراندازی می‌کردند و عجیب این‌که هنگام عقب‌نشینی، تیرهای آنان غالباً به هدف می‌خورد و سواره‌نظام دشمن را به حیرت می‌انداخت [راوندی، ۱۳۸۴: ۶۳۰].

### پرچم

پرچم مظهر حاکمیت یک دولت و نماد عظمت ارتش آن است. با اقتدار و عظمتی که در ارتش اشکانی سراغ داریم، نمی‌توان گفت که آنان فاقد پرچم بوده‌اند. سپاه دولت اشکانی مانند سایر ارتش‌ها، برای برقراری نظم و ایجاد شور و هیجان در میان سربازان، از پرچم استفاده می‌کرد و در پهنه‌های کارزار آن را به دست فردی ورزیده و نیرومند می‌سپرد و سربازانی چست‌وچالاک از آن دفاع می‌کردند. در نبردهای باستانی، همواره کوشش فرماندهان پارتی بر این بود که پرچم را افراشته نگه دارند و جنگجویان را با دیدن آن نیرو و پایمردی بخشند.

کاوش‌های تاریخی نشان می‌دهد، اشکانیان پرچم‌های ابریشمین زیبایی داشته‌اند. نقش درفش این سلسله، اژدها، خورشید، اسب و خوشه بوده و گاهی مانند رومی‌ها، در ساخت آن تصویر عقابی دوسر به کار می‌بردند و گاهی هم‌چون بابلیان ماه و ستاره را. معروف‌ترین پرچم دولت اشکانی «درفش اژدها» نام داشت که معرف بزرگ‌ترین یگان ارتش پارتی بوده است [بخترتاش: ۱۳۸۴ هـ. ق: ۱۱۹].

### روحیات رزمی سربازان

سربازان اشکانی از لحاظ زندگی خیلی ساده و قانع بودند. در سواری و تحمل سختی‌های جنگ به‌حدی پرتاقت بودند که مایه‌ی حیرت رومی‌ها شدند. پارت‌ها از جنگ‌های شبانه پرهیز می‌کردند و همین‌که هوا تاریک می‌شد، از مبارزه دست می‌کشیدند و در مسافتی خیلی دور از دست‌رس دشمن اردو می‌زدند. زیرا از یک‌طرف به خندق‌کنی و استحکام اردوگاه خود عادت نداشتند و از طرف دیگر، چون به اسبان خود خیلی علاقه‌مند بودند، لازم می‌دانستند که شب‌ها به آن‌ها استراحت دهند [www.iran-goftogoo.com].

سربازان این سلسله، هیچ‌گاه از سلاح‌هایشان جدا نمی‌شدند. حتی در مهمانی‌ها و زمانی که در جنگ یا شکار نبودند، وظیفه‌ی خود می‌دانستند که سراپا مجهز باشند تا در صورت لزوم بتوانند در مقابل تهاجم ناگهانی دشمن واکنش



گیرودار جنگ می‌شدند، از آنان مراقبت می‌کردند [همان، ص ۲۸۸].

### اسبان پارتی

یکی از مهم‌ترین تجهیزات جنگی در دوره‌ی اشکانیان، اسب بود. اسب‌هایی که پارتیان پرورش می‌دادند، از بهترین اسبان زمان خود و مایه‌ی رشک دیگران بودند؛ به‌طوری که چینی‌ها نسبت به اسبان این سلسله حسد می‌بردند. این حیوانات تیزرو دارای سینه‌های فراخ، ریه‌های قوی و توانایی‌هایی قابل بودند که فقط به‌صورت چهارنعل حرکت می‌کردند [ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۳۵].

اسب در «نسا»، نخستین پایتخت اشکانیان و مناطق هم‌جوار آن پرورش داده می‌شد و از چنان قدرت، چالاک‌ی و هوشیاری برخوردار بود که خود اشکانیان بخش بزرگی از پیروزی‌های خویش را مدیون این حیوان می‌دانستند. به همین دلیل، در جبهه‌های جنگ از اسب با دقت فراوان مراقبت و محافظت می‌شد. پوشش دفاعی اسبان جنگی در برابر تیر دشمنان و مصون نگه‌داشتن آن‌ها در برابر آسیب‌های احتمالی، «برگستوان» نام داشت. برگستوان از صفحات چرمی ضخیم درست می‌شد و گاهی به‌صورت زره‌های زنجیری بود. لذا آن را به پیشانی، ران و جاهای دیگر جانور که در معرض اصابت می‌توانست قرار بگیرد، می‌بستند [خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۸۷]. سواران سبک‌اسلحه، روی اسب ضمن تاختن با دقت

نشان دهند [ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۳۵].

در جنگ، از ارابه‌ها و گردونه‌های دوره‌ی هخامنشیان در ارتش این دوره اثری دیده نمی‌شود. پارت‌ها در فصل زمستان مایل به جنگ نبودند. بعضی از مورخان تصور می‌کنند، چون مهارت آنان بیش‌تر در تیراندازی بود و در فصل زمستان به‌علت رطوبت هوا زه کمان‌ها سست می‌شد، تیرهای سربازان کاری نبود، ولی بیش‌تر آنان بر این عقیده بودند که چون تأمین علوفه‌ی اسبان در زمستان سخت است و این حیوانات به خاطر کمی علف ناتوان و بی‌پا می‌شدند، از این‌رو تا حد امکان در این فصل از جنگ پرهیز می‌کردند [www.iran-goftogoo.com].

سربازان اشکانی پیش از آغاز جنگ، تمرین‌های لازم را به‌اجرا درمی‌آوردند و با روحیه‌ای شاد به جبهه‌های جنگ می‌رفتند. آنان به دشمنی که در حال خوردن یا آشامیدن بود، حمله نمی‌کردند و بر این باور بودند که پس از آن‌که دشمن سیر شد، باید به او حمله کرد؛ زیرا انسان سیر راحت‌تر مغلوب می‌شود، ولی انسان گرسنه پرخاشگر است. سربازان و نظامیان اشکانی حق نداشتند که به زیور و زینت‌آلات نظامیان دشمن چشم‌طمع بدوزند.

پارتیان مرگ در بستر را ننگ و کشته شدن در میدان جنگ را افتخاری بزرگ برای خود می‌دانستند. آنان می‌کوشیدند که میدان مصاف و جبهه‌های پیکار با دشمن را در محلی که چشمه‌های آب در تیررس و نزدیکی‌شان بود، انتخاب کنند تا در جنگ فرسایشی و طولانی، مشکل بی‌آبی، سربازان و اسبان را از پای درنیاورد.

آنان به هنگام جنگ، شماری از اجساد دشمن را به داخل روستاها و شهرها آورده بودند و به تبلیغ در زمینه‌ی شکست دشمن و پیروزی‌های خود می‌پرداختند. به این روش، از کمک‌های مردم بهره‌مند می‌شدند. مردم هم نیروی انسانی و آذوقه را در اختیار آنان قرار می‌دادند. بدین ترتیب، در یک نتیجه‌گیری و ارزیابی کوتاه می‌توان چنین استنباط کرد که در دوره‌ای از تاریخ ایران باستان که اشکانیان زمام امور را در دست داشتند، سپاهیان پارتی با ازخودگذشتگی‌ها و استفاده از آداب جنگی، بیش‌ترین پیروزی‌ها را برای این سرزمین و مردم ایران به‌ارمغان آوردند [خدادادیان، ۱۳۷۹: ۲۹۱-۲۹۰].

پارتی‌ها جنگ را با فریاد و حمله شروع می‌کردند و صدای طبل و دهل آنان مانند غرش رعد به همه‌جا می‌پیچید. یکی

دیگر از شیوه‌های نبرد آنان این بود که سپاه دشمن را به داخل کشور می‌کشاندند، هم‌چنان عقب‌نشینی می‌کردند، آذوقه را از بین می‌بردند و چاه‌های آب را پر از خاک می‌کردند. آن‌گاه مردم محل را علیه دشمن می‌شورانند تا سرانجام آن‌ها را شکست می‌دادند [http://daneshname.roshd.ir].

\* دبیر تاریخ، زواره اصفهان

### پی‌نوشت

#### 1. parthava

۲. یکی از اقوام هند و اروپایی بودند که مدت‌ها از عهد سلطنت مادها تا قسمتی از دوره‌ی اشکانیان، همواره بر ایران می‌تاختند.

۳. اریب، کج

۴. شاعر رومی

#### 5. Catafractes

#### 6. Bargostavan

### منابع

۱. ازغندی، علیرضا. ارتش و سیاست. نشر قومس. تهران. ۱۳۷۴.
۲. بختورتاش، نصرت‌الله. تاریخ پرچم ایران. انتشارات بهجت. تهران. ۱۳۸۴. ه.ق.
۳. بویل، جی. آ. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی. ترجمه‌ی حسن انوشه. انتشارات امیرکبیر. تهران. ج ۳.
۴. خدادادیان، اردشیر. اشکانیان. نشریه دید. تهران. ۱۳۷۹.
۵. دیاکونف، م. م. اشکانیان. ترجمه‌ی کریم کشاورز. انتشارات پیام. تهران. ۱۳۵۱.
۶. راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران (ج ۱). انتشارات نگاه. تهران. ۱۳۸۴.
۷. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ سیاسی- اجتماعی و فرهنگی ایران. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۶.
۸. کالج، مالکوم. پارتیان. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. تهران. ۱۳۵۴.
۹. معین، محمد. فرهنگ معین. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۸۶. ج ۲.
۱۰. ورستاندیک، آندره. تاریخ امپراتوری اشکانیان. ترجمه‌ی محمود بهفروزی. انتشارات جامی. تهران. ۱۳۸۶.
۱۱. وُلَسکی، یوزف. شاهنشاهی اشکانی. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. انتشارات ققنوس. تهران. ۱۳۸۶.

12. www.iran-goftogoo.com

13. http://daneshname.roshd.ir

14. http://eyiran.belogfa.com

15. http://fa.wikipedia.org

16. http://lotuseu.ploration.belogfa.com



# صاحب بن عبّاد

محمد رویگر\*

## اشاره

[۷۶]. وی در اصطخر فارس متولد شد [زامباور، ۱۳۵۶: ۳۲۶]. **عبدالحسین زرین کوب** می‌نویسد: «بن احتمال قوی صاحب در اصطخر فارس متولد شد، اما در طالقان و اصفهان نشو و نما یافت و به اصفهان هم‌چون موطن و منشأ خویش می‌نگریست» [زرین کوب، ۱۳۶۸: ۴۶۵]. برخی نیز محل تولد صاحب را طالقان از توابع اصفهان دانسته‌اند [مشکوه، ۱۳۵۸: ۸۷۲].

صاحب فرزند عباد وزیر رکن‌الدوله، در محضر **ابن عمید** تربیت یافت. ابن عمید به صاحب علاقه‌مند بود و در دیوان وزارت خود، همواره وسایل ارتقای او را فراهم می‌ساخت، تا این‌که در سال ۳۶۰ هـ.ق او را به وزارت مؤیدالدوله، که در عهد پدرش رکن‌الدوله، امارت اصفهان را بر عهده داشت، برگزید. اما همین‌که رکن‌الدوله در سال ۳۶۵ درگذشت، **ابوالفتح ذوالکفایتین** (پسر ابن عمید) به طرف مؤیدالدوله شتافت و صاحب را از وزارت مؤیدالدوله برکنار کرد. طولی نکشید که صاحب بر او پیروز شد و دوباره به وزارت رسید

دوران حکومت آل‌بویه (۳۲۱-۴۴۸ق) هم‌زمان با درخشان‌ترین عصر دگرگونی همه‌جانبه‌ی علمی، فرهنگی و اجتماعی در تاریخ ایران و اسلام سده‌ی چهارم هجری است. آل‌بویه به ادب و فرهنگ و تمدن اسلامی خدمت شایان نمودند. یکی از امتیازات این دوره، بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ بود که خود و وزرای ایشان، تأثیر بسزایی در این زمینه داشتند. دربار امیران بویه، پناهگاه دانشمندان بود که بسیاری از آنان به مقام وزارت نیز رسیدند. **ابوالفضل محمدبن حسین** معروف به ابن عمید، وزیر رکن‌الدوله، **صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد**، وزیر مؤیدالدوله و **فخرالدوله**، **ابوعلی سینا** وزیر شمس‌الدوله‌ی دیلمی، از جمله‌ی آن‌ها هستند. در این مقاله، به شرح احوال صاحب بن عباد می‌پردازیم.

## وزارت

**ابوالقاسم اسماعیل بن عباد**، معروف به صاحب بن عبّاد، در سال ۳۲۶ هـ.ق دیده به جهان گشود [ابن‌اثیر، ۱۳۵۱:



[عزام، ۱۳۲۹: ۲۳۴]. به سبب لیاقت صاحب، مملکت مؤیدالدوله رونقی هرچه تمام‌تر یافت [عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۹۸].

علت ملقب شدن اسماعیل بن عباد به صاحب، «مصاحبت» وی با ابوالفضل بن عمید بود، و او را صاحب ابن عمید (یعنی هم‌نشین ابن عمید) گفتند و چون به وزارت رسید، این لقب بر او ماند. اما صابی در کتاب «التاجی» می‌نویسد: صاحب را از آن جهت به این لقب خواندند که از کودکی هم‌نشین

مؤیدالدوله‌ی دیلمی بود و مؤیدالدوله وی را صاحب نامید. اما لقب «کافی الکفاه» را مؤیدالدوله به سبب لیاقتی که در روزگار کتابت از وی مشاهده کرد، به او اعطا کرد [حقیقت، ۱۳۷۴: ۱۲۷]. در سال ۳۷۰ هـ صاحب بن عباد به خدمت **عضدالدوله** در نزدیک همدان آمد. عضدالدوله به استقبال وی آمد و در بزرگداشت او کوتاهی نکرد و به بزرگان و یاران خود توصیه نمود تا صاحب را احترام بسیار گذارند. هدف عضدالدوله از این همه احترام این بود که صاحب به آن‌جا انس بگیرد. هدف دیگر او بزرگداشت مؤیدالدوله بود. اما دیری نگذشت که نامه‌هایی از طرف مؤیدالدوله برای عضدالدوله ارسال شد. مؤیدالدوله طولانی شدن اقامت

صاحب بن عباد را متذکر شده و نوشته بود که پس از رفتن صاحب، امور مملکتش پریشان شده است. پس از مدتی، عضدالدوله خلعت‌های زیبا و اقطاع‌های بزرگ و باارزش به صاحب بخشید و او را با هدایای بسیار نزد مؤیدالدوله فرستاد [ابن جوزی، ۱۳۵۹: هـ: ۱۰۳].

مؤیدالدوله در سال ۳۷۳ هـ درگذشت و صاحب بن عباد مملکت را اداره کرد تا این‌که فخرالدوله از خراسان به ری آمد و امارت را به دست گرفت [مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۱۶-۴۱۷]. مدت وزارت صاحب در زمان حکومت مستقل مؤیدالدوله

هفت سال بود [مشکوه، ۱۳۵۸: ۸۸۸].

بعد از درگذشت مؤیدالدوله، **فخرالدوله** به امارت رسید و صاحب بن عباد را در وزارت ابقا کرد. صاحب درخواست نمود او را از خدمت معاف دارد، ولی فخرالدوله که کسی را لایق‌تر از او نمی‌دید، تقاضای او را رد کرد و گفت: هم‌چنان که سلطنت حق موروث ماست، وزارت نیز حق موروث شماست و هرکس باید حق خود را محفوظ دارد [مهرین، ۱۳۵۸: ۲۴].

صاحب در سال ۳۷۷ (ق) به طبرستان لشکر کشید و امور این سرزمین را سروسامان داد [خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷۳].

او در مقام لشکرکشی و امور جنگی و تدبیر سپاه، چنان مهارت و کاردانی از خود نشان می‌داد که باعث تعجب همگان می‌گردید؛ کمتر اتفاق افتاد که در جنگی شکست بخورد [فقیهی، ۱۳۶۵: ۲۸۷]. وی همیشه افراد مستعد، لایق و کاردان را تشویق و کارهای مهم دیوانی را به آن‌ها می‌سپرد. در سیاست داخلی نیز آبادی کشور، آسودگی رعیت و افراد لشکر را مدنظر داشت و در نتیجه‌ی اقدامات وی، شهرها آباد و راه‌ها امن و تجارت رونق یافت و مردم مرفه شدند [مهرین، ۱۳۵۸: ۲۶]. تا قبل از مرگ صاحب، پادشاهی فخرالدوله رونقی تمام داشت [مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۱۷]. صاحب بن عباد با تشکیلات منظم و دقیقی که از خبرگزاران و جاسوسان به وجود آورده بود، از سراسر کشور

در اسرع وقت اطلاعات لازم را دریافت می‌کرد [انصافپور، ۱۳۵۶: ۱۸۴]. در سیاست خارجی نیز با دقت و هوشیاری، حرکات و رفتار حاکمان اطراف و کارگزاران آنان را زیر نظر داشت و جاسوسانی را گمارده بود که اخبار آن ممالک را مرتباً برای او می‌فرستادند [ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۵: ۲۲۶].

حمداله مستوفی می‌نویسد: «زمانی که فخرالدوله و قابوس به خراسان رفتند و از نوح بن منصور سامانی کمک خواستند، صاحب بن عباد وزیر مؤیدالدوله، جاسوس

صاحب فرزند عباد  
وزیر رکن‌الدوله، در محضر  
ابن عمید تربیت یافت.  
ابن عمید به صاحب علاقه‌مند  
بود و در دیوان وزارت خود،  
همواره وسایل ارتقای او را  
فراهم می‌ساخت

العَبَّادُ

تایخ ابن خلدون

جلد پنجم

ترجمه  
عبدالمجتبای آیتی



مؤیدالدوله

تهران ۱۳۷۰

فرستاد. جاسوس پس از بازگشت به حضور صاحب رفت. صاحب از او پرسید چند پیر در آن لشکرند؟ گفت پیران نیستند. اما چندین فیل اند. صاحب گفت، من از پیران ریزن می‌ترسم و از فیلان تیغ‌زن خوف ندارم» [مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۱۴]. هم‌چنین در آثارالوزرا آمده است: «صاحب‌بن‌عباد دو روز به دربار نرفت. فخرالدوله فکر کرد وی از چیزی رنجیده است. یکی از خواص را نزد صاحب فرستاد و علت را جویا شد. صاحب گفت: تأخیر بنده را علتی است. امیدوارم که مرتفع گردد و به دربار آیم. روز سوم صاحب به دربار آمد و به فخرالدوله گفت: مَنه‌ی ما از ماوراءالنهر جاسوسی کرد که حاکم بخارا با حاجب خویش سخنی محرمانه گفت، اما نفهمید که سخن چه بود. بنده آزرده خاطر شدم که چرا باید منهی ما از آن سخن آگاه نباشد. دیشب نامه‌ی دیگر رسید و معلوم شد که آن سخن چه بود، بنده شادمان شدم» [عقبلی، ۱۳۶۴: ۱۱۹؛ نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۲۴؛ عنصرالمعالی، ۱۳۷۱: ۲۲۰].

**ابوحیان توحیدی** کتابی نوشته در مذمت ابوالفضل‌بن‌عمید و صاحب‌بن‌عباد و نام آن را «اخلاق عمیدین و مثالب الوزیرین» گذارده. اما حقیقت آن است که ابوالفضل‌بن‌العمید را با صاحب‌بن‌عباد شباهتی نیست. صاحب برعکس ابوالفضل بسیار بخشنده بود. از جمله این‌که صاحب، هر سال پنجاه‌هزار دینار به بغداد می‌فرستاد تا بین علما و فقها و سادات و قاریان قرآن و شعرا تقسیم کنند. صاحب در شرافت نفس و کرامت، کم‌نظیر بود [صاحبی نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۴۵-۲۴۴].

صاحب در فنون علوم از قبیل نحو، لغت، شعر و اصول کتاب‌هایی نگاشت [همان، ۲۴۴]. **قزوینی رازی** در سال ۵۶۰ هـ.ق می‌نویسد: «توقیعات و خطوط و رسوم صاحب، هنوز متقدای اصحاب دولت است» [قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۱۷].

**ابن خلدون** نیز می‌نویسد: «صاحب‌بن‌عباد در کتابت دستی توانا داشت و رسائلش مشهور و مدون است» [ابن‌خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۶۷۳]. از آثار صاحب‌بن‌عباد عبارت است از:


۱. دیوان رسائل
۲. الکافی فی الرسائل
۳. الزیذیه
۴. الاعیاد و فضائل النبروز
۵. الامامه، در بیان فضائل و برتری علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) و تثبیت

## تاریخ مردم ایران (۲)

از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه

کشمکش با قدرتها

تألیف  
دکتر عبدالحمین زرین کوب



مؤسسه انتشارات امیرکبیر  
تهران، ۱۳۶۸

### کتابت (علم و دانش)

در میان وزرای دیلمیان، هیچ‌کس نبود که نامش مانند صاحب‌بن‌عباد با علم و دانش مترادف باشد. به قول ابن جوزی، صاحب از والاترین وزرای آل‌بویه بود و به قول ثعالبی، وی صدر خاور زمین بود و مظهر عزت و تاریخ افتخار و ماه فروزان زمان و سرچشمه‌ی داد و احسان و سزاوار هرگونه ستایش و احترام و شایسته‌ی هر منزلت و مقام بود. اگر از برکت وجودش نبود، هرگز بازار فضل و دانش آن عصر این‌همه رونق و رواج نمی‌یافت. به قول ثعالبی، تعداد شعرا و دانشمندی که در عصر صاحب پرورش یافتند، از دوره‌ی هارون‌الرشید، خلیفه‌ی عباسی، بیشتر بود [عزام، ۱۳۲۹: ۲۳۷-۲۳۶]. صاحب‌بن‌عباد در علم و فضیلت و فهم و فطانت یگانه‌ی روزگار بود [ابن‌خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۴۷۳؛ خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۱۸؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۱۸؛ ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۵: ۲۲۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۴: ۱۶]. در





امامت او

۶. الزورا

۷. الكشف عن مساوی شعر المتنبی

۸. مختصر اسماء الله عزوجل و صفاته

[ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۲۳].

۹. محیط (صاحب بن عباد فرهنگی

مفصل در لغت عربی در هفت جلد به نام

محیط نوشت و اکنون قسمتی از آن در

کتابخانه ملی مصر موجود است.)

۱۰. الاقناع فی العروض، که نسخه‌ی

خطی آن در کتابخانه ملی مصر موجود

است [عزام، ۱۳۲۹: ۲۳۷-۲۳۶].

۱۱. طب (رساله‌ای طبی که به چاپ رسیده است. برخی

از پزشکان گفته‌اند که اگر این رساله به نظر «ابن قره» و

«زکریای رازی» می‌رسید، چیزی نداشتند که بر آن بیفزایند

[همان، ۲۳۷].

۱۲. روزنامه (در ایام حکومت معزالدوله و وزارت مهلبی،

صاحب بن عباد به بغداد رفت و مدتی اقامت نمود و مهلبی

وزیر را ملاقات کرد و با علمای بغداد مناظره نمود. به مجلس

ابوسعید سیرافی رفت و با هم مباحثه کردند و کتابی در بغداد

نوشت و نام آن را روزنامه نهاد و هر بحث ادبی که در بغداد

اتفاق افتاده بود، در آن نوشت و بعد از بازگشت، آن کتاب را

به تحفه نزد ابوالفضل بن عمید فرستاد.)

۱۳. لطیفه (کتابی بود مشتمل بر اسماء انواع طیب که نام

آن را لطیفه نهاد و بر طلاب املا می‌کرد و آن‌ها می‌نوشتند

[صاحبی نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۴۵].

۱۴. منشآت (منشآت صاحب بن عباد از نظر فصاحت

و بلاغت در ردیف آثار برجسته‌ی زبان عربی است)

[همایونفرخ، ۱۳۴۷، ج ۲: ۵]. صاحب در فصاحت و بلاغت و

شعر همانندی نداشت [ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۲۳].

### کتابخانه‌ی صاحب بن عباد

صاحب بن عباد کتابخانه‌ی عظیمی در ری داشته

است. ابن اثیر می‌نویسد: «صاحب بن عباد از کتاب‌ها آن قدر

جمع‌آوری کرده بود که دیگران جمع نیاورده بودند. تا آن جا

که برای حمل آن‌ها نیاز به چهارصد شتر داشت» [ابن اثیر،

۱۳۵۱، ج ۱۵: ۲۲۵؛ خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۱۸؛ خواندمیر، ۱۳۱۷:

۱۲۱؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۴: ۱۶۰؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳:

وی همیشه افراد مستعد، لایق و کاردان را تشویق و کارهای مهم دیوانی را به آن‌ها می‌سپرد. در سیاست داخلی نیز آبادی کشور، آسودگی رعیت و افراد لشکر را مدنظر داشت و در نتیجه‌ی اقدامات وی، شهرها آباد و راه‌ها امن و تجارت رونق یافت و مردم مرفه شدند

۶۷۳]. صاحب بن عباد ضمن توصیف

از کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی

می‌نویسد: «در کتابخانه‌ام یکصد و هفده

هزار جلد کتاب نفیس دارم، لیکن آن‌گاه

که کتاب الآغانی را به دست آوردم، از

خواندن کتاب‌های دیگر بازماندم.»

ابن خلکان از نامه‌ای یاد می‌کند که

نوح بن منصور سامانی برای صاحب بن

عباد فرستاد و او را برای وزارت خود به

بخارا خواند. صاحب بن عباد که به ترک

ری علاقه‌ای نداشت، عذرخواهی می‌کند

و طی نامه‌ای می‌نویسد: «من بدون کتاب نمی‌توانم زندگی

کنم و باید کتابخانه‌ام را هر جا هستم همراه داشته باشم.

در حالی که برای حمل کتاب‌هایم، حداقل چهارصد شتر

لازم است و این مقدار شتر در دسترس نیست.» برای این

کتابخانه‌ی عظیم، فهرست جامعی ترتیب داده بودند که

شامل ده جلد می‌شده است [همایونفرخ، ۱۳۴۷، ج ۲: ۱۰-۹].

در معجم‌الادبا، تعداد کتاب‌های کتابخانه‌ی صاحب بن عباد،

۲۰۶۰۰۰ جلد ذکر شده است [الهامی، ۱۳۷۹: ۲۷].

کتابخانه‌ی معتبر و نفیس صاحب بن عباد پس از منضم

شدن با کتابخانه‌ی ذوالکفایتین، چنان عظمت و شهرتی

یافت که نام آن عالم‌گیر شد. صاحب، این کتابخانه را

عمومی (وقف عام) اعلام کرد و به نام کتابخانه‌ی ری

(دارالکتب ری) مشهور شد [همایونفرخ، ۱۳۴۷، ج ۲: ۱۰-۹]

و سالیان دراز محل مراجعه‌ی محققان و دانش‌پژوهان ایران

بود. پس از حمله‌ی سلطان محمود غزنوی به ری در سال

۴۷۹هـ.ق، بسیاری از کتاب‌های نفیس و گران‌قدر این

کتابخانه سوزانده شد [مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸:

۴۰۴]. با وجود غارت کتابخانه‌ی باغ صاحب بن عباد در

سال ۴۷۹هـ.ق، معذالک این کتابخانه پابرجا بوده است.

عبدالجلیل قزوینی رازی در سال ۵۶۰ هـ.ق می‌نویسد:

«ابوالقاسم بن عباد بن ابی العباس که هنوز وزرا به حرمت

او صاحب می‌نویسند و کتابخانه‌ی صاحب به روده‌ی او

«روده، محله‌ی در ری) نصب فرموده است» [قزوینی رازی

، ۱۳۵۸: ۲۱۷]. به نظر می‌رسد این کتابخانه تا زمان هجوم

مغول در ری وجود داشته است.

صاحب بن عباد در تقوی، راستی و راست‌گفتاری، از

زاهدان عصر و عابدان ممتاز زمان خویش بود [قمی، ۱۳۶۱:



بین وزرای آل‌بویه، صاحب‌بن عباد روی هم رفته  
بیش از دیگران نام و آوازه یافت. تمام طبقات از  
امرا و کاتبان و شعرا تا سربازان عامه، در حق وی  
شرایط تکریم و ادب به جای می‌آوردند

۴. نظرات مورخان و محققان درباره‌ی مذهب صاحب  
مختلف است. بعضی او را شیعه‌ی دوازده امامی و بعضی  
سنی حنفی و عده‌ای وی را معتزلی خوانده‌اند [حقیقت،  
۱۳۷۴: ۱۲۷].

### مرگ صاحب

صاحب در سال ۳۸۵ هـ ق در ری درگذشت. [ابن‌اثیر،  
۱۳۵۱، ج ۱۵: ۲۲۵]. تابوت او را بسیار احترام کردند. ترک و  
دیلم چون تابوت وی را دیدند، زمین بوسیدند و گریبان‌ها را  
دریدند و بر سر و صورت می‌زدند و گریه می‌کردند [صاحبی  
نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۴۶]. صاحب در دل‌های مردم محبوب و  
به هر زبانی ممدوح و دارای صفات نیکو (جمیله و حمیده)  
بود [قمی، ۱۳۶۱: ۶]. و در امور سیاست و تدبیر ملک بر  
هر مدبری برتری داشت [همان، ص ۴]. بین وزرای آل‌بویه،  
صاحب‌بن عباد روی هم رفته بیش از دیگران نام و آوازه  
یافت. تمام طبقات از امرا و کاتبان و شعرا تا سربازان عامه،  
در حق وی شرایط تکریم و ادب به جای می‌آوردند. حتی  
بزرگان دیلم در حضور وی کرنش و زمین‌بوسی می‌کردند و  
در رکابش می‌دویدند. [زرین‌کوب، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۷]. جنازه‌ی  
صاحب‌بن عباد از ری به اصفهان انتقال داده شد [ابن‌اثیر،  
۱۳۵۱، ج ۱۵: ۲۲۶] و او را در خانه‌اش نزدیک دروازه‌ی  
طوقچی به خاک سپردند. هنوز هم که نزدیک به هزار سال  
از آن زمان می‌گذرد، آرامگاه صاحب از زیارتگاه‌های مشهور  
اصفهان به‌شمار می‌رود. [هنرفر، ۱۳۴۴: ۳۷]. صاحب بیش  
از هجده سال منصب وزارت را عهده‌دار بود؛ از این مدت،  
از سال ۳۷۳ تا ۳۸۵ هـ ق یعنی حدود دوازده سال، وزارت  
فخرالدوله را داشت. او در مدت وزارتش آثار و بناهای زیادی  
ایجاد کرد که شرح آن‌ها در تاریخ‌ها آمده است [عقیلی،  
۱۳۶۴: ۲۰۰؛ کریمیان، ۱۳۵۴: ۳۵۵].

\* دبیر تاریخ، استهبان

### منابع

۱. ابن‌اثیر، عزالدین علی. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران (ج ۱۵).

۱. ترجمه‌ی علی هاشمی حائری. شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب  
ایران. تهران. ۱۳۵۱.
۲. زامبور، نسب‌نامه‌ی خلفا و شهریاران. ترجمه‌ی محمدجواد مشکور.  
انتشارات کتاب‌فروشی خیام. ۱۳۵۶.
۳. زرین‌کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران (ج ۲). انتشارات امیرکبیر.  
تهران. چاپ اول. ۱۳۶۸.
۴. مشکوه، احمد. تاریخ تشیع در ایران. بی‌جا. ۱۳۵۸.
۵. عزام، عبدالوهاب و ضیف، شوقی. اسمعیل‌بن عباد. ترجمه‌ی (ح. الف).  
مجله‌ی دانش. سال دوم. شماره‌ی چهار. ۱۳۲۹.
۶. عقیلی، سیف‌الدین حاجی‌بن‌نظام. آثارالوزراء. تصحیح میرجلال‌الدین  
حسینی ارموی (محدث). انتشارات اطلاعات. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۴.
۷. حقیقت، عبدالرفیع. وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیرکبیر. تهران. چاپ  
اول. ۱۳۷۴.
۸. ابن‌جوزی، ابی‌الفرج بن عبدالرحمن بن علی. المنتظم فی‌التاریخ الملوک  
و الامم. ج ۷. دایره‌ المعارف العثمانیه. حیدرآباد دکن. الطبع الاولی. ۱۳۵۹  
هـ. ق.
۹. مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. اهتمام عبدالحسین نوایی. انتشارات  
امیرکبیر. تهران. ۱۳۳۹.
۱۰. مهرین، مهرداد. صاحب‌بن عباد. مجله‌ی هوخت. تهران. سال سی‌ام.  
شماره‌ی دوازده. اسفند ۱۳۵۸.
۱۱. خواندمیر، مآثرالملوک. تصحیح میرهاشم محدث. مؤسسه‌ی خدمات  
فرهنگی رسا. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۲.
۱۲. صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله. تجارب‌السلف در  
تواریخ خلفا و وزرای ایشان. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. انتشارات  
کتابخانه‌ی طهوری. تهران. چاپ سوم. ۱۳۵۷.
۱۳. خواندمیر. دستورالوزراء، شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض  
تیموریان. انتشارات کتاب‌فروشی اقبال. تهران. ۱۳۱۷.
۱۴. فقیهی، علی‌اصغر. آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان. انتشارات صبا. بی‌جا.  
چاپ سوم. ۱۳۶۵.
۱۵. انصافپور، غلامرضا. ساخت دولت در ایران، از اسلام تا یورش مغول.  
انتشارات امیرکبیر. تهران. چاپ اول. ۱۳۵۶.
۱۶. عنصرالمعالی. قابوس‌نامه. اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی.  
انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ ششم. ۱۳۷۱.
۱۷. ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون (العبر) (ج ۳). ترجمه‌ی عبدالمحمد  
آیتی. تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. چاپ اول.  
۱۳۶۶.
۱۸. میرخواند، محمدبن‌سیدبرهان‌الدین خواندشاه. تاریخ روضه‌الصفاء  
(ج ۴). انتشارات کتاب‌فروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز. تهران. ۱۳۳۹.
۱۹. قمی، حسن‌بن محمدبن‌حسن. تاریخ قم. ترجمه‌ی حسن‌بن‌علی‌بن  
حسن عبدالملک قمی. تصحیح و تحشیه‌ی سیدجلال‌الدین تهرانی.  
انتشارات توس. تهران. ۱۳۶۱.
۲۰. پرویز، عباس. تاریخ دیالمه و غزنویان. بی‌جا. ۱۳۳۶.
۲۱. قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل. نقض معروف به  
بعض مطالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض». تصحیح  
میرجلال‌الدین محدث. انجمن آثار ملی. تهران. ۱۳۵۸.
۲۲. ابن‌نذیم، محمدبن اسحق. الفهرست. ترجمه‌ی محمدرضا تجدد.  
انتشارات اساطیر. بی‌جا. چاپ اول. ۱۳۸۱.
۲۳. همانی‌نورخ، رکن‌الدین. کتاب و کتاب‌خانه‌های شاهنشاهی ایران  
(ج ۲). انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. تهران. ۱۳۴۷.
۲۴. الهامی، داود. شکوفایی فرهنگی در عصر آل‌بویه. مجله‌ی مکتب  
اسلام. قم. سال چهلم. شماره‌ی یازده. بهمن ۱۳۷۹.
۲۵. مجهول‌المؤلف. مجمل‌التواریخ و القصص. تصحیح ملک‌الشعرا  
بهار. انتشارات کلاله‌ی خاور. تهران. ۱۳۱۸.
۲۶. هنرفر، لطف‌الله. گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان. چاپ اول. ۱۳۴۴.
۲۷. کریمان، حسین. ری‌باستان. دانشگاه شهید بهشتی. ۱۳۵۴.





# مالیات

## در دوره‌ی ایلخانان

مسعود فرشیدنیا\*

سوسن رحمانیان\*\*

### درآمدی بر اوضاع مالی مغولان

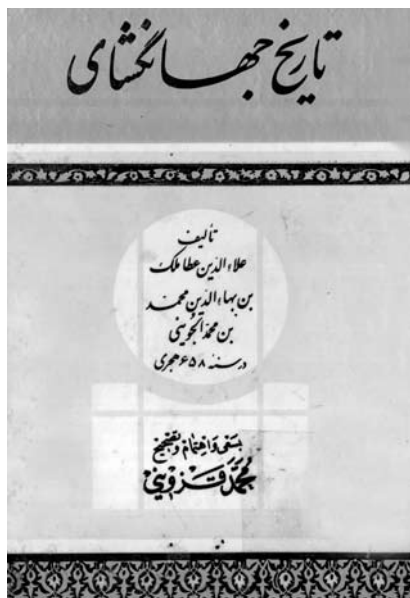
بعد از هجوم مغولان و سلطه بر سرزمین‌های ایرانی، آنان به‌منظور اداره‌ی این مناطق، به تشکیلات اداری و مالی نیاز داشتند. در ابتدای فرمانروایی مغولان، به‌دلیل افزایش هزینه‌ها، لازم بود که قوانین مالیاتی وضع و اجرا شود. بنابراین مغولان به سرشماری از وضعیت کشاورزان، عشایر و شهرنشینان اقدام کردند. آنان در مناطقی هم‌چون مازندران، خراسان، گرجستان، عراق، فارس و کرمان، میزان مالیات‌ها را بررسی کردند. «فرمان شد که شماره از نو کنید» [فضل‌الله، ۱۳۶۷: ۵۹۶] تا اندازه‌ی دقیق درآمدها معین شود. یکی از موارد استفاده‌ی آمارها، در ارتباط با اخذ مالیات ولایات و مناطق تسخیر شده بود. زمانی که منگو در رأس قدرت قرار گرفت، به‌دلیل افزایش هزینه‌ها، لازم بود قوانین مالیاتی جدیدی وضع شود. بنابراین میزان وصول مالیات‌ها تا اندازه‌ای منظم و ثابت شد و بر جلوگیری از تعدی و زیاده‌روی نسبت به رعایا در وصول مالیات‌ها

تأکید گردید [پیشین]. هم‌چنین در این دوره، میزان مالیات کسبه و اصناف نیز تعیین شد [همان، ص ۵۹۶-۵۹۷]. اما این روند، مدت زیادی طول نکشید و متوقف شد. به‌دلیل تأمین مواجب نظامیان و لشکرکشی‌های هلاکو به سوی غرب [همان، ص ۷۱۷]، هزینه‌ها افزایش یافت و در نتیجه‌ی آن نرخ مالیات‌ها سیر صعودی پیدا کرد. مغولان در ابتدای حکومت خود بر ایران، تمایل چندانی به منظم کردن سیستم مالیاتی نداشتند، اما به‌مرور زمان تحت‌تأثیر فرهنگ و تمدن این مرز و بوم قرار گرفتند. بسیاری از اصطلاحات و عناوین مالیاتی که در این عصر مرسوم شد، ریشه در دوران قبل هم‌چون دوره‌ی سلجوقی و یا حتی پیش از آن داشت.<sup>۳</sup>

### شیوه‌های مالی ایلخانان در ولایات

شیوه‌های مالیاتی ایلخانان، مشکلات عدیده‌ای برای ولایات به‌وجود آورد. انتظارات مالی مغولان بیش از توان رعایا بود. آنان

در مقایسه با ادوار قبل، بار مالی سنگینی برعهده مردم می گذاشتند؛ چون نیاز مالی آنان دائماً در حال افزایش بود. روش‌های خودکامانه‌ی وصول مالیات و غیرمنظم بودن آن، هم‌چنین نرخ‌های سنگین، هرج و مرج، فساد دستگاه مالی، اهمال حکام محلی و طمع‌ورزی آنان، از جمله عواملی بود که در ولایات رکود اقتصادی به‌دنبال داشت. **خواجه رشیدالدین فضل‌الله** در مورد فشار و تعدی محصلان مالیاتی یا مأموران مالیات در مناطق مختلف که باعث فرار مردم از ولایات مذکور شده بود، می‌نویسد: در بعضی از شهرها و روستاها، مأموران وصول مالیات و



پیچیده و با مشکل مواجه می‌ساخت، چون معلوم نبود چه مقدار مالیات اخذ شده است. «و از کثرت حوالات و تواتر محصلان مغول و اخراجات و ملتسمات ایلچیکنای رعایا درمانده شدند و امرا و ملوک و کتبه عاجز» [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۳۰۱]. همواره بین مبلغ واقعی مالیات و مقداری که از طرف مأموران مالی و حکام اعلام می‌شد، اختلاف فاحشی وجود داشت.

رشیدالدین می‌نویسد که در ولایت خراسان «از آن حوالات ده‌هشت باقی بودی» و مأموران مالیاتی مغول و حکام که حواله و بروات داشتند، در کار خود موفق نبودند و

نتوانستند وجوه بروات را جمع‌آوری نمایند [فضل‌الله، ۱۳۶۷: ۱۰۲۵]. مهم‌ترین مأموران مالی دولت ایلخانان در ولایات، تحت عنوان نایب مطرح بودند که زیر نظر صاحب دیوان و یا وزیر ممالک، کنار حکام به وظیفه‌ی خود مشغول بودند. هم‌چنین جهت اداره‌ی امور مالی، گروهی به‌عنوان مستوفی مشغول به‌کار بودند [ابن فوطی، ۱۳۵۱ هـ. ق: ۲۵۱]. مأموران مالیاتی که به‌عنوان نماینده از طرف دولت ایلخانی و یا حکومت ایالات به این کار منصوب شده بودند، در اجرای وظایفشان دچار طمع‌ورزی و فساد مالی می‌شدند. حتی مأموران مالی عالی‌رتبه‌ی دولت ایلخانی نیز ممکن بود دچار این وضعیت شوند و یا به اختلاس مظنون شوند. از جمله می‌توان اشاره کرد به **جوینی**. وی از سوی **مجدالملک** که مشرف‌الممالک بود، به اختلاس متهم شد. عنوان شد که جوینی در مدت دوازده سال، در عراق عرب و خوزستان و مضافات آن، «هر سال بیست تومان زر توفیر برداشته» و در مجموع مبلغ دویست و پنجاه تومان به خزانه نفرستاده و در ثبت مبالغ کوتاهی کرده. البته در نهایت جوینی با دلایلی که بیان کرد، از جمله این که آن مبلغ را به شاهزادگان و بزرگان تقدیم کرده، از این اتهام تبرئه شد [وصاف، ۱۲۶۹: ۹۷-۹۶].<sup>۶</sup> و دوباره به سمت خود منصوب گشت. علاوه بر این، موارد دیگری از این قبیل در منابع آمده است [همان، ص ۳۳۶]. به همین دلیل، **غازان‌خان** همواره تأکید داشت که مأموران مالیاتی در ولایات باید از بین کسانی انتخاب شوند که از نظر مالی تأمین شده باشند تا چشم طمع به اموال مردم و مؤدیان مالیاتی خود نداشته باشند [فضل‌الله، ۱۳۶۷: ۲: ۱۰۲۵].<sup>۷</sup>

فرماندهان نظامی، تعدادشان بیشتر از رعایا بود؛ در حدی که تعداد آنان دو به یک می‌رسید. وی ادامه می‌دهد: در سال ۶۹۱ هـ. ق. در ولایت یزد که **علی‌خواجه**، پسر عمرشاه سمرقندی، حاکم آن بود، یکی از ملاک به روستایی رفت که به فیروزآباد معروف بود و منطقه‌ی بزرگ و وسیعی در آن ولایت محسوب می‌شد. مأموران مدت سه شبانه‌روز هر قدر که تلاش نمودند، نتوانستند هیچ‌کس را بیابند تا از او مالیات بگیرند و هفده محصل مالیاتی در این مکان حضور داشت. بدین‌سان، این ولایت به جهت تعدی و ظلم مأموران، خالی از سکنه شده بود [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۲۵۱].

با وجود اقداماتی که در عصر غازان‌خان در زمینه‌ی مالیات انجام گرفت، باز اوضاع اقتصادی ولایات ایران‌زمین در مقایسه با قبل از تهاجمات مغولان، در سطح پایین‌تری قرار داشت. اگر مقایسه‌ای بین تعداد روستاها و شهرهای آباد پیش از عصر مغولان و پس از آن صورت گیرد، ویرانی اقتصادی مزارع روستاها و شهرها به‌خوبی آشکار می‌شود. **مستوفی** شهرهایی را ذکر می‌کند که در این عصر هنوز ویران بوده‌اند؛ مانند ری و قزوین. هم‌چنین اظهار می‌دارد، بسیاری از شهرها به روستا تبدیل شده بودند [مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۶۴ و ۹۹، ۹۵]. در اکثر ولایات هم‌چون خراسان، قهستان، طبرستان و مازندران، شیوه‌های اخذ مالیات باعث اجحاف به مردم می‌شد و در نتیجه نارضایتی عمومی را به‌دنبال داشت. **رشیدالدین** اوضاع مالی خراسان را این‌گونه بیان می‌کند که هرج و مرج در همه‌جا شیوع پیدا کرده بود و مالیات وصول‌شده در ولایات، به دلیل فساد مالی حکام

جغرافیایی و سیاسی کشوری مطابقت داشت. مالیات‌هایی را که در ولایات به‌طور پراکنده وصول می‌شد، به ادارات و

مهم‌ترین مأموران مالی دولت ایلخانان در ولایات، تحت عنوان نایب مطرح بودند که زیر نظر صاحب دیوان و یا وزیر ممالک، کنار حکام به وظیفه‌ی خود مشغول بودند



و مأموران مالی مغولان مشخص نبود. بنابراین، نوشتن بروات برای این ولایات، اوضاع مالی را



تشکیلات مالیه ارسال می‌کردند. در ولایاتی که پادشاهان و حاکمان محلی تابع ایلیخانان هنوز بر سریر قدرت بودند، لازم بود که بخشی از مالیات را به عنوان خراج به فرمانروای مغول پرداخت کنند.

از نظر مالیاتی، مناطقی هم‌چون مازندران و خراسان قوانین خاص خود را داشت و عواید مالیاتی مناطق مذکور، تحت مقررات ویژه‌ای محاسبه می‌شد. این ولایات در خصوص مالیات، اختیارات بیش‌تری داشتند. مستوفی در این مورد می‌نویسد: چون در این عصر بیش‌تر وزرا و دیوانیان از این ولایت بودند، بنابراین محاسبه‌ی مالیاتی مناطق مذکور با ولایات دیگر فرق می‌کرد و «کمتر چیزی بر پادشاهان عرض می‌کرده و بدین حیل هر سال به مدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایت می‌سنده‌اند» [مستوفی، ۱۳۸۱: ۲۱۱]. در روستاها و مزارع، کشاورزان که مورد تعدی قرار گرفته بودند، هنگامی که از ورود مأموران مالی اطلاع می‌یافتند، از آن مناطق فرار می‌کردند و موارد زیادی پیش می‌آمد که هنگام ورود محصلان مالیاتی، کسی از رعایا در روستاها باقی نمی‌ماند. بر خورد مأموران نیز بسیار تحقیرآمیز بود. آنان حتی زنان را به زور و اجحاف با خود می‌بردند. در مواردی، رعایا برای رهایی از این وضع، به مأموران رشوه پرداخت می‌کردند. در بیش‌تر ولایات، رعایا در مقابل محصلان مالیاتی، رفتاری مشابه داشتند. **بیتکچیان** (مأموران مالی مغولان) همراه با سپاهیان به ولایات می‌رفتند و با فشار و تعدی، مبالغی از مردم طلب می‌کردند و پس از برداشت مقداری از آن، مقدار باقی‌مانده نیز بین سایر دست‌اندرکاران تقسیم می‌شد. حکام و نواب نیز که در یک سال چند بار از مردم مالیات اخذ می‌کردند، بخشی از این وجه را به عنوان رشوه به مأموران اجرایی و زبردست خود و سپاهیان و شحنه‌های مغولی می‌پرداختند تا همگی گواهی دروغ دهند مبنی بر این که در فلان ولایت، مالیاتی اخذ نشده، و در نهایت چیزی عاید خزانه‌ی دولت نمی‌شد [فضل‌الله، ۱۳۶۷: ۲۸-۲۷].

## مقاطعه

مهم‌ترین تشکیلات مالیاتی در زمان ایلیخانان، **مقاطعه** بود. در واقع ایلیخانان از این طریق می‌توانستند مالیات‌های ولایات را جمع‌آوری کنند، از آن‌جا که آنان قومی صحراگرد بودند و در این مورد تجربه‌ی چندانی نداشتند، مجبور بودند که از نظام مالیاتی ایران زمین استفاده کنند. پس ایلیخانان به این نتیجه رسیدند که مسئولیت نظام مالیاتی ولایات را به مقاطعه‌کاران واگذار کنند. در واقع مقاطع مالیاتی، در کنار حاکم محلی، در یک ولایت بین مؤدی مالیاتی و خزانه قرار می‌گرفت. مالیات‌ها را وصول می‌کرد و سپس هر نوع اضافات آن را پس از کم کردن هزینه‌ی خود و پرداخت حواله، به خزانه‌ی مرکزی ارسال می‌کرد [آملی، ۱۳۳۷: ۳۱۳]. چون مقاطعه‌کاران در بیش‌تر موارد مالیات را از رعایا اخذ می‌کردند، اما چیزی به دیوان پرداخت

نمی‌کردند، حکومت دچار کسری بودجه شده و همواره برای کارهای روزانه و امور مملکتی با مشکل مالی مواجه بود و در نهایت دست به مصادره‌ی اموال مردم می‌زد. «هر مقطّع که می‌رسد، آن‌چه می‌بیند از حاصل دقت و موجود دخل می‌برد و چیزی از مستقل به طریق قرض و یا بر سبیل عنف نیز استخراج می‌کند و چون مقطّع دیگر می‌رسد، گرسنه و برهنه و کیسه‌ی تهی آورده که پر کند» [کرامی، ۱۳۳۱: ۶۱]. این مسئله در ایجاد هرج و مرج، بی‌ثباتی و ضعف حکومت ایلیخانان نقش مهمی داشت. چون در زمانی که مملکت به نیروی نظامی و تأمین سپاهیان به‌منظور حفاظت از مرزها احتیاج پیدا می‌کرد، پولی در خزانه موجود نبود. **رشیدالدین** در توصیف این وضعیت می‌نویسد که این شرایط موجب شده بود، حکومت بنا به ضرورت و نیاز مالی، اقدام به «بنماری» (وضع مالیات اضافی) نماید و هم‌چنین از مردم طلب کمک و مساعده‌ی مالی کند [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۲۵۸].

مقاطعه‌ی درآمد‌ها به‌طور معمول به مدت سه سال بود. مقاطعه‌کاران عایدات، همواره از اشخاص محلی انتخاب می‌شدند و کمتر اتفاق می‌افتاد که از طبقات سپاهی و یا دیوانی باشند. ظاهراً به این دلیل که ایلیخان مغول بهتر می‌توانست بر افراد محلی تسلط داشته و اعمال قدرت نماید؛ چون حکومت بر مبالغ هزینه شده و حساب‌های مقاطعه‌کاران نظارت و بازرسی می‌کرد. در برخی موارد، آنان به دلیل اختلاس مالی به دادگاه (یارغو) معرفی می‌شدند<sup>۹</sup> که گاهی به کشته شدن آن‌ها منجر می‌شد.

در دوره‌ی ایلیخانان، مأموران محلی که به «باسقاق» معروف بودند، از سوی حاکمان نظامی منصوب می‌شدند و وظیفه‌ی آن‌ها اخذ مالیات بود. در بیش‌تر مواقع، مأموران مالیاتی قبل از موعد مقرر مالیات را طلب می‌کردند و این خود باعث مشکلات مالی برای رعایا می‌شد [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۲۶۷]. علاوه بر این، ممکن بود در طول یک سال چندین بار مالیات از مردم وصول کنند که در حد توان مالی آنان نبود.

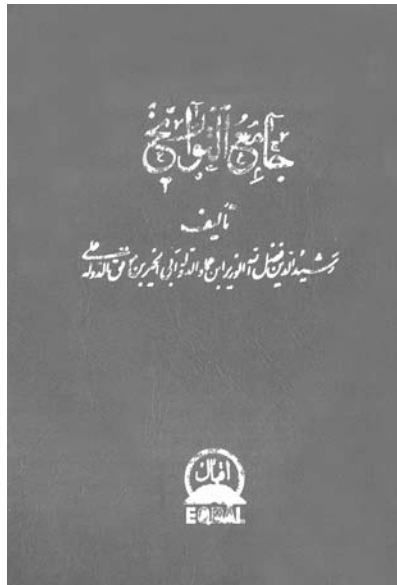
## انواع مالیات

قبل از هجوم مغولان، مالیات ارضی یا خراج، مهم‌ترین مالیاتی بود که در جامعه‌ی اسلامی آن روزگار رواج داشت<sup>۱۰</sup> و کم‌وبیش سعی بر این بود که در خصوص اخذ خراج از مردم، توان پرداخت آنان رعایت شود. بر طبق قوانین شرعی و کتب فقهی، افرادی نظیر حکام غیر روحانی که می‌توانستند از خراج برای مصالح پادشاهی استفاده کنند، مشخص شده بودند [طوسی، ۱۳۳۶: ۳۱]. هم‌چنین براساس این اصول نباید از اراضی خراب مالیاتی گرفته شود.<sup>۱۱</sup> اما در عصر مغولان، خراج زمین‌ها به‌صورت جنس و مالیات شهر به‌طور نقدی وصول می‌شد. اصطلاح «تمغا» را که در این دوره



رواج داشت، اولین بار مغولان به کار بردند. آنان این نوع مالیات را در ارتباط با انواع حرفه‌ها و شغل‌ها حتی از... اخذ می‌کردند [وصاف، ۱۲۶۹ هـ. ق: ۴۳۹]. هم‌چنین در ارتباط با مالیات دائمی، اصطلاح «قبچور» را به کار می‌بردند که شهرنشینان و روستاییان باید پرداخت می‌کردند. این مالیات دو نوع بود:

۱. «قبچور مراعی» که از صحراگردان و عشایر براساس شمار گله‌های آنان گرفته می‌شد.
۲. قبچور متحرّفه که از صاحبان حرف، مشاغل و شهرنشینان اخذ می‌گردید [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۶۴-۲۴۳].



قبچور در سال ممکن بود چندین بار اخذ شود. در مواردی حتی تا حدود سی قبچور نیز دریافت می‌شد [همان، ۲۶۴]. به نظر می‌رسد به دلیل اجرای قبچور در مناطق تحت حاکمیت ایلخانان، اوضاع مالی و اقتصادی در مناطق گوناگون رو به ویرانی رفته بود. هم‌چنین این عنوان در خصوص مالیات‌های اتفاقی نیز استفاده می‌شد.

رشیدالدین می‌نویسد: مالیاتی که روستاییان به‌عنوان «قبچور» پرداخت می‌کردند، در دو زمان وصول می‌گردید. قسمتی از آن در اول بهار و بخشی دیگر در شروع پاییز اخذ می‌شد که حدود بیست روز برای پرداخت آن به رعایا مهلت می‌دادند.<sup>۱۲</sup> رشیدالدین در مورد وضع قبچور چنین می‌نویسد: هر زمانی که ایلچیان برای وصول اموال مورد نیاز به ولایات می‌رفتند، به این بهانه «حاکم، قبچور قسمت کردی» و هر چند ایلچیان بیش‌تر می‌آمدند و نیازهای آنان افزایش پیدا می‌کرد، حاکم آن ولایت هرچه‌قدر که می‌توانست از مردم طلب می‌کرد و آن را بین مأمور مغولی و فرماندهی نظامی و سایر مسئولان آن منطقه تقسیم می‌کرد، سپس آنان به دروغ عنوان می‌کردند که این ولایت مالیات ندارد؛ و در نتیجه چیزی عاید خزانه نمی‌شد [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۴۴-۲۴۳]. حمدالله مستوفی در ارتباط با ظلم و تعدی و فشاری که از شیوه‌ی مالیات قبچور بر رعایا وارد می‌گردید، اظهار می‌دارد: مناطق وسیعی از عراق عجم به جهت اجرای قبچور در یک وضعیت نابسامان اقتصادی قرار گرفته بود و اکثر رعایای آن‌جا مجبور به ترک ولایت خود شده بودند تا جایی که در قزوین نماز جماعت برگزار نگردید [مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۵۴].

از دیگر موارد مالیات‌های رایج در این عصر، «قلان» بوده است. اصطلاح قلان در موارد زیادی به کار رفته است و به‌همین دلیل معانی متفاوتی از آن برداشت می‌شود؛ حتی به معنی خدمت لشکری نیز

از آن یاد شده است. احتمال دارد که قلان به معنی هزینه‌ی فرماندهان سپاه در جنگ‌ها بوده باشد. چنین به نظر می‌رسد که این از مالیات‌های اتفاقی و نامنظم ایلخانان بوده که در مواقع نیاز اخذ می‌شده. «تمغا» نیز مالیاتی بود که از تجار و صاحبان مشاغل دریافت می‌کردند و در حدود ده درصد ارزش هر معامله‌ی شامل این مالیات می‌شد.<sup>۱۳</sup>

از دیگر مالیات‌های این دوره می‌توان از «سیورسات» نام برد که مقدار آن زیاد بود و باعث فشار مالی بر مردم می‌شد.<sup>۱۴</sup> این مالیات در واقع هزینه‌ی تأمین نیروها و سپاهیان مغولی در ولایات بود که از رعایا اخذ می‌شد. در خصوص مالیات‌های عصر

ایلخانان، رشیدالدین از موارد دیگری نام می‌برد که عبارت است از: **ساوری، ترغو، علفه و علوفه** [فضل‌الله، ۱۳۶۸: ۲۵۵]. ساوری به معنی هدایایی بود که از طرف حکام محلی به ایلخان تقدیم می‌شد. این اصطلاح مغولی بود و مترادف کلمه‌ی ترکی «ترغو» است. علفه و علوفه در خصوص جمع‌آوری آذوقه و تدارک سپاهیان مغولی در یک ولایت به کار برده می‌شد. هم‌چنین اصطلاح مالیاتی اخراجات [همان، ص ۲۵۷] نیز در این عصر مرسوم بوده و در مورد مالیات‌های اتفاقی و دائمی استفاده می‌کردند که رعایا جهت تأمین هزینه‌های مأموران ایلخانی در ولایات می‌پرداختند. به‌طور کلی، عناوین مالیاتی مانند: مهلتانه، رسم‌الخزانه و حق‌التحصیل، مالیات‌های اضافی بودند که به شیوه‌های گوناگون توسط مقاطعان اخذ می‌گردید [همان، ۴۳۷-۴۳۹]. در همین خصوص، وصاف از این‌گونه مالیات‌ها در عهد **ارغون‌خان** (۶۹۰-۷۸۳ هـ. ق.) و **سلطان ابوسعید** (۷۳۶-۷۱۷ هـ. ق.) نیز سخن به میان می‌آورد [وصاف، ۱۲۶۹: ۶۳۴-۶۳۰ و ۲۲۵-۲۲۴]. علاوه بر موارد ذکر شده، مالیات‌های دیگری از مردم اخذ می‌گردید که به‌صورت خودسرانه توسط حکام محلی وضع می‌شد و در منابع تحت عنوان «شلتاقات» به کار رفته است که به معنی جور و بی‌اعتدالی و تعدی بی‌حد بر رعایاست [دهخدا].

**سعدی** در اشعار خود از یک نمونه مالیات تحت عنوان «طرح» نام می‌برد که باعث ظلم و تعدی به مردم ولایت فارس شده بود. در این شیوه‌ی مالیاتی، حاکم فارس زمانی که خرما ارزان بود، از کشاورزان خرید می‌کرد و زمانی که بهای آن افزایش می‌یافت، مجدداً آن را در بازار به فروش می‌رساند که پیامد آن تورم و پریشانی اوضاع اقتصادی این ولایت بود.<sup>۱۵</sup> مقاطعان مالی در مواردی حتی برای در اختیار گرفتن منطقه‌ی مالیاتی، به مغولان وعده‌ی



## ایلخانان به این نتیجه رسیدند که مسئولیت نظام مالیاتی ولایات را به مقاطعه کاران واگذار کنند. در واقع مقاطع مالیاتی، در کنار حاکم محلی، در یک ولایت بین مؤدی مالیاتی و خزانه قرار می‌گرفت. مالیات‌ها را وصول می‌کرد و سپس هر نوع اضافات آن را پس از کم کردن هزینه‌ی خود و پرداخت حواله، به خزانه‌ی مرکزی ارسال می‌کرد

ایران، ۱۳۵۰، ص ۵۸.  
 ۴. نوشتن بروات به‌منظور عایدات دوران قبل از مغولان نیز رواج داشت. در دوره‌ی سلجوقیان این شیوه نیز متداول بود. ظهیرالدین نیشابوری. سلجوق‌نامه. تهران: انتشارات خاور، ۱۳۳۲، ص ۳۱. در دوره‌ی

ایلخانان، کمبود وجوه و هم‌چنین نبود قوانین ثابت در مورد مسائل مالیاتی باعث می‌شد که توانایی پرداخت مالیات در ولایات مشخص نباشد. در نتیجه در برواتی که صادر می‌شد، مقدار مبالغ آن به‌طور دقیق معلوم نبود. علاوه بر آن، درخواست‌های غیرقانونی از مردم برای تأمین سیورسات و سایر لوازم و امکانات مورد نیاز ایلخانان از طرف شاهزادگان و حکام، باعث ویرانی اوضاع مالی و اقتصادی ولایات می‌شد. رشیدالدین، فضل‌الله. جامع‌التواریخ (جلد ۲). ص ۱۰۳۶ به بعد.

۵. به‌منظور اطلاع بیش‌تر از نفوذ و اقتدار خاندان جوینی نگاه کنید به: و صاف، ص ۵۵؛ سیف‌الدین عقیلی. آثار الوزراء. به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷، ص ۲۷۶؛ خواندمیر، غیاث‌الدین. دستور الوزراء. به تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۱۷، ص ۲۶۹؛ ناصرالدین منشی کرمانی، نساءم الاسحار من لطائف الاخبار. به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۰۳.

۶. در این راستا از توصیه‌های رشیدالدین که از متفکران و اندیشمندان این عصر است، نباید غافل بود. وی همواره سعی داشت افراد صالح را بر کارها بگمارد و میزان کارایی مأموران دولت، به‌ویژه مأموران مالیاتی را بالا ببرد و افراد سودجو را برکنار کند. دقت در انتخاب عاملان و مراقبت در رفتار آنان، مورد تأکید دیگر متفکران و اندیشمندان این سرزمین بوده است: «کسانی را بر رعیت بگمار که از خداوندان رأی و تدبیر... باشند و سیاست‌کشورداری را بدانند و به پاکدامنی متصف باشند». ابن‌خلدون، عبدالرحمن. مقدمه (کتاب‌العبر و دیوان‌المبتداء و الخبر). ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶، ص ۶۰۲.

۷. بیتکچی‌ها در دیوان‌های مختلف و در سازمان سپاه خدمت می‌کردند و بنابه مورد عنوان خاصی داشتند؛ مانند بیتکچی و امین اموال و بیتکچی خزانه که اکثرأ در کار مالی بودند. در تاریخ مبارک‌غازانی، این اصطلاح در موارد ذیل این‌گونه آمده است: «بیتکچی براتی چند بر ولایت نوشت» ص ۲۵۴؛ «لازم می‌شد و بیتکچیان ولایت را خدمتی دادن» ص ۳۱۹؛ «فلان که جهت بیتکچی این هزاره معین شده» ص ۳۰۹. «فرمود تا بهر ولایتی بیتکچی چند برود و مجموع آن ملک دیه به‌دیه بنویسد.» ص ۲۵۳؛ نخجوانی در مورد منصب الغ بیتکچی می‌نویسد: «از وظایف الغ بیتکچی ضبط قضایا و اموال و متوجهات دیوانی و تعیین امانا و عمال بر ولایات بوده است.» نخجوانی، محمدبن هندوشاه، دستور الکاتب فی تعیین المراتب (جلد ۲). به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی عزیزاده، مسکو: آکادمی علوم اتحاد

پرداخت مالیات بیش‌تر را می‌دادند. در نهایت، این شیوه‌ی کار تأثیر ویرانگری بر اوضاع اقتصادی ولایات داشت. لازم است اشاره شود، عناوین و اصطلاحات مالیاتی بی‌شماری در عصر ایلخانان رواج داشت که در این جا فقط به‌عنوان نمونه، به تعداد محدودی از آن‌ها اشاره شد. به‌طور کلی، مالیات‌های نامنظم که در این عصر از رعایا وصول می‌شد، به مالیات‌های اتفاقی معروف بود که همواره عاملی در جهت نارضایتی رعایا بوده و تأثیر زیادی در واماندگی اوضاع اقتصادی ولایات داشته است.<sup>۱۶</sup> به دلیل فساد مالی که در این عصر رواج دارد، مقاطعان باید به‌جز مالیات رسمی که به ایلخانان مغول پرداخت می‌نمودند، به خاطر حفظ منصب خود، رشوه‌های کلانی نیز به کارگزاران دیوانی و بزرگان مغول در دربار آنان تقدیم نمایند [وصاف، ۱۲۶۹: ۲۲۳]. و صاف در ارتباط با پرداختن هدیه‌های ملک اسلام جمال‌الدین به غازان، اظهار می‌دارد که این هدایا و رشوه‌ها را حکام و مقاطعان از رعایا می‌گرفتند و به دربار ایلخان ارسال می‌کردند [وصاف، ۱۲۶۹: ۳۳۱].

### پی‌نوشت

۱. برای نمونه می‌توان اشاره داشت به گزارش و صاف درخصوص آمارگیری از شهر بخارا. فضل‌الله بن عبدالله و صاف الحضرة. تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار. اهتمام محمدمهدی اصفهانی. بمبئی: ۱۲۶۹، ص ۵۱؛ و نیز گزارش هروی در مورد گرفتن آمار از شهر هرات در سال ۶۳۸ ه. ق. هروی، سیف‌بن محمدبن یعقوب. تاریخ‌نامه‌ی هرات. به کوشش محمد زبیرالصدیقی. کلکته: ۱۹۴۴م، ص ۱۲۷؛ اسفزاری. روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات (ج ۲). چاپ محمدکاظم امام. تهران: ۱۳۳۸، ص ۱۱۹.

۲. برای مثال در مورد عدم سیاست مالی منظم از سوی دربار مغولان در ولایات: اوضاع مالی دوره‌ی رکن‌الدین خواجه (۶۵۰-۶۳۳ ه. ق) در ولایت کرمان که مالیات به خزانه نمی‌فرستاد و حکومت او چندین سال به‌طول کشید. در این دوره، مغولان از قراختاییان توقعات مالی چندانی نداشتند. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. جغرافیای حافظ ابرو. تصحیح صادق سجادی. تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵، ص ۱۳۶.

۳. برای مثال می‌توان اشاره کرد به مقاطعه‌ی مالیاتی که در دوره‌ی سلجوقی متداول بود. زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین احمدبن احمدبن شهاب‌الدین ابی‌الخیر. شیرازنامه. به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ

شوروی، انستیتو خاورشناسی، ۱۹۷۶م، ص ۱۰۵.

۸. یارغو به‌عنوان یکی از محاکم قضایی دوره‌ی مغول بود. محمدبن هندوشاه نخجوانی. دستورالکاتب (جلد ۲). ص ۳۰.

۹. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به: دستور الکاتب درخصوص یکی از موارد یارغو در مورد اتهام اختلاس رشیدالدین و سعدالدین ساوجی توسط تاج‌الدین گورسرخ که در سال ۷۰۵ هـ. ق به دستور الجایتو برای تحقیق و بررسی این اتهام یارغو تشکیل گردید و در نهایت، هر دو تبرئه شدند و فردی که این ادعا را کرده بود، به اعدام محکوم گردید. دستور الکاتب، ص ۳۳۵؛ و صاف، ص ۸۳-۸۰، ۹۹؛ رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ مبارک غازانی، ص ۱۴۹؛ به جز محاکم یارغو و محاکم شرعی محکمه‌ی دیگری نیز در این عصر رواج داشته است. نگاه کنید به: دستور الکاتب (جلد ۲). ص ۱۱۴.

۱۰. جهت اطلاع بیش‌تر از قوانین فقهی اسلامی در مورد خراج نگاه کنید به: ماوردی، ابوالحسن علی‌بن محمدبن حبیب. آیین حکمرانی. ترجمه و تحقیق از حسین صابری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۳۱۱-۳۰۵.

۱۱. «خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیر و به گونه‌ای که صلاح مالیات‌دهندگان باشد... باید کوشش شود آبادی زمین بیش از کوشش در جمع‌آوری خراج باشد، زیرا که خراج جز با آبادانی به‌دست نمی‌آید...». از نامه‌های امام علی (ع) به مالک اشتر. نهج‌البلاغه (جلد سوم)، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی. به قلم محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی. قم: انتشارات مطبوعاتی، ص ۱۴۹؛ خواجه نظام‌الملک طوسی. ابوعلی حسن. سیاست‌نامه (سیرالملوک)، به کوشش دکتر جعفر شعار. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰. ص ۳۶.

۱۲. قسطنبندی مالیات‌ها بنا به دستور غازان بوده و در جهت رفاه حال آنان این فرمان صادر شده بود. چون تا قبل از آمدن وی، هیچ‌گونه رعایت حال رعایا نمی‌شد، و مأموران به‌زور و اجحاف هرچه‌قدر و در هر زمانی که تمایل داشتند از مردم مالیات اخذ می‌نمودند. در عصر غازان در بیش‌تر مناطق و ولایات در جهت توجه به حال مردم، چنین دستوراتی صادر می‌کند؛ از جمله می‌توان اشاره داشت به نامه‌ای که رشیدالدین فضل‌الله به فرزند خود ابراهیم زمانی که حاکم شیراز بوده نوشته و در آن به رعایت حال مردم درخصوص اخذ مالیات تأکید شده. رشیدالدین فضل‌الله. سوانح‌الافکار رشیدی. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انتشارات کتاب‌خانه‌ی مرکزی، ۱۳۵۸، ص ۱۵۴.

۱۳. جهت اطلاع بیش‌تر در مورد تمغا نگاه کنید به: رشیدالدین، فضل‌الله. تاریخ مبارک غازانی. ص ۲۴۶-۲۴۵.

۱۴. همان، ص ۲۷۰ به بعد.

۱۵. احوال برادرم شنیدی

فی الجملة تو را خبر نباشد

خرمای به طرح داده بودند

جرم بد از این بتر نباشد...»

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین عبدالله. کلیات سعدی. از روی نسخه‌ی تصحیح‌شده‌ی

فروغی. انتشارات رها. تهران. ۱۳۷۴. ملحقات. ص ۸۸-۹۸۷؛ و نیز نگاه کنید به: گزارش و صاف در مورد اجرای «طرح» و وضعیت گندم در فارس «خرواری گندم که در سال گذشته به مبلغ سی دینار یافت نمی‌شد به شش دینار در وجه خزانه بر مردم طرح می‌کردند...» و صاف، ص ۳۶۳.

۱۶. به‌عنوان نمونه می‌توان اشاره داشت به زمانی که سعدین زنگی (یکی از حاکمان اتابکی ولایت فارس در این عصر) به خاطر نیاز به پول، دستور صادر کرد تا از املاک، مالیات فوق‌العاده اخذ نمایند. این مالیات به «فدیه‌الملاک» معروف بود که پس از مدتی به دلیل نارضایتی مردم حذف شد. و صاف، ص ۱۵۱.

\* دبیر تاریخ شهرستان جهرم

\*\* دبیر زبان و ادبیات فارسی شهرستان جهرم

#### منابع

۱. ابن الفوطی. الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه. به اهتمام محمدرضا الشیبی و مصطفی الجواد. الفرات. بغداد. ۱۳۵۱ هـ. ق.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن. مقدمه (کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر). ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ پنجم. ۱۳۶۶.
۳. اسفزاری، روضات‌الجنت فی اوصاف مدینه هرات (جلد ۲). چاپ محمدکاظم امام. تهران. ۱۳۳۸.
۴. کرمانی، افضل‌الدین، ابوحامد احمدبن حمید. المضاف الی بدایع‌الازمان. چاپ عباس اقبال. تهران. بی‌تا.
۵. القاشانی، ابوالقاسم عبدالله محمد. تاریخ الجایتو. به اهتمام مهین همبلی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۸.
۶. جوینی، عظاملک. تاریخ جهانگشای. به اهتمام سید شاهرخ موسویان. انتشارات دستان. تهران. ۱۳۸۵.
۷. حافظ ابرو، عبدالله‌بن لطف‌الله. جغرافیای حافظ ابرو. تصحیح صادق سجادی. نشر میراث مکتوب. تهران. ۱۳۷۵.
۸. طوسی، خواجه نصیرالدین. مجموعه‌ی رسائل. چاپ محدث رضوی. تهران. ۱۳۳۶.
۹. خواجه نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن. سیاست‌نامه (سیرالملوک). به کوشش دکتر جعفر شعار. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. چاپ چهارم. ۱۳۷۰.
۱۰. خواندمیر، غیاث‌الدین همادالدین الحسینی. دستور الوزراء. به تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی. انتشارات اقبال. تهران. ۱۳۱۷.
۱۱. راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان. راحه‌الصدور و آیه‌السورور. به تصحیح محمد اقبال. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۴.
۱۲. رشیدالدین، فضل‌الله همدانی. جامع‌التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. چاپ سوم. انتشارات اقبال. تهران. ۱۳۶۷.
۱۳. رشیدالدین، فضل‌الله. تاریخ مبارک غازانی. به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان و هرنفورد استن اوستین. نشر پرسش. اصفهان. ۱۳۳۸.
۱۴. مستوفی، حمدالله. نزه‌القلوب. به تصحیح و تحشیه‌ی دکتر محمد دبیرسیاقی. انتشارات حدیث امروز. قزوین. ۱۳۸۱.
۱۵. آملی، محمدبن محمود. نفائس‌الفنون (جلد ۱). تهران: چاپ ابوالحسن شعرانی. تهران. ۱۳۳۷.
۱۶. مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۲.
۱۷. لغت‌نامه‌ی دهخدا.



# تفیش ایران در سیاست خارجی امپراتوری

## اتریش و مجارستان در خلال جنگ جهانی اول

ولف د. قیق بیهل  
مترجم: احمدرضا اکبری\*

سیاست اتریش-مجارستان در قبال ایران، بخشی از سیاست شرقی پادشاهی «هامبورگ» بود. هنگام شروع جنگ اول جهانی، کنت لوگوتی، نماینده اتریش - مجارستان در ایران، تعطیلاتش را در اروپا می‌گذراند. در پانزدهم آگوست سال ۱۹۱۴، وزیر امور خارجه آن کشور، کنت برچتولد، به سفیر کشورش در باب عالی نوشت که می‌خواهد ایران را به شرکت در جنگ جهانی اول تشویق کند. زیرا ورود ایران به جنگ، روی مسلمانان قفقاز، ترکستان، افغانستان و هند تأثیر



خواهد گذاشت. در سیزدهم دسامبر همان سال، کلنل **فردیناند کوستلزکی** به عنوان وابسته‌ی نظامی لوگوتتی منصوب شد. اما کوستلزکی در قسطنطنیه بیمار شد و افسر ستاد کل، **ولف گنگ هلر** را به عنوان جانشین او منصوب کردند.

در اول فوریه‌ی ۱۹۱۵، هلر یک دستور تلگرافی دریافت کرد که به عنوان وابسته‌ی نظامی به تهران برود. در پانزدهم ژوئن ۱۹۱۵، انتصاب کوستلزکی لغو شد و انتصاب کلنل هلر (از اول می ۱۹۱۵) اعتبار یافت. برخلاف قانون بین‌المللی، هلر در نهم فوریه‌ی ۱۹۱۶ توسط روس‌ها در نزدیکی تهران دستگیر شد. اما او توانست از زندان بگریزد و به اتریش - مجارستان باز گردد.

ایران از سال ۱۹۰۷ به منطقه‌ی نفوذ روس و انگلیس تقسیم شده بود (و یک منطقه‌ی بی‌طرف بین این دو وجود داشت). در اول نوامبر ۱۹۱۴، **احمدشاه قاجار** بی‌طرفی ایران را اعلام کرد. با توجه به برداشت اروپاییان از ارتش، ایران به جز جنگجویان قبیله‌ای سازمان نیافته و نیروی پلیس منطقه‌ای (ژاندارمری) که توسط افسران سوئدی و بریگاد قزاق تحت فرماندهی روس‌ها تربیت شده بودند، هیچ ارتشی نداشت.

وظیفه‌ی اصلی هلر (مطابق با دستورات فرماندهی عالی اتریش - مجارستان)، فعالیت علیه روس‌ها بود. برخلاف آن، برلین برنامه‌ریزی می‌کرد که از ایران و از سوی دیگر از افغانستان، به عنوان پایگاه‌هایی برای حمله به انگلیس‌ها در هندوستان استفاده کند. لشکرکشی علیه انگلیس - هند باید از افغانستان آغاز و به وسیله‌ی **اسکار ریترون نیدرمایر** رهبری می‌شد. قرار بود گاهی هم توسط

هلر، لوگوتتی و کاردار آلمان در ایران، **هنریک ۳۱**، و پرنس روب همراه شود.

شورای جنگ که اعضای آن عبارت بودند از وزیر جنگ عثمانی **انورپاشا**، ژنرال **فیلدمارشال سلمار وون دگلتر** کاردار آلمان در امپراتوری عثمانی، **هانس وون وانگن‌هیم** نماینده‌ی تام‌الاختیار نظامی اتریش - مجارستان در استانبول، پومیانکوفسکی، لوگوتتی و روب، در یازدهم فوریه‌ی ۱۹۱۵ در استانبول تصمیم گرفت که هرچه سریع‌تر ایران را به نفع قدرت‌های مرکزی به جنگ بکشاند. آذربایجان ایران باید موضع محکمی علیه روسیه می‌شد.

نقشه‌ی اصلی هلر حمله به حوزه‌های نفتی باکو بود، اما واقعیت‌های موجود او را از چنین توهمی بازداشت. روب کوشید تا ایران را با احترام صوری به بی‌طرفی آن، مرحله به مرحله به حمایت از نیروهای مرکزی بکشاند. این کار تا قبل از شکست صربستان، ورود بلغارستان به جنگ به نفع قدرت‌های مرکزی و حمل و نقل تسلیحات و مهمات به استانبول و ایران، چندان آسان نبود.

روب، گلتر و هلر از بی‌فکری‌های وابسته‌ی نظامی آلمان، کنت **کانتیز** در خصوص فعالیت‌های متناقض با بی‌طرفی ایران در طول تابستان و پاییز سال ۱۹۱۵، که قبل از ورود گلتر به عنوان سرفرمانده ایران و بین‌النهرین، بدون پول و اسلحه‌ی کافی انجام می‌شدند، انتقاد کردند. مطابق گفته‌ی هلر، فعالیت‌های عجولانه‌ی کانتیز، کنسول آلمان در کرمانشاه، **هانسمن** و **نیدرمایر** (که به موقعیت واقعی و هدایت جنگ عثمانی توجه نمی‌کردند) متحدین را به تلافی تحریک می‌کردند. در نهایت هم

موجب فروپاشی سیاست ایران در قبال قدرت‌های مرکزی و در نتیجه از دست رفتن بغداد شد.

وزیر خارجه‌ی اتریش - مجارستان، **بارون برایان**، متقاعد نشد که فعالیت‌های ایران سودآور است. مطابق با گفته‌ی هلر، کنت لوگوتتی نسبت به سیاست خاص اتریش - مجارستان در قبال ایران، دیدگاه روشنی نداشت. او می‌خواست از دستور مبنی بر مشارکت با همکار آلمانی‌اش اطاعت کند. اما روابط روب با لوگوتتی براساس عدم اعتماد و صداقت بود. هلر روابط اتریش - مجارستان با آلمان را به یک پیوند اندکی قبل از جدایی تشبیه می‌کرد. او از این موضوع که روب و کانتیز غالباً بدون همکاری با نمایندگان اتریش - مجارستان عمل می‌کردند، شکایت داشت.

هلر می‌خواست خیلی محتاطانه عمل کند: ایران را برای ورود به جنگ جهانی به نفع قدرت‌های مرکزی قادر سازد که ارتشی منظم (مبتنی بر ژاندارمری) را سازمان‌دهی کند. تنها اندکی قبل از کنفرانس صلح عمومی، ایران باید به طور مؤثری وارد جنگ می‌شد. به این منظور لازم بود، پول، اسلحه، مهمات و ابزارآلات جنگی تأمین شود و تمامی تضادها و تحریک‌ها به حداقل ممکن برسد. با وجود این، او می‌خواست آلمان‌ها را به خاطر مشارکت نزدیک نظامی که بین برلین و وین وجود داشت، یاری کند. بنابراین با فرستادن سربازان اتریش - مجارستان که قادر بودند از زندان‌های روسی اردوگاه‌های جنگی در ترکستان بگریزند، به لشکرکشی نیدرمایر و به فعالیت‌های کنسول آلمان در شیراز کمک کرد.



هلر و لوگوتتی از زندانیان فراری جنگ (تا سال ۱۹۱۸ که در حدود ۴۵۰ مرد بودند) حمایت کردند. برخی از آنها مربیانی برای ارتش آینده‌ی ایران بودند. اما برایان و لوگوتتی نمی‌خواستند از زندانیان فراری اتریش- مجارستان برای فعالیت‌های نظامی آلمان در ایران استفاده کنند. تحت فشار برلین، برایان زندانیان اتریش- مجارستان را در اختیار روب قرارداد.

هنگامی که نیدرمایر در آوریل ۱۹۱۵ به تهران رسید، خواهان مشارکت اتریش- مجارستان در لشکرکشی‌اش به افغانستان شد. حدود ۳۰ داوطلب اتریش- مجارستانی با مشارکت موافقت کردند و برای قرارگرفتن در نقاط گوناگون ایران به منظور تأمین امنیت این لشکرکشی متفرق شدند. در افغانستان حدود ۱۰۰ شهروند اتریش- مجارستانی با نیدرمایر همکاری کردند.

دکتر **زوغمایر**، جانورشناس اتریشی، در ژوئن ۱۹۱۵ به کرمان رفت. او وظیفه داشت، با انگلیس در ایران شرقی بجنگد. در ماه سپتامبر، گروه کوچکی از اتریش - مجارستانی‌ها و آلمانی‌ها که از شیراز آمده بودند، موقعیت قدرت مرکزی را در کرمان تقویت کردند. بین آنها باستان‌شناس اتریشی، دکتر **رودلف بیاک**، و ستوان دوم **ادموند ژاروژمک** هم بودند. ژاروژمک کرمان را ترک کرد و در اکتبر ۱۹۱۵ به اصفهان رسید. در آنجا با ۷ آلمانی و ۲۴ اتریش- مجارستانی که منتظر دستور ترک افغانستان بودند، ملاقات کرد.

در نوامبر ۱۹۱۵، هلر به ۸۰ عضو ارتش اتریش- مجارستان دستور

داد به کرمانشاه بروند (در میان آنها ستوان اول کارل ناپرویل نیز حضور داشت). گروه‌های دیگر، تهران را در دسامبر ۱۹۱۵ و ژانویه‌ی ۱۹۱۶ ترک کردند (میان آنها افرادی چون دکتر هینر، ستوان اول فرانس لوسکوت و کورپورال اسلاوک حضور داشتند). ژاروژمک فرمانده موصل بود.

در ایران غربی، اتریش- مجارستانی‌ها به عنوان اعضای هیئت نظامی ایران- آلمان جنگیدند. تا پایان دسامبر ۱۹۱۵، کرمان به وسیله‌ی گروه زوگمایر به یک مرکز ضدانگلیسی تبدیل شد و این مرکز به وسیله‌ی آلمانی‌ها و اتریش- مجارستانی‌هایی که قبلاً به افغانستان رفته بودند، گسترش یافت. لشکرکشی دکتر بیاک و **ودیگ** آلمانی به بلوچستان در ژانویه‌ی ۱۹۱۶ با شکست مواجه شد. انگلیس، بیاک و دیگر اعضای گروه زوگمایر را زندانی کرد. علاوه بر این، تمامی اتریش- مجارستانی‌ها و آلمانی‌ها در شیراز، کرمان و سعیدآباد زندانی شدند. در فوریه‌ی ۱۹۱۷ روسیه مسئولیت زندانی‌های انگلیس را بر عهده گرفت.

در سپتامبر و اکتبر ۱۹۱۵، برلین، وین و استانبول، اعلامیه‌ای را مبنی بر ضمانت استقلال و انسجام ایران صادر کردند.

در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶، حدود ۱۰۰ عضو ارتش آلمان و تقریباً ۲۰۰ عضو ارتش اتریش- مجارستان، در عملیات نظامی آلمان در ایران شرکت کردند. بدون اتریش- مجارستانی‌ها، لشکرکشی و تبلیغات آلمان امکان‌پذیر نبود. با وجود این، آلمانی‌ها تلاش‌های اتریش- مجارستان را نادیده گرفتند یا

بی‌ارزش شمردند.

در آوریل ۱۹۱۶، سرگرد کسلینگ ظرفیت اتریشی‌ها را در هیئت نظامی آلمان- ایران به عنوان زیردست محدود کرد. در نوامبر ۱۹۱۵، هلر به تغییر اقامت شاه از تهران به اصفهان برای فرار از دخالت روس‌ها رأی داد. روب و کانیتز در مسیر قم به سمت شاه عبدالعظیم در جنوب تهران، مکانی که لوگوتتی و سفیر عثمانی، **عظیم بیگ** و هلر توقف کرده بودند، حرکت کردند. لوگوتتی و عظیم در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۵ به تهران بازگشتند.

پروژه‌ی برایان مبنی بر واگذاری بندرگاهی به روسیه در خلیج فارس به منظور تلاش برای هدایت توسعه‌طلبی روزال به سوی خاورمیانه و بنابراین دور کردن آن از بالکان، در فوریه‌ی ۱۹۱۶ به وسیله‌ی برلین رد شد.

بین سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸، تنها فعالیت‌های مستقیم نظامی قدرت‌های مرکزی در ایران، آن‌هایی بودند که به وسیله‌ی متحدین عثمانی انجام شدند. ماده‌ی هفت عهدنامه‌ی صلح «برست- لیتوسک» بین روس و قدرت‌های مرکزی (سوم مارس ۱۹۱۸)، استقلال و تمامیت ایران را ضمانت کرد.

از هیئت داوطلب **میرزا کوچک خان** در دریای خزر، به وسیله‌ی مربیان اتریش- مجارستان حمایت شد و **هانز استریکر** اتریشی در سال ۱۹۱۸ یک مدرسه‌ی کشاورزی را که پایه‌ی دانشکده‌ی کشاورزی دانشگاه تهران شد، تأسیس کرد.

مرگ کنت لوگوتتی در سوم آگوست ۱۹۱۸، کم و بیش به سیاست اتریش- مجارستان در ایران خاتمه داد.

## اشاره

شعر، شیواترین بیان انسان است و گیرایی و رسایی بسیار دارد. در گذشته برای بیان پرشور و حال تاریخ و تأثیرگذاری آن، از شعر بسیار استفاده می‌شده است. نیز از شعر برای به‌خاطر سپردن تاریخ سود می‌بردند. بسیاری از اشعار در زبان فارسی، مربوط به وقایع تاریخی است و بسیاری از مباحث تاریخی حماسی و مذهبی به زبان شعر بیان شده‌اند. خانم زهرا ملاابراهیم هم واقعه تاریخی مربوط به بعثت حضرت محمد(ص) را به‌صورت شعر درآورده است که در این‌جا ملاحظه می‌کنید. بود در تاریخ، عصری جاهلی واقعیت می‌نمود هر باطلی و آن‌در آن دوران به اقلیم عرب

هیچ‌چیز ارزش نبودش جز حَرَب  
از تعصب‌های خشک بدویان  
جنگ‌های خانگی هر دم عیان  
علم و عالم مرده بود در آن دیار  
عده‌ی مردان علم انگشت‌شمار  
بت پرستی، دین حق پوشانده بود  
ریشه‌ی علم و ادب سوزانده بود  
آن سفیهان، دختران بی‌گناه  
دفن می‌کردند اندر قعرچاه  
نسل آدم زین عمل بر باد رفت  
ارزش زن در پیش از یاد رفت  
عُرف و سنت‌های پوچ و بی‌اساس  
می‌زد آتش بر تبار جمع ناس  
بود در ناامنی آن سرزمین  
در درستی و صداقت، او امین  
در چنین ظلمت‌گه شرک و فساد

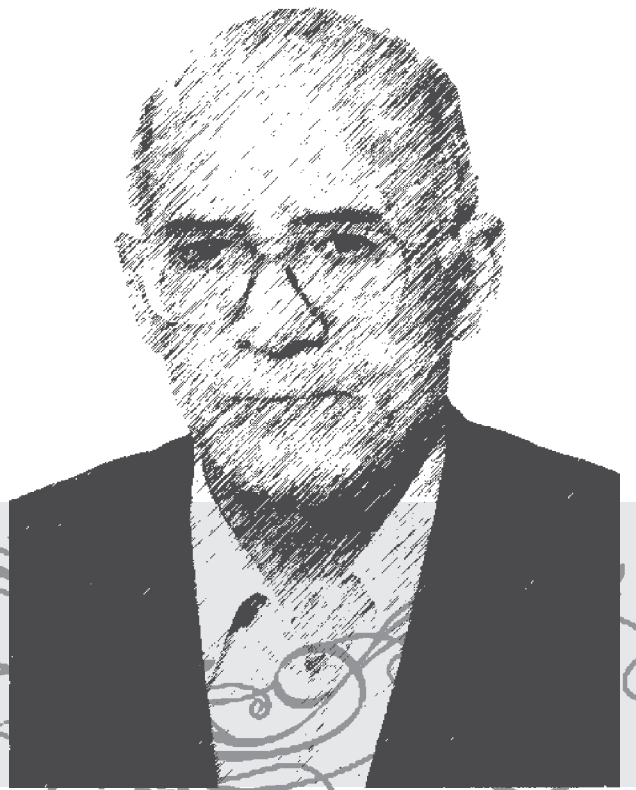
بر محمد(ص) آمد آن حکم جهاد  
روز بیست و هفتم ماه رجب  
او رسول‌الله شد بین عرب  
خواند بر او جبرئیل متن علق  
آن محیط تار مکه شد فلق  
رعشه بر اندام احمد چیره شد  
وز شعاع نور یزدان خیره شد  
عمر دوران جهالت سر رسید  
مهر عالم تاب ایمان بردمید  
اوست خاتم بر تمام انبیا  
بر جمیع مؤمنان او مُقتدا  
عید مبعث شد مبارک بر جهان  
شد محمد(ص) نقش و الگوی زمان  
ای خدا بنما به حق عزت  
نشر در عالم تو دین احمدت  
\* دبیر تاریخ، تنکابن

## بیان تاریخ به زبان شعر

# بعثت پیامبر اعظم (ص) در عصر جاهلیت

زهرا ملا ابراهیم\*





# یادی از استاد حسین نوربخش

## محقق و خلیج فارس شناس

احمد حبیبی\*

### اشاره

یک ساحل گسترده‌ی خاموش نیست که به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی خود فقط تنفسگاه اقتصادی و راه ارتباط با اقیانوس هند و قاره‌های دیگر باشد و صرفاً از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی به آن نظر افکند، بلکه در خلیج فارس فرهنگ، هنر و تمدن نیز از زمین و آسمان می‌جوشد و عرصه‌ی خلاقیت‌های هنری و آفرینش‌های علمی - فرهنگی‌اش محدودتر از گستره‌ی اقیانوس‌ها و دریاها نیست.

در کناره‌های خلیج نیلگون فارس، آن‌جا که هُرم آفتاب با ذره ذره‌ی خاک انسی مخصوص گرفته و عجین شده است، در طول قرن‌ها و سالیان دور و دراز، بندر و بندرگاه‌هایی آرمیده‌اند که تاجران، بازرگانان و پیشه‌وران این سو و آن سوی خلیج فارس،

جامعه‌ی علمی کشور در بهمن ماه ۱۳۸۷ یکی از چهره‌های پرتلاش خود را از دست داد. در این ماه، حسین نوربخش، محقق پرتلاش مطالعات خلیج فارس، رخ در نقاب خاک کشید. در این نوشته که به کوشش استاد احمد حبیبی، محقق پرآوازه‌ی جنوب کشور فراهم آمده است، به صورتی خلاصه با گوشه‌هایی از زندگی علمی مرحوم نوربخش آشنا می‌شوید. روحش شاد باد!

در کرانه‌های سخاوتمند خلیج همیشه فارس که خورشیدش با زمین، پیوندی تنگاتنگ دارد، فرهنگ و هنر را جایگاهی خاص و هنرمند را مقامی ممتاز است. باید اذعان داشت که این‌جا، تنها



از آثار استاد نوربخش تاکنون ۲۴ جلد کتاب به زیور طبع آرایش یافته‌اند که ۱۵ جلد آن‌ها منحصرأً به تحقیقات خلیج‌فارس‌شناسی مربوط است

از آن‌ها خاطرات خوش و شیرین و فراموش ناشدنی به یادگار دارند.

بندر لنگه در ساحل خلیج‌فارس که در دوران هخامنشیان به بندر «گوغانا» معروف بوده، یکی از بندرهای تاریخی است که هرگاه نام مروارید بر زبان بیاید، ناخودآگاه واژه‌ی بندر مروارید یعنی لنگه، تداعی می‌شود.

جزیره‌ی کیش در دل این آب‌های گرم و جزیره‌ی بستک در پس کرانه‌های خلیج‌فارس نیز دو نقطه‌ی باستانی - تاریخی‌اند که با معرفی بهینه و مطلوبشان در ابعاد مفاخر و مشاهیر، فرهنگ مردم و فولکلور، آثار تاریخی و بناهای فرهنگی، معماری سنتی و واژگان آن، در واقع به شناساندن تمدن و فرهنگ خلیج‌فارس مبادرت ورزیده‌ایم.

گروهی از وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسان محلی به نقل از اهالی بومی، بندر لنگه را شهر بادگیرهای خلیج‌فارس نام نهاده‌اند. البته این نام‌گذاری سخنی به گزاف نیست، چرا که بادگیرهای بندر لنگه و اطراف و اکنافش، جالب و دیدنی هستند و برای هر جهانگرد و تازه‌واردی، زبانی گویا و بازگو‌کننده‌ی خاطراتی از گذشته‌های دور و نزدیک بشمار می‌آید. هنوز که هنوز است، در جای جای بندر لنگه و در کوچه پس کوچه‌هایش، بادگیری‌های بلند بر فراز خانه‌هایی بزرگ با درهای چوبی قدیمی و دالان‌های تودرتو، با گچ‌بری‌ها و منبت کاری‌های خاص معماری سنتی جنوب، حضور مردمی هنر دوست و هنرپرور را در اذهان تداعی می‌کنند. گذشته‌ی بندرلنگه، پررونق، پرجمعیت و شلوغ و پربایاب و ذهاب بوده است که متأسفانه عوامل عدیده‌ی چندی در رکود آن دخالت داشته‌اند. مهم‌ترین این عوامل کشف حجاب دوره‌ی رضاخانی است که به مهاجرت دسته‌جمعی اهالی به آن سوی خلیج‌فارس انجامید.

در بیان انزجار و نفرت مردم سواحل خلیج‌فارس از کشف حجاب، می‌توان به دویستی زیر استنباط کرد که شیخ احمد شیخ عبدالرحمن (معروف به زال دهنگی) سرود و خود نیز فرار را بر قرار ترجیح داد:

چه سازم، تاب جور کافریم نیست

کلاه پهلوی باب سرم نیست

اگر این پاتلون باشد لباسم

شفاعت‌خواه روز محشرم نیست

در این جا شاعر، موافقت کردن با کشف حجاب و پوشیدن کلاه و پاتلون (پاتلون: شلوار) را برابر با خراب کردن دنیا و آخرت خویش می‌داند (حَسْرَ الدُّنْیا و الاخره).

عمق درد و فشارهای حاکم بر جامعه‌ی آن روز را می‌توان از شعر، قصه، داستان، مثل، مثل و باورهای رایج و خلاصه در فولکلور و فرهنگ مردم به خوبی درک کرد.

\* \* \*

هنگامی که می‌خواهیم درباره‌ی تاریخ، تمدن، فرهنگ و اهل علم و دانش و قلم گفت‌وگو کنیم، باید اذعان داریم:

از دفتر زمانه فتد نامش از قلم

هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

آری، این که استاد حسین نوربخش در سال ۱۳۵۱ با شروع خدمتش در فرمانداری شهرستان بندر لنگه، به فکر نوشتن کتاب ارزشمند «بندر لنگه در ساحل خلیج‌فارس» افتاد، حسب حالش اشتیاق و عشق و علاقه‌ای است که از آن روزگاران در وجودش به ودیعت نهاده شده بود:

آری آن ساعت که این نظم به سامان می‌نوشت

طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود

مقدمه‌ی کتاب را از زبان خود استاد می‌خوانیم:

«روزهای اول خدمتم یعنی اوایل سال ۱۳۵۱ خورشیدی که وارد لنگه شدم، چون خانه‌ای برای محل سکونت بخشدار وجود نداشت، در یکی از اتاق‌های فرمانداری اقامت کردم که در طبقه‌ی دوم شهرداری بود.

در یک روز تعطیل، از عبدالله، خدمتگزار شهرداری، خواستم برود بازار و چند تا خیار برایم بخرد. ساعتی نگذشت که عبدالله از بازار برگشت. برای رسیدن به طبقه‌ی دوم شهرداری و ساختمان فرمانداری، باید از یک رشته پله بالا آمد. از دور دیدم که عبدالله یک صندوق چوبی بزرگ روی دوش گرفته است، به زحمت از پله‌ها بالا می‌آید و عرق از سر و رویش می‌ریزد. هوا مثل همیشه گرم بود و نفس به زحمت بیرون می‌آمد. عبدالله به طبقه‌ی دوم رسید، رفتم جلو با تعجب گفتم: مگه چند تا خیار خریدهای؟ عبدالله که زیربار خسته شده بود گفت: چهارتا.

در حالی که کمک می‌کردم جعبه را روی زمین بگذارد، شگفت‌زده گفتم: چهار تا خیار که آن‌قدر سنگین نیست و احتیاج



به جعبه ندارد؟! عبدالله ساکت ایستاده بود و لابد توی دلش به من بد و بیراه می‌گفت. پوشال روی جعبه را کنار زدم و یک مرتبه چشمم به چهار عدد خربزه‌ی درشت افتاد. با ناراحتی گفتم: ای بابا! این‌ها که خربزه است، من گفتم خیار بخر. متعاقب آن به چهره‌ی آفتاب سوخته و خسته و عرق کرده‌ی عبدالله نگریستم. عبدالله خیره به من نگاه کرد و گفت: منم خیار خریده‌ام، اینا خیاره دیگه.

آن وقت یکمرتبه متوجه شدم که در لنگه به خربزه می‌گویند خیار. خندیدم و پرسیدم: پس به آن خیاری که با ماست و نمک می‌خورند و کوچک و سبز است، چه می‌گویید؟! عبدالله به سادگی گفت: ما به اونا می‌گیم بالنگ.

عبدالله رفت و من آن روز خربزه را به جای خیار خوردم و مدتی خندیدم. ولی از همان روز در فکر این برآمدم که پیرامون لغات، اصطلاحات، فرهنگ مردم لنگه و تاریخ آن تحقیق کنم. از این رهگذر، هم بر علم و اطلاع خود بیفزایم و هم اگر روزگاری مطالب جالبی گرد آمد، اقدام به چاپ آن‌ها کنم.

استاد حسین نوربخش به سال ۱۳۱۷ در شهر کاشان متولد شد. دوران تحصیل ابتدایی و متوسطه را در این شهر به پایان رساند و بعد از آن به استخدام بانک درآمد و در سال ۱۳۴۰ موفق به اخذ لیسانس علوم بانکی شد. سپس با طی دوره‌ی مدیریت شهرداری، چهار سال شهردار دماوند و ساوه شد و آن‌گاه با شرکت و موفقیت در دوره‌ی بخشداری، از سال ۱۳۵۱ به استخدام وزارت کشور درآمد. در سال ۱۳۵۱ به عنوان بخشدار مرکزی شهرستان بندرلنگه مشغول به کار شد. دیگر مسئولیت‌های ایشان هم عبارت بودند از: شهردار بندرلنگه، شهردار بندر کنگ، سرپرست فرمانداری شهرستان بندرلنگه، و اولین فرماندار شهرستان قشم.

از آثار استاد نوربخش تاکنون ۲۴ جلد کتاب به زیور طبع آرایش یافته‌اند که ۱۵ جلد آن‌ها منحصراً به تحقیقات خلیج‌فارس‌شناسی مربوط است.

۱. چگونگی صید مروارید در آب‌های خلیج‌فارس. ناشر: انجمن کتاب‌خانه‌های عمومی بندرعباس. سال ۱۳۵۷.
۲. بندرلنگه در ساحل خلیج‌فارس. ناشر: اداره‌ی کل فرهنگ و هنر استان هرمزگان، بندرعباس. ۱۳۵۷.
۳. بندرکنگ شهر دریانوردان و کشتی‌رانان. ناشر: مؤلف، بندرعباس. ۱۳۵۹؛ چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۴.
۴. جزیره‌ی قشم و خلیج‌فارس. ناشر: امیرکبیر. تهران.

۵. خلیج‌فارس و جزایر ایرانی. ناشر: سنایی. تهران. ۱۳۶۳.
۶. پژوهشی پیرامون صید دریا و آبریان خلیج‌فارس. ناشر: امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۰.
۷. ایرانیان دریانورد پیشگام و نوآور در دریاها. ناشر: کشتی‌رانی جمهوری اسلامی ایران. تهران. ۱۳۷۶.
۸. گنج دریا (آشپزی با آبریان). ناشر: کانون تبلیغاتی فام‌فن. تهران. ۱۳۸۰.
۹. فرهنگ دریایی خلیج‌فارس. ناشر: امیرکبیر. تهران. ۱۳۸۱.
۱۰. پیشنهاد اصلاح نام روستاهای جزیره‌ی قشم. ناشر: منطقه‌ی آزاد قشم. سال ۱۳۸۱.
۱۱. دریانوردی در ایران. ناشر: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. تهران. ۱۳۸۲.
۱۲. دختر دریا و جوان غواص. ناشر: سروش. تهران. ۱۳۸۲.
۱۳. بنادر ایران در خلیج‌فارس. ناشر: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. تهران. ۱۳۸۲.

۱۴. جزایر ایرانی تنب و ابوموسی. زیرچاپ.
  ۱۵. دریانوردی ایرانیان. زیرچاپ.
- علاوه بر این تألیفات و آثار ارزنده، تعدادی از تحقیقات گران‌قدر شادروان نوربخش نیز آماده‌ی چاپ هستند. تحقیقات و پژوهش‌های گران‌قدر خلیج‌فارس‌شناسی و هرمزگان‌شناسی استاد نوربخش که برای روزگاران به یاد و یادگار گذاشته است گسترده و فراوان‌اند. ضمن سپاس و مباحثات، به تکریم و تحسین آن مرحوم زبان می‌گشاییم که:
- سال‌ها باید که تا یک کودکی از روی طبع  
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن  
سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب  
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن  
سال‌ها باید که تا صاحب دلی پیدا شود  
بوسعید اندر خراسان یا اویس اندر قرن

\* \* \*

شادروان استاد حسین نوربخش روز سه‌شنبه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۸۷ در سن ۷۰ سالگی در تهران، این جهان بی‌وفای خاکی را وداع گفت و به رحمت و واسع‌ی الهی پیوست و ما اهالی خلیج‌فارس را در غمی جانکاه فرو برد. روحش شاد و راهش پررهرو باد.

\* رییس دانشگاه آزاد اسلامی بستک

# تبریز در دوره‌ی استبداد صغیر (۱۲۸۷-۱۲۸۸ ه.ش)

معصوم حق‌وردیان\*

اشاره

این دوره، دوره‌ی جنگ فراگیر داخلی بود و چندین نقطه از کشور درگیر جنگ برای احیای نظام دموکراتیک بودند. تبریز که پیش‌تر از این پیکارها بود، به مدت ۱۱ ماه در محاصره قرار گرفت که با مداخله‌ی نظامی روسیه پایان یافت. تبریز به‌خاطر موقعیت خاصی که داشت، توانست به رهبری ستارخان، که از میان مجاهدین برخاست، و یار او باقرخان، در مقابل نیروهای محمدعلی‌شاه و آذری‌های مخالف مشروطه، که برای سرکوب مقاومت تبریز نیروی عظیمی گسیل کرده بودند، موفق از کار درآید. اما مهم‌ترین قسمت این قیام نفس موجودیت فعال آن بود و نیز شیوه‌های گوناگونی که انقلابیون در ارائه‌ی امور روزانه‌ی شهر و رسیدگی به حال و روز اهالی تبریز درپیش گرفتند [۲۷۷: ۱].

این قیام هرچند در گوشه‌ای از سرزمین ایران به‌وقوع پیوست، ولی با هدف اعاده‌ی مشروطیت بود، نه یک نهضت قومی جدایی‌طلبانه. همه‌ی افرادی که در آن شرکت داشتند را مجاهد و فدایی می‌خواندند. به حمایت بعضی از علمای نجف و مشارکت سوسیال دموکرات‌های قفقاز صورت گرفت و طبقات گوناگون مردم، از جمله کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، طلاب، عشایر و نیز

از کودتای محمدعلی‌شاه در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۲ تیر ۱۲۸۷) تا ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ (۲۵ تیر ۱۲۸۸) به دوره‌ی استبداد صغیر معروف است. در این دوره، محمدعلی‌شاه به‌طور مطلق فرمانروایی می‌کرد. تعدادی از روشنفکران رادیکال، از جمله دو خطیب معروف عصر مشروطیت، به نام‌های **ملک‌المتکلمین** و **سید جمال واعظ**، و یک روزنامه‌نگار به نام **صویراسرافیل** - سردبیر روزنامه‌ی **صویراسرافیل** - به دستور محمدعلی‌شاه اعدام شدند. از رهبران انقلاب، **آیت‌الله طباطبایی** و **آیت‌الله بهبهانی** دستگیر شدند و سخت کتک خوردند، ولی بعد به احترام مقامشان آزاد شدند. **مساوات** - مدیر روزنامه‌ی مساوات، با لباس مبدل قادر به فرار شد. چندین نماینده از جمله **سید حسن تقی‌زاده**، **معاضدالسلطنه**، **پیرنیا** و هم‌چنین **دهخدا**، به سفارت انگلیس پناه بردند و به اروپا گریختند. **حیدرعمو اوغلی**، از اعضای فعال فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون، مخفیانه به قفقاز گریخت. به‌دستور شاه، **گور عباس‌آقا طرف تبریزی** - قاتل **امین‌السلطان** - و چند تن از شهدای راه آزادی را شکافتند و استخوان‌های آن‌ها را به‌دور ریختند [۷۲: ۱۷].

شاه اعلام کرد که مجلس تا سه ماه دیگر افتتاح خواهد شد.

تعدادی از زنان در آن شرکت داشتند. این رویدادها سرسلسله‌ی قیام‌های دیگری در سراسر کشور، از جمله قیام گیلان و بختیاری‌ها شد که وظیفه‌ی ناتمام تبریز را ادامه دادند. قیام تبریز را می‌توان به چهار مرحله تقسیم کرد: در مرحله‌ی اول شهر تبریز به دو بخش تقسیم شده بود: یک بخش آن شامل محله‌های شترخان و سرخاب، تحت نفوذ کنسول روس و طرف‌داران انجمن اسلامی و **میرزا حسن مجتهد و میرهاشم دوه‌چی** - که طرف‌داران استبداد محمدعلی شاهی بودند، قرار داشت. بخش دیگر - محله‌ی خیابان نویر و امیرخیز که طرف‌دار انجمن ایالتی بودند [۲۱۴: ۱۸]. چند هفته‌ای در ماه‌های تیر و مرداد ۱۲۸۷ نبردهای خیابانی صورت گرفتند که مخالفان مشروطه و مستبدین در این نبرد شکست خوردند. در مرحله‌ی دوم، محمدعلی‌شاه نیرویی به فرماندهی **عین‌الدوله** - حاکم جدید آذربایجان - و همراهی **محمدولی خان تنکابنی** گسیل داشت که در خارج تبریز مستقر شدند و دست به حملاتی زدند، اما مجاهدان تبریز به مقاومت پرداختند و شهر سقوط نکرد.

سرانجام در اواسط زمستان ۱۲۸۷، نیروهای سلطنتی به کمک قوای محلی، تبریز را به‌طور کامل محاصره کردند. بدین ترتیب مرحله‌ی سوم آغاز شد و حدود سه ماه طول کشید. در این مدت مردمان زیادی به‌خاطر کمبود دارو و غذا جان باختند، اما شهر تسلیم نشد. در مرحله‌ی چهارم، نیروهای روسیه با موافقت انگلیس، ظاهراً برای نجات جان اتباع خویش، شهر تبریز را بدون مقاومت تصرف کردند. در نتیجه محاصره و جنگ به پایان رسید.

### دور اول جنگ‌های تبریز

زمانی که محمدعلی‌شاه در باغ شاه مستقر شده بود و نقشه‌ی حمله به مجلس و تعطیلی آن را می‌کشید، انجمن تبریز پس از وقوف به آن، برای چندمین بار به حمایت از مجلس و مشروطیت پرداخت و نیرویی ۳۰۰ نفری - ستارخان و باقرخان هرکدام همراه پنجاه تن از نفرات خود در آن شرکت داشتند، به سوی تهران روانه کرد. این نیرو در «باسمنج» - چندفرسنگی تبریز - مستقر شدند، اما چون متوجه خطر ضد انقلاب در تبریز شدند، به شهر برگشتند.

در چند ماه ابتدای انقلاب مشروطه، انجمن تبریز دو روحانی عالی‌مقام ضد مشروطه - یکی میرزااحسن مجتهد و دیگری امام جمعه - را از شهر اخراج کرده بود. اما در اواخر دوره‌ی اول مجلس شورا، آن‌ها مشروطه‌خواهان را متقاعد کردند و به تبریز بازگشتند. آن‌ها به «انجمن اسلامی» که توسط **میرهاشم دوه‌چی** - روحانی مخالف مشروطه - برای مقابله با انجمن تبریز تأسیس شده بود، پیوستند و افرادی را جمع آوردند. آن‌جا را مرکز نیروهای سلطنت طلب کردند و در خفا با محمدعلی‌شاه در تماس بودند.

پس از به توپ بستن مجلس اول، انجمن اسلامی نیروهای خود را در شهر گرداند و به مقابله با مشروطه‌خواهان پرداخت و آنان را بایی و ملحد خواند. از همان روزهای نخست، جنگ‌های شدیدی بین طرفین درگرفت.

انجمن ایالتی که می‌باید در چنین هنگامی از مجاهدان حمایت می‌کرد، به‌هم خورد و عده‌ای از نمایندگان آن به کنسولگری روس و فرانسه پناه بردند [۲۷۸: ۱۲]، زیرا کار را تمام شده می‌پنداشتند. ولی مجاهدان ترسی به دل راه ندادند و هم‌چنان به مقاومت پرداختند.

مخالفان مشروطه تصور می‌کردند که در همان روزهای نخست بساط مشروطه‌خواهی را در تبریز از بین می‌برند، ولی مقاومت مجاهدان خلاف آن را ثابت کرد. در این میان، **پاخیتانف** - کنسول روسیه - به کمک مستبدین شتافت. به میانجیگری پرداخت و آزادی‌خواهان را به ترک جنگ و مخاصمه دعوت کرد. این موضوع موجب شد که عده‌ای از انقلابیون دست از مبارزه بردارند، ولی بسیاری از آن‌ها هم‌چنان به مقاومت پرداختند. این نبردهای اولیه در ۲۷ جمادی‌الاول (۶ تیر) موقتاً به پایان رسید، زیرا محمدعلی‌شاه آماده‌ی اعزام نیروهای کمکی بیشتری بود [۳۰: ۲].

چند روز پس از آن، هزار سرباز پیاده‌ی سلطنتی به فرماندهی **شیخ نظام مرندی**، عملاً کنترل شهر را در دست گرفتند و سکنه‌ی شهر در محله‌های گوناگون سنگربندی کردند. محمدعلی‌شاه که مدتی پیش دستور آزادی **رحیم‌خان**، راهزن معروف آذربایجانی را از زندان تهران صادر کرده بود، علناً به او فرمان داد که به انجمن اسلامی ملحق شود. رحیم‌خان می‌باید در وحدت با میرزااحسن مجتهد عمل کند و تبریز را گوشمالی دهد. او ابتدا پسر خود به نام **بیوک‌خان** را در ۹ تیر (۱ جمادی‌الآخر) با ۷۰۰ تن از سواره و سرباز قره‌داغ به یاری دولتیان به کنار شهر فرستاد [۹۴۲: ۱۴]. فردای آن روز جنگ سختی بین طرفین درگرفت. در نتیجه بیوک‌خان عقب‌نشینی کرد و در باغ صاحب‌دیوان مستقر شد و به راهزنی و تاراج پرداخت. در همین روزها خبر عزل **مخبرالسلطنه** از حکومت آذربایجان و انتصاب **عین‌الدوله** - دشمن بزرگ مشروطه - به جای وی، از تهران به تبریز رسید و مخبرالسلطنه بلافاصله تبریز را به سوی اروپا ترک کرد.

### تبریز بعد از شکست بیوک‌خان

بعد از شکست و عقب‌نشینی بیوک‌خان، به اشاره‌ی محمدعلی‌شاه این‌بار رحیم‌خان خود در ۱۷ تیر (۹ جمادی‌الآخر) تصمیم به فتح تبریز گرفت و در باغ صاحب‌دیوان مستقر شد. او به تجاوز و چپاول در تبریز پرداخت و حتی به گرمابه‌ای که نوبت استفاده‌اش برای زنان بود، حمله برد [۹۴۶: ۱۴]. حضور رحیم‌خان

ستارخان با نظم و انضباط پیچیده‌ای نیروهای خود را در شهر مستقر می‌کرد که مورد تحسین خبرنگار تایمز و افسر اطلاعات انگلیسی قرار گرفته است

در تبریز ترس و وحشت زیادی در دل مردم ایجاد کرد. کارکنان کنسولگری و تجار روس مقیم تبریز خواهان تسلیم مردم شدند و اعلام کردند، هرکس که می‌خواهد جان و مال خود را حفظ کند، پرچم سفید بر فراز منزلش نصب کند. به مردم سفارش کردند تسلیم شوند، زیرا مقاومت مترادف با خودکشی است [۶۸۹: ۱۲]. ترس از رحیم‌خان موجب شد که مردم فشار بیشتری به مجاهدان بیاورند. از طرف دیگر، تلاش‌های کنسول روسیه و انجمن اسلامی در بازداشتن مجاهدان از جنگ بی‌تأثیر نبود. آنان توانستند باقرخان را راضی به ترک مخاصمه کنند، اما ستارخان به آن رضایت نداد.



در ۲۲ تیر (۱۳ جمادی‌الآخر) رحیم‌خان با همه‌ی سواران و سربازان قره‌داغ از محله‌ی خیابان-مقر باقرخان-گذشت و در باغ شمال که در داخل شهر و دارای عمارت‌های دولتی بود، مستقر شد [۶۸۶-۶۸۵: ۱۲] و به چپاول شهر پرداخت. او توانست تمام شهر به جز امیرخیز-قرارگاه ستارخان-و چند نقطه‌ی کوچک دیگر را تصرف کند. این موضوع بر وحشت مردم افزود، در نتیجه عده‌ی زیادی پرچم سفید بر سر در خانه‌های خود برافراشتند، اما همه‌ی نگاه‌ها به سوی امیرخیز-تنها پایگاه مقاومت-دوخته شده بود. تا این‌که ستارخان دست به اقدامی عجیب زد، او با پشتیبانی مرکز

غیبی با جسارت و بی‌باکی فراوان تمام پرچم‌های سفید را از سر در خانه‌های مردم برداشت و پیامی برای باقرخان فرستاد، او را راضی کرد که دوباره به جنگ با نیروهای مخالف مشروطه بپردازد. این اقدامات ولوله‌ی عجیبی در شهر به راه انداخت و صدها نفر به ارتش مقاومت او پیوستند. این بار نیز ستارخان به همراهی باقرخان با نیروهای خود به باغ شمال-مقر رحیم‌خان حمله بردند و جنگ سختی بین آن‌ها درگرفت. در نتیجه رحیم‌خان مجبور به ترک آن‌جا شد و از شهر بیرون رفت. وی تلاش‌های زیادی برای جبران شکست خود کرد، اما نتوانست دوباره بر شهر تسلط یابد. محمدعلی‌شاه، عین‌الدوله را به همراهی سپهدار تنکابنی با سپاهیان زیادی روانه‌ی تبریز کرد. سران مستبد محلی در این زمان حملات سختی به تبریز کردند تا قبل از ورود عین‌الدوله آن را تصرف کنند، زیرا با ورود او، این‌ها برای همیشه بدنام می‌شدند. اما هم‌چنان تبریز در دست مجاهدان باقی ماند. تا این‌که عین‌الدوله و سپهدار تنکابنی در باسمنج-دوفرسنگی تبریز-مستقر شدند.

### سازمان‌دهی مجاهدین تبریز

با اخراج رحیم‌خان و همدستانش از باغ شمال، انقلابیون تبریز انجمن‌هایی را تشکیل دادند و به ثبت‌نام از مبارزان داوطلب پرداختند [۸۷: ۳]. در ۲۷ مرداد انجمن تبریز دوباره سازمان‌دهی شد و به سروسامان دادن مجاهدین پرداخت. از آن‌جا که برای پیشرفت کارها نیاز به پول بود، زیرا تاکنون مجاهدان پولی دریافت نمی‌کردند و این روش برای مبارزه‌ای طولانی کافی نبود، در نتیجه از توانگران پول دریافت می‌کردند و به آن‌ها رسید می‌دادند. برای مبارزان حقوق و دستمزد تعیین شد. آنان را به دسته‌های ۱۰ و یا ۲۰ نفری تقسیم کردند و فرماندهی برای آن‌ها برگزیدند. به آن‌ها دستور دادند که هیچ‌کس حق ندارد، حتی تیر هوایی شلیک کند، به کسی ستم کند و یا پولی از کسی بگیرد [۲۸۱: ۱ و ۷۱۰: ۱۲]. اگر کسی از این دستورات سرپیچی می‌کرد، مجازات سختی در پی داشت و حتی ممکن بود در ملاً عام اعدام شود [۲۸۱: ۱].

ستارخان با نظم و انضباط پیچیده‌ای نیروهای خود را در شهر مستقر می‌کرد که مورد تحسین خبرنگار تایمز و افسر اطلاعات انگلیسی قرار گرفته است [۲۸۵: ۱].

در همین زمان، یعنی ۲۱ مرداد، کنسول روسیه پاختانوف گزارش داده است که در ناحیه‌ی استقرار مقامات قلابی دولتی، همه‌ی دکان‌ها غارت شدند، درحالی‌که در ناحیه‌ی تحت قدرت ستارخان دکانی دست نخورده است [۲۶۳: ۱ ج: ۱۰].

از سوی کمیته‌ی قفقاز که ایرانی‌های مهاجر زیادی در آن فعالیت داشتند، برای کمک به مجاهدین تبریز قطع‌نامه‌ای به این ترتیب



صادر شد: ۱. لازم است از تشکیلات مخفی، نفراتی که سابقه‌ی خدمت دارند و از تکنسین‌های ماهر و کاردان مجرب، ارتشی بسیج شود. ۲. این ارتش با اسلحه و مهماتی از قبیل بمب، مواد منفجره و غیره به صورت دسته‌های مجزا از هم به ایران اعزام خواهند شد [۱۳۱: ۸]. گویا همین نیروهای اعزامی بودند که مخبرالسلطنه هنگام سفر به اروپا در راه جلفا دیده بود [۲۱۶: ۱۸]. مجاهدان قفقازی که به تبریز آمده بودند، در صف مبارزان قرار گرفتند و بمب و نارنجک می‌ساختند و چون سواران و سربازان دولتی تا آن روز بمب ندیده بودند، از آن بسیار می‌ترسیدند [۷۱۱: ۱۲]، بنابراین نقش آن‌ها به مراتب از شمار آنان مهم‌تر بود. در این زمان ستارخان به صورت فرماندهی بسیار محبوب درآمد. وی با افراد خود رفتار صمیمانه‌ای داشت. مردم به او و هم‌زمش عنوان‌های افتخاری سردار ملی (ستارخان) و سالار ملی (باقرخان) لقب دادند [۵۳: ۴ و ۲۸۱: ۱].

### حمایت‌های خارجی از قیام تبریز

گرچه عین‌الدوله و سپاهیان زیادی که جمع کرده بود و در حوالی تبریز مستقر شده بودند، اما نیروهای مجاهد ترسی به خود راه ندادند. آن‌ها از آمادگی بیشتری برخوردار بودند، زیرا از خارج کشور کمک‌ها و حمایت‌هایی به آن‌ها می‌رسید. از سوی علمای نجف طی فتوایی رفتن به تبریز را به منزله‌ی جنگ با امام زمان (عج) می‌دانستند و بستن راه و خواربار به روی آن شهر را در حکم بستن آب فرات به روی اصحاب سیدالشهداء اعلام کردند [۷۲۹: ۱۲]. بدین طریق از مجاهدان حمایت کردند که خود تأثیر بسزایی داشت. زیرا عده‌ی زیادی از مجاهدان به‌خاطر همین فتوا در کنار ستارخان و باقرخان قرار گرفتند و حتی خود ستارخان بارها می‌گفت که من حکم علمای نجف در دست دارم. یا این که بسیاری از بازاریان که اعانه پرداخت می‌کردند، بیشترشان به پیروی از فتوای علمای نجف می‌پرداختند [۷۳۰: ۱۲]. از سوی دیگر، ایرانیان ساکن در استانبول با تشکیل انجمن سعادت پول‌هایی جمع‌آوری کردند و برای انجمن تبریز فرستادند [۷۲۴: ۱۲].

علاوه بر آن، گروه‌های متفاوت قفقازی شامل آذریان مسلمان حزب همت، کارگران و پیشه‌وران، مهاجران ایرانی فرقه‌ی اجتماعیون-عامیون باکو و تفلیس، گرجیان فدراسیون قفقازی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، سوسیال دموکرات‌های روس اعم از بلشویک و منشویک و نیز اعضای احزاب ارمنی داشناک

علمای نجف طی فتوایی رفتن به تبریز را به منزله‌ی جنگ با امام زمان (عج) می‌دانستند و بستن راه و خواربار به روی آن شهر را در حکم بستن آب فرات به روی اصحاب سیدالشهداء اعلام کردند

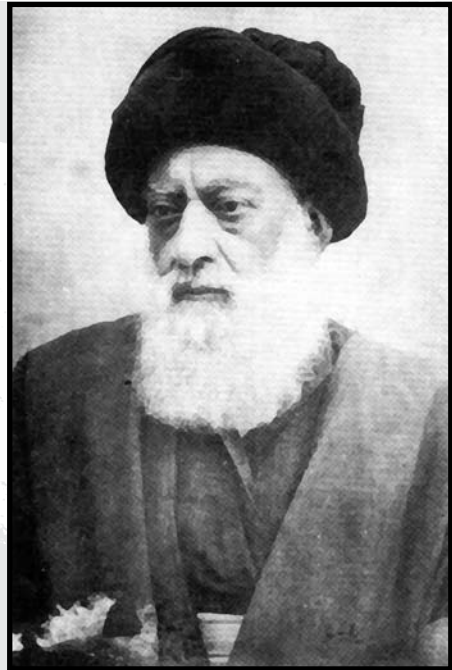
و هنجاک [۲۸۲: ۱]، به کمک مجاهدان تبریز شتافتند. اینان از چند نظر برای مجاهدان تبریز اهمیت داشتند: از سوی با خود اسلحه به تبریز می‌آوردند و از سوی دیگر، با ساختن بمب دستی و نارنجک، وحشت عجیبی در دل دشمن ایجاد می‌کردند. حاج محمدباقر ویجویه‌ای که خود شاهد جنگ‌های تبریز بود، در خاطراتش از تأثیر قفقازی‌ها در این جنگ‌ها به تفصیل شرح داده است. در عین حال نمایندگان مشروطه‌خواهانی که به اروپا گریخته بودند، اوضاع تبریز را دنبال و در روزنامه‌ها و... از جنبش تبریز حمایت می‌کردند. حمایت علما و توجه آزادی‌خواهان قفقاز و مشروطه‌خواهان ساکن در عثمانی و اروپا که تنها تبریز را کانون قانونی ایران می‌شناختند، موجب شد که انجمن تبریز پا را فراتر بگذارد و در نبود مجلس، رسماً به دولت‌ها خبر داد، تا زمانی که مجلس شورای ملی برقرار نشده است، انجمن تبریز را به منزله‌ی مجلس بشناسند [۱۸۸: ۱۵]. این انجمن سپس به چاپ و انتشار روزنامه‌ای به نام «روزنامه‌ی



ملت» پرداخت. ضمناً بیمارستانی برای مداوای مجروحین در یکی از عمارت‌های تبریز برپا ساخت.

### از ورود عین‌الدوله تا تصرف کامل تبریز به دست مجاهدان

محمدعلی‌شاه که تصور می‌کرد، رحیم‌خان و همدستانش آزادی‌خواهان تبریز را سرکوب می‌کنند، ولی با شکست پی‌درپی آنان، ناتوانی آن‌ها برای پادشاه معلوم شد. پس این امر مهم را به عین‌الدوله و سپهدار تنکابنی سپرد. پس از رسیدن عین‌الدوله به باسمنج در ۲۷ مرداد (۲۰ رجب)، ابتدا نمایندگان برای مذاکره نزد ستارخان و انجمن تبریز فرستاد و آنان را به صلح دعوت کرد.



را بستند و از ورود خواروبار و نفرات به داخل شهر جلوگیری کردند. در این زمان، عین‌الدوله از سوی تهران تحت فشار قرار داشت تا غائله‌ی تبریز را به پایان برساند. او در ۳۰ شهریور (۲۴ شعبان) طی اولتیماتومی، به مردم تبریز ۴۸ ساعت فرصت داد که اسلحه‌ی خود را کنار گذارند و دست از جنگ بردارند. اما مجاهدان زبان به ریشخند باز کردند و گفتند: «پس از سه ماه جنگ دیگر چه جای این اولتیماتوم است؟!... چه جای ۴۸ ساعت مهلت است؟!» گویا ستارخان گفته بود: «مگر تا امروز شوخی می‌کردید که اکنون می‌خواهید جنگ کنید؟ [۷۶۹: ۱۲]. با وجود اولتیماتومی که داده شده بود، نبرد هم‌چنان برقرار بود. گویا عین‌الدوله منتظر رسیدن نیروهای دیگری از ماکو بود. در سوم مهر (۲۷ شعبان) نبرد سنگینی در محله‌های گوناگون شهر به‌راه افتاد، هرچند نیروهای دولتی در ابتدا پیروزی‌هایی به‌دست آوردند، ولی درنهایت شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند.

شکست نیروهای دولتی پیامدهای گوناگونی داشت: از سویی از اعتبار و حیثیت عین‌الدوله کاسته شد و با تبلیغ گسترده‌ای که درباره‌ی سپاه ماکو شده بود، اعتبار آن نیز زیر سؤال رفت. از سوی دیگر، سپهدار از عین‌الدوله جدا شد و به تنکابن عزیمت کرد. این شکست دولت روسیه را هراساند و در اواسط همین ماه (مهر)، حکومت تزاری به بهانه‌ی حفظ جان و مال اتباع روسیه و بسیاری از تاجران خارجی و ایرانی مقیم تبریز، تهدید کرد که به تبریز نیرو می‌فرستد [۲۸۹: ۱ و ۱۶: ج ۲، ۱۰]. ستارخان با شنیدن تصمیم حکومت تزاری برای ارسال نیرو به تبریز، از چند شرکت اروپایی مقیم تبریز تأییدیه‌هایی دال بر رضایت کاملشان از نحوه‌ی حکومت وی و امنیت تام و تمامی که آن‌ها تحت حکومت موقت ملیون از آن برخوردارند، کسب کرد [۲۴۱: ۷]. صدها انقلابی به محافظت از کنسولگری، بانک‌ها و شرکت‌های روسیه گماشته شدند. دستور صادر شد که با اتباع روسیه با احترام رفتار شود تا بهانه‌ای برای مداخله در ایران به دست حکومت تزاری نیفتد. درنهایت با میانجیگری بریتانیا در ۲۰ اکتبر (اواسط مهر) به نیروهای روسی که اعزام شده بودند، دستور داده شد در جلفای روسیه باقی بمانند و وارد قلمرو ایران نشوند [۲۴۰: ۷]. البته اقدامات ستارخان بی‌تأثیر نبوده است. زیرا چند روز پس از آن، قائم‌مقام وزارت امور خارجه روسیه (چاریکوف) طی تلگرافی به سر کنسولگری روسیه در تبریز خبر داد که از حفاظت جدید اتباع خود در تبریز رضایت دارد [۱۸: ج ۲؛ ۱۰].

پس از شکست اوایل مهر، عین‌الدوله دوباره نمایندگان به انجمن تبریز برای آشتی فرستاد، ولی با پاسخ منفی آنان مواجه شد. جنگ‌های خیابانی هم‌چنان ادامه داشتند و مجاهدان توانستند چند حمله‌ی نیروهای سلطنتی را دفع کنند. در ۲۰ و ۲۱ مهر، محله‌ی

اما مذاکرات نتیجه‌ای نداشت. پس از مدتی عین‌الدوله خود را به باغ صاحب دیوان در چند کیلومتری تبریز رساند. او هم‌چنان نمایندگان دیگری برای مذاکره نزد ستارخان و انجمن تبریز فرستاد، ولی در عین حال نبردهای خیابانی تقریباً هر روز اتفاق می‌افتادند که بعضی از روزها از شدت بیشتری برخوردار بودند. عین‌الدوله در مذاکراتی که نمایندگانش با انجمن تبریز انجام می‌دادند، چنین وانمود کرد که خواهان جنگ و خون‌ریزی نیست، اما این حيله‌ای بیش نبود. زیرا با این ترفند منتظر رسیدن نیروهای جدید به تبریز بود. در سرتاسر تابستان و پاییز ۱۲۸۷، نیروهای عین‌الدوله با عشایر بختیاری، کردستان و قره‌داغ تقویت شدند، و ارتش انقلابی نیز داوطلبانی از قفقاز و نیز کرمانشاه پذیرفت. از جمله یارمحمدخان کرمانشاهی و دو نفر از افرادش به رزمندگان تبریز پیوستند [۲۸۶: ۱]. در اواسط شهریور، انجمن تبریز اعلان کرد عین‌الدوله را به‌عنوان حاکم آذربایجان نمی‌شناسد [۷۴۸: ۱۲].

در همین روزها، محمدعلی‌شاه برای دریافت وام ۴۰۰ هزار لیره‌ای سرگرم مذاکره با نمایندگان دولت‌های روسیه و انگلیس بود، که انجمن تبریز به مخالفت با آن پرداخت و از دولت‌های اروپایی خواست، تا زمانی که مجلس شورا باز نشود، آن‌ها وامی به محمدعلی میرزا ندهند. اگر چنین وامی داده شود، مردم آن را نمی‌پذیرند [۷۶۹: ۱۲]. در ۱۹ شهریور، نیروهای زیادی از سوی ماکو به تبریز آمدند و حضور آنان در حوالی تبریز، وحشت زیادی در دل مردم ایجاد کرد. اما در جنگی که بین آنان و مجاهدان درگرفت، شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند. به دستور عین‌الدوله راه‌های منتهی به تبریز

دو‌ه‌چی به تصرف مجاهدان درآمد و اسلامیه‌نشینان و سرکردگان دولتی و دیگران، همگی از آن‌جا گریختند [۷۸۹: ۱۲]. عین‌الدوله از باغ صاحب‌دیوان به باسمنج عقب‌نشینی کرد. زرادخانه‌ی شهر که ۲۰ هزار تفنگ و چندین توپ و سلاح‌های دیگر در آن بود، به تصرف مجاهدان درآمد [۵۳: ۴]. بدین طریق شهر تبریز به‌طور کامل در اختیار و کنترل مجاهدان قرار گرفت.

حکومت انقلابی تبریز با پیروزی موقت بر نیروهای سلطنتی و نیز توقف پیشروی روسیه به آذربایجان، اعتماد به نفس بیشتری یافت و نفوذ خود را در شهرها و نواحی دیگر آذربایجان گسترش داد. دسته‌های مسلح مجاهدان برای مبارزه با مستبدین از تبریز اعزام شدند و آن‌ها توانستند در طول ماه‌های آبان و آذر، **شجاع‌نظام مرندی** - هم‌رزم رحیم‌خان - و پسرش را به‌وسیله‌ی بمب دستی که در بسته‌ی پستی جای داده بودند، به قتل برسانند. شهرهای سلماس، مرند، مراغه، خوی و جاده‌ی جلفا - تبریز را به‌طور کامل در اختیار گرفتند و برای آن‌ها حاکم جدیدی انتخاب کردند. در تبریز، سلسله اصلاحاتی به اجرا درآمد، سنگرها را برچیدند، خطوط تلگراف را تعمیر کردند، تدابیری برای بهداشت اتخاذ کردند، تجارت از سر گرفته شد، ساختمان‌ها و خیابان‌ها را مرمت کردند و مدارس نیز بازگشایی شدند. **حسین عدالت** که تازه از اروپا برگشته بود، مسئول تعلیم و تربیت شد. حفظ نظم و انضباط چندین هزار عضو نیروی انقلابی کار ساده‌ای نبود.

میان تاجران و زمین‌داران شهر که حتی در گرماگرم جنگ هم زندگی نسبتاً راحتی داشتند و رزمندگان، تفاوت‌های طبقاتی چشم‌گیری وجود داشت. شورایی تشکیل شد که وظیفه‌اش رسیدگی به امور رزمندگان بود. ستارخان در شهر و بازار و حتی روی تپه‌ها جارچی فرستاد و اعلام کرد، هرکس مخمل زندگی اهالی تبریز و شهرهای اطراف شود و مقررات را نقض کند، محاکمه و مجازات می‌شود. یکی از انقلابیون قفقاز را که متعرض دختری شده بود، دستگیر کردند و به انجمن سپردند و پس از محاکمه تیرباران شد [۸۰۹: ۱۲].

### تبریز به محاصره کامل درمی‌آید

محمدعلی‌شاه ابتدا تصور نمی‌کرد که غائله‌ی تبریز تا این حد به درازا بکشد. حتی عین‌الدوله هم نتوانسته بود، آن را تصرف کند. لذا تمام تلاش خود را به‌کار گرفت. به‌جای سپهدار، **علیخان ارشدالدوله** را به فرماندهی و سرداری برگزید. از سوی دیگر، **صمدخان مراغه‌ای** را مأموریت داد که با جمع‌آوری نیروهایی از مراغه، کردستان و... به تبریز حمله کند. صمدخان با نفوذی که در مراغه داشت، ابتدا آن را از دست مجاهدان بیرون آورد، سپس

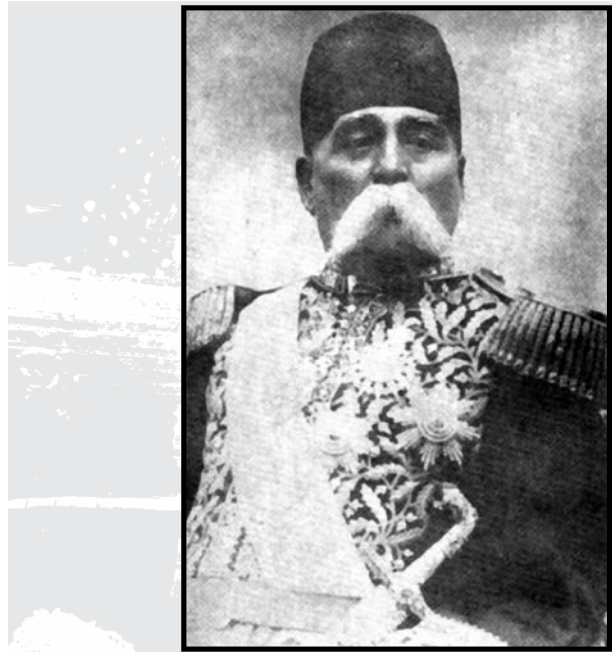
سپاهیان خود را به سوی تبریز حرکت داد. او طی دو جنگ، یکی در خانقاه (اول دی) و دیگری در سردرود (اواسط دی) مجاهدان را شکست داد و آن نواحی را تصرف کرد. سردرود را که در دو فرسنگی تبریز قرار داشت، لشکرگاه خود ساخت. بدین ترتیب تبریز دوباره محاصره شد و تنها راه جلفا به روی آن باز بود و از آن طریق، خواروبار، قند و شکر، نفت و گاهی هم اسلحه وارد تبریز می‌شد.

پس از دو شکست پی‌درپی مجاهدان و استقرار نیروهای صمدخان در حوالی تبریز، عین‌الدوله دیگر مذاکرات صلح‌جویانه‌ی خود را ادامه نداد و به بسیج نیروهای اعزامی از مناطق متفاوت که در این زمان حدود ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر گفته می‌شد، پرداخت [۸۲۴: ۱۲]. از دست دادن سردرود، تأثیر ناگواری بر روحیه‌ی مجاهدان گذاشت. برای آن‌که نیروهای دشمن نتوانند به داخل شهر رخنه کنند، در ناحیه‌ی حکم‌آوار (حکم‌آباد) سنگر زدند و قلاع را مستحکم کردند و در سنگرها به دفاع پرداختند. از این مرحله دور نوین دیگری از جنگ‌ها آغاز شد. زیرا هر دو سو آمادگی بیشتری داشتند. از سوی دیگر این جنگ‌ها برخلاف جنگ‌های پیشین، در خارج از تبریز صورت می‌گرفتند.

صمدخان پس از پیروزی‌های اولیه‌اش، سرمست و مغرور شده بود و خود را فاتح می‌نامید. و مردم قره‌ملک که قبلاً از مخالفان مشروطه حمایت می‌کردند و با ستارخان پیمان بسته بودند، این بار پیمان خود را شکستند و با صمدخان همدست شدند. آن‌ها همراه نیروهای صمدخان در ۱۷ دی‌ماه (۱۴ ذی‌الحجه) به حکماوار (حکم‌آباد) و سنگرهای مجاهدان حمله بردند، ولی با مقاومت شدید آنان مواجه شدند و ناچار عقب‌نشینی کردند. فردای آن روز با عده‌ی بیشتر به مواضع مجاهدان حمله بردند و این بار نیز شکست خوردند [۱۱۰۹: ۱۴]. این دو شکست پی‌درپی صمدخان را بسیار عصبانی کرد و با نیروهای بیشتری از طریق روستای «اخمه‌قیه» به هجوم پرداخت. ستارخان نیز همراه صدها نفر مجاهد جنگ‌آزموده به مقابله پرداخت. در این جنگ عده‌ای از مجاهدان ارمنی و قفقازی با پرتاب نارنجک و بمب دستی آشوبی برپا ساختند و نیروهای مهاجم را با تلفات زیادی مجبور به عقب‌نشینی کردند [۱۱۰۹: ۱۴ و ۸۳۸: ۱۲].

از ۲۷ دی آتش جنگ خاموش شد و یک هفته پس از آن، با فرا رسیدن ماه محرم، هر دو گروه به مراسم عزاداری و سوگواری پرداختند. در همان اوایل محرم، صمدخان اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر این‌که مردم دست از جنگ بردارند، در غیر این صورت خود مسئول عواقب آن خواهند شد. با پایان یافتن مراسم عزاداری، یعنی از ۱۲ محرم (۱۶ بهمن)، صمدخان دستور حمله را صادر





کرد. سپاهیان از راه خطیب، لاله و اخمیه به سوی تبریز حرکت کردند. اما از مجاهدان شکست سختی خوردند. پس از آن تا آخر بهمن جنگ بزرگی بین طرفین صورت نگرفت. در همین روزها بود که عین‌الدوله، رحیم‌خان را روانه‌ی روستای الوار کرد و با تصرف آن، تنها راه ارتباطی تبریز (جلفا-تبریز) را در دست گرفتند [۱۱۱۱: ۱۴ و ۸۴۳: ۱۲]. بدین ترتیب از ورود خواروبار به شهر ۲۵۰ هزار نفری تبریز جلوگیری کردند [۲۷۶: ۱۶] و شهر تبریز به‌طور کامل تحت محاصره‌ی نیروهای معتمد محلی و دولتی تحت امر عین‌الدوله قرار گرفت.

#### اوضاع تبریز پس از محاصره

پس از محاصره‌ی کامل تبریز، اوضاع آن روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شد. توانگران معمولاً ارزاق اساسی مانند آرد، گندم، گوشت خشک‌شده، نفت و حبوبات و دیگر نیازهای خود را در تابستان و پاییز برای فصل زمستان ذخیره می‌کردند. ولی فقرا که غذایشان را روزبه‌روز تهیه می‌کردند، روشن است که در موقعیت محاصره به سختی افتادند. در این اوضاع نابسامان، ستارخان و انجمن تبریز برای تهیه‌ی نان و ثابت ماندن قیمت آن تلاش زیاد می‌کردند؛ چنان‌چه در اسفندماه (۲۸ فوریه) به دستور ستارخان یک نانوا به جرم گران‌فروشی آرد تیرباران شد [۲۵۷: ۷]. با وجود این اقدامات، وضع فقرا بسیار وخیم‌تر از مجاهدان بود، زیرا غذای روزانه‌ی مجاهدان را ستارخان و باقرخان و انجمن تبریز تأمین می‌کردند. به تدریج نانوایی‌ها و بقالی‌ها و هر نوع مغازه‌ی خواروبار از مواد غذایی تهی شدند. مردم با خوردن یونجه و علف روزگار را سپری

می‌کردند و عده‌ی زیادی در اثر گرسنگی و بیماری و کمبود دارو جان سپردند. در نیمه‌ی اول اسفند، جنگل‌های متعددی رخ دادند و صمدخان توانست حکم‌آوار (حکم‌آباد) که متصل به تبریز بود را تصرف کند. ولی چند روز پس از آن، مجاهدان آن را از دست صمدخان بیرون آوردند.

زمانی که حکم‌آوار (حکم‌آباد) در دست نیروهای تحت امر صمدخان بود، آن‌جا را به‌طور کامل غارت کردند. این موضوع موجب شد که مردم تبریز دریابند، اگر نیروهای متحد دولتی و محلی تحت امر عین‌الدوله و صمدخان وارد شهر شوند، همه‌ی شهر را تاراج خواهند کرد و آسیب جبران‌ناپذیری به آنان خواهد زد. از آن پس مردمان زیادی به انجمن روی آوردند تا آموزش ببینند و به محافظت از شهر بپردازند [۱۱۲۴: ۱۴]. در همین روزها بود که **هاوارد پاسکرویل**، معلم جوان آمریکایی و **و. ا. مور**، روزنامه‌نگار انگلیسی که از جانب کمیته‌ی ایران لندن به تبریز اعزام شده بودند، به انقلابیون تبریز ملحق شدند و هرکدام سردسته‌ی گروهی از رزمندگان شده بودند [۱۹: ۵].

تصرف دوباره‌ی حکم‌آوار (حکم‌آباد) عین‌الدوله را متوجه کرد که تصرف تبریز به این آسانی صورت نمی‌گیرد و یگانه راه به زانو درآوردن مردم تبریز، بستن راه آذوقه و نان و آب به روی آنان است؛ باید تبریز را به‌وسیله‌ی قحطی از پای درآورد. به همین دلیل، از آن تاریخ بیش از پیش در مسدود کردن جاده‌های منتهی به تبریز کوشیدند و از عبور و مرور، و حمل و نقل مواد خوراکی و مال‌التجاره به شهر جلوگیری کردند [۸۶۹: ۱۲]. در ۲۸ اسفند، شادروان [شهید] **ثقه‌الاسلام تبریزی** که تاکنون در جنگ‌های تبریز دخالت نداشت، از محمدعلی‌شاه تقاضا کرد که به مشروطه تن دهد و جنگ را به پایان برساند، اما شاه نپذیرفت. از سوی دیگر، علمای نجف پس از آگاهی از اوضاع تبریز، از سپهدار تنکابنی و **صمصام‌السلطنه** کمک فوری به اهالی تبریز را تقاضا کردند، ولی آنان نمی‌توانستند به مردم تبریز کمک و یاری کنند [۸۷۳-۸۷۲: ۱۲ و ۱۱۲۵: ۱۴].

از اوایل فروردین ۱۲۸۸، جنگ‌ها شدت بیشتری یافتند، اما این جنگ‌ها تفاوت زیادی با جنگ‌های قبلی داشتند. در جنگ‌هایی که تاکنون انجام شده بود، مجاهدان فقط دفاع می‌کردند، ولی در این جنگ‌ها تنها راه نجات تبریز از محاصره حمله به مواضع نیروهای ضد مشروطه بود. بنابراین نیروهای مجاهد دست به حمله می‌زدند. از سوی دیگر، نیروهای دولتی به‌خاطر این‌که محاصره طولانی شده بود، خسته شده بودند و می‌خواستند با حملات پی‌درپی غائله را به پایان برسانند. بنابراین در طول این یک ماه (فروردین) تبریز صحنه‌ی کشاکش‌های خونین بود. هرچند مجاهدین تلاش زیادی





کردند تا تبریز را از محاصره بیرون بیاورند، اما تلاش‌های آنان به جایی نرسید.

### مداخله‌ی روسیه و پایان محاصره

در اواسط فروردین، کنسولگری‌های روس و انگلیس به اتفاق از آزادی‌خواهان خواستند که دست از جنگ بردارند. آنان شرایط خود را چنین بیان کردند:

۱. شاه مشروطه را بپذیرد.
۲. کسی را به گناه آزادی‌خواهی نگیرد (عفو عمومی).
۳. همه‌ی سپاهیان از پیرامون شهر برخیزند و پراکنده شوند.
۴. آزادی‌خواهان تفنگ و اسلحه‌ای را که از آن خودشان است، نگه دارند.
۵. والی که برای آذربایجان فرستاده می‌شود، با نظر خود مردم باشد [۱۳۶: ج ۲، ۱۰ و ۸۸۸: ۱۲].

اما محمدعلی شاه آن را نپذیرفت. در ۲۱ فروردین (۱۹ ربیع‌الثانی) بار دیگر کنسولگری‌های روس و انگلیس از محمدعلی شاه خواستند که اجازه دهد، ۱۷۵ خروار گندم برای بستگان خود به داخل شهر بیاورند. این بار هم شاه قبول نکرد و پاسخ داد که آن‌ها همگی از تبریز بیرون بروند. کنسولگری‌ها این دستور را به اتباع و بستگان خود دادند، اما آنان مخالفت ورزیدند [۸۸۹-۸۸۸: ۱۲ و ۲۵۸: ۷].

کنسولگری‌های روس و انگلیس در این زمان ناراحت بودند و بی‌قراری می‌کردند که این موضوع موجب نگرانی انجمن تبریز و مشروطه‌خواهان شد. در این موقعیت حساس، انجمن تبریز در ۲۵ فروردین تشکیل جلسه داد و از کنسول‌های روس و انگلیس خواست، آن‌ها از محمدعلی شاه بخواهند که روزانه ۱۵۰ خروار گندم برای بینوایان شهر تحت نظارت کنسولگری‌ها بفرستد [۱۴۲: ج ۲، ۱۰ و ۸۸۹: ۱۲]. این پیشنهاد نیز از سوی محمدعلی شاه مورد قبول واقع نشد. در ۳۰ فروردین مجاهدان که تقریباً تمام راه‌ها را به سوی خود بسته دیدند، دست به حملات سختی به نیروهای دولتی زدند تا شاید بتوانند، راه ورود خواروبار به تبریز را باز کنند، اما طرفین تلفات زیادی بر جای گذاشتند و مجاهدین هم نتیجه‌ای از این حملات نگرفتند.<sup>۳</sup>

در همین روز به اشاره‌ی سفرای روس و انگلیس در تهران که سرگرم مذاکره با محمدعلی شاه بودند، سرکنسولگری‌های آن‌ها نزد انجمن تبریز آمدند و از آنان خواستند تا شش روز جنگ را کنار بگذارند. انجمن بی‌درنگ آن را پذیرفت [۹۰۲: ۱۲]. در این زمان نیروهای روسی در مرز ایران منتظر دستور ورود و تصرف شهر تبریز برای نجات اتباع خارجی و نمایندگان سیاسی خود بودند. محمدعلی شاه گویا به عین‌الدوله تلگراف فرستاده بود که دست از

جنگ بردارد و اجازه‌ی ورود خواروبار را به تبریز بدهد، اما عملاً هیچ‌گونه اقدامی در جهت توقف جنگ و ارسال آذوقه به تبریز صورت نگرفت [پیشین].

در این جا برای ما روشن نیست که آیا این موضوع به اشاره‌ی خود شاه بود یا عین‌الدوله ... لیکن در ۵ اردیبهشت نامه‌ای از کنسول انگلیس به انجمن رسید. در این نامه آمده بود، چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری می‌کند، دولت‌های روس و انگلیس به این فکر هستند که خودشان راه خواروبار را باز کنند [پیشین]. لذا عده‌ای از نمایندگان انجمن نزد کنسول انگلیس رفتند و از او تقاضا کردند که دست به هیچ اقدامی نزنند و خودشان با محمدعلی شاه مذاکره خواهند کرد. سپس طی تلگرافی به محمدعلی شاه اعلام کردند: «ما هر چه می‌خواستیم، از آن می‌گذریم و شهر را به اعلاحضرت می‌سپاریم و هر رفتاری با ما می‌خواهند بکنند.» اعلاحضرت بی‌درنگ دستور دهند، راه خواروبار باز شود و جایی برای ورود سپاهیان روس به خاک ایران باز نماند [۹۰۳: ۱۲ و ۱۱۳۱: ۱۴].

اما شاه نخواست کاری کند. از سوی دیگر، ظاهراً در همین روز به نیروهای روسی مستقر در مرز برای نجات اتباع خارجی و نمایندگان سیاسی خود، با موافقت دولت انگلیس، دستور ورود به ایران صادر شده بود. به این نیروها که متشکل از چهار اسکادران قزاق، سه گردان پیاده و دو آتش‌بار توپخانه و یک گروه نقب‌زن، تحت فرماندهی ژنرال سنارسکی بودند، دستور داده شده بود که به سوی تبریز پیشروی و جاده را باز کنند و آذوقه به درون شهر بیاورند. به فرمانده آن‌ها نیز دستور داده شده بود که هیچ‌گونه

که امنیت جان و مال کنسولگری‌های روسیه و دیگر اتباع خارجی به‌طور کامل تضمین شده باشد و هیچ‌گونه دخالتی در اختلافات فی‌مابین متخاصمین نخواهد کرد. سران انجمن تبریز و ستارخان به استقبال ارتش روسیه رفتند و حتی با کنسول انگلیس نیز دیدار کردند تا سپاس عمیق خود را نسبت به بریتانیا و نیز اطمینان خود به آینده را ابراز دارند [۷: ۲۶۱]. با وجود این که کنسول روسیه قول داده بود که در امور داخلی ایران دخالتی نداشته باشد و بامردم رفتار خوبی داشته باشند، اما قول خود را زیر پا گذاشت و از هیچ‌گونه ستم و ظلم به مردم تبریز دریغ نورزید.

نیروهای روسیه پس از آن‌که در نقاط متفاوت شهر مستقر شدند، به طرق گوناگون به آزار و اذیت مردم پرداختند که ما در این جا به گوشه‌هایی از آن می‌پردازیم که شاهدان اتباع خارجی بیان کرده‌اند: روز ۱۹ اردیبهشت، یکی از نگهبانان روسی در اثر شلیک گلوله‌ای بازویش زخمی شد که سبب آن معلوم نیست. این موضوع موجب شد که یک نفر از اهالی را به قتل برسانند و علاوه بر آن، ژنرال سنارسکی ده هزار تومان از اهالی تبریز غرامت خواست که باید ظرف ۴۸ ساعت آن را می‌پرداختند [۷: ۲۶۲ و ۱۳: ۳۷] که سه هزار تومان آن با دشواری زیاد از مردم جمع‌آوری شد و پرداخت کردند. چند روز پس از آن، به انجمن تبریز و نایب‌الایاله دستور دادند که مجاهدان و هم‌میهن‌سانی که اسلحه حمل می‌کردند، تا قبل از ظهر آن‌ها را کنار بگذارند، و همه را از ظاهر شدن در خیابان‌ها با اسلحه منع کردند. بلافاصله سربازان روسی به خلع سلاح مردمی که در بازار اسلحه حمل می‌کردند پرداختند و حتی به جمع‌آوری اسلحه از مغازه‌های اسلحه‌فروشی دست زدند [۷: ۲۶۲-۲۶۳]. برخی از سربازان روسی مزاحم زنان می‌شدند و حجاب آنان را کنار می‌زدند و به چهره‌هایشان نگاه می‌کردند. آنان از نقاط مختلف تبریز نقشه‌برداری کردند و در نقاط حساس آن توپ کار گذاشتند. در مسیر خیابان‌ها، با خوراکی‌های بقالی‌ها و دیگر مغازه‌ها از خود پذیرایی می‌کردند، و حتی به روستاییانی که به شهر وارد می‌شدند، آزار می‌رساندند و آن‌ها را مسخره می‌کردند. تمام سنگرها را با دینامیت منفجر کردند.

کنسول روسیه رسماً از حکومت صورت‌حساب، تمامی انبارها و مهمات موجود در آن‌ها را خواست. پس از انهدام سنگرها و وسایل دفاعی، با این درخواست می‌خواست بداند، آیا هنوز سنگرهای دیگری باقی مانده‌اند و یا این‌که آیا توپ دیگری وجود دارد؟ اگر



مسئولیت اجرایی نپذیرد و در منازعه بین طرف‌های متخاصم دخالت نکند [۷: ۲۶۰]. محمدعلی‌شاه در این باره هیچ اعتراضی نکرد. زبان حال او را مهدی داوودی چنین بیان کرده است: «حال که چنین است، بگذار نیروهای بیگانه رسماً دخالت بکنند و علناً به مملکت نیرو بفرستند تا در پرتو سرنیزه‌ی آن‌ها کارها روبه‌راه شود» [۹: ۱۹۳].

دو روز بعد محمدعلی‌شاه با این ادعا که از صادر نکردن دستورات موعود برای ژنرال‌هایش بسیار رنجیده‌خاطر شده است، به آن‌ها تلگراف کرد و دستور داد، ورود آزادانه‌ی مواد غذایی به داخل شهر را بدون محدودیت میزان و زمان، تسهیل کنند و دستور توقف کامل تخاصمات و عفو عمومی را صادر کرد [۷: ۲۶۰]. اما برای جلوگیری از مداخله‌ی نیروهای روسیه دیگر دیر شده بود، زیرا نیروهای روسیه وارد کشور شده و در حال پیشروی به سوی تبریز بودند. چند روز بعد، یعنی در ۹ اردیبهشت، اولین دسته‌ی قشون روس مرکب از ۱۸۰ نفر بدون هیچ حادثه‌ای به شهر قدم گذاشتند و به دنبال آن قشون ۲۵۰۰ نفری نیز همان روز روانه شدند [۳: ۶۵۶]. بدین‌صورت به جنگ تبریز خاتمه داده شد و نیروهای متحد ملی و دولتی حوالی تبریز را خالی کردند و به جایگاه خود بازگشتند.

### اوضاع تبریز پس از ورود قوای روسیه و پایان محاصره

ورود نیروهای روسی که باز شدن راه جلفا و ورود آذوقه برای مردم گرسنه را در پی داشت، از سویی موجب شادمانی مردم شد. اما از سوی دیگر حضور نیروهای بیگانه قابل تحمل نبود. حکومت روسیه قول داده بود که فقط تا زمانی در سرزمین ایران باقی می‌ماند

نیروهای روسیه پس از آن‌که در نقاط متفاوت شهر مستقر شدند، به طرق گوناگون به آزار و اذیت مردم پرداختند

## ورود نیروهای روسی که باز شدن راه جلفا و ورود آذوقه برای مردم گرسنه را در پی داشت، از سوی موجب شادمانی مردم شد. اما از سوی دیگر حضور نیروهای بیگانه قابل تحمل نبود

وجود دارد، چند عراده از آن‌ها به ارگ دولتی منتقل شده است [۲۶۴: ۷]. هر پنج‌روز در میان، سربازان مستقر در شهر را تعویض می‌کردند تا همه‌ی اعضای نیروی روسی با تمامی جزئیات نقشه‌برداری شهر آشنا شوند [۲۶۵: ۷]. روس‌ها بدون اجازه برای خودشان از محل افسران روسی به کنسولگری روسیه خط تلفن دایر کردند و در انجام این کار از دیرک‌هایی استفاده کردند که قبلاً توسط یک شرکت ایرانی نصب شده بود. به اموال این شرکت خسارت وارد ساختند و سیم‌های خط تلفن آن را قطع کردند [۲۶۶: ۷].

ژنرال سنارسکی حتی از مسافرت مخبر روزنامه‌ی انگلیسی «دیلی میل» به نقاط گوناگون آذربایجان جلوگیری به عمل آورد [۱۳۵: ۸]. فشارها و رفتارهای ناشایست سربازان روسی به جایی رسید که عرصه را بر ستارخان و باقرخان تنگ کرد. نمایندگان انجمن بی‌گمان می‌دانستند که اگر سربازان روسی مزاحمتی برای ستارخان و باقرخان ایجاد کنند، جنگ دیگری آغاز خواهد شد. در نتیجه سردار و سالار ملی را راضی کردند تا در شه‌بندرخانه یا کنسولگری عثمانی بست بنشینند. هر چند روس‌ها در پی اخراج ستارخان از بست و دستگیری وی بودند، اما نتوانستند دولت عثمانی را راضی به اخراج او از کنسولگری کنند [۴۷: ۱۳]. با وجود این همه‌ی فشارها و سختی‌ها، انجمن تبریز و نایب‌الایاله (اجلال‌الملک) و ستارخان و باقرخان از خود دوراندیشی به خرج دادند تا شرایط برای آن‌ها بدتر از آن نشود. از طرف دیگر، روس‌ها که دیدند در تبریز کسی به جنگ با آن‌ها برنخواهد خاست، نیروی خود را در باغ شمال مستقر ساختند. اما آنچه بیش از همه اهالی تبریز را متأثر ساخته بود، وضعیت مجاهدان قفقازی، گرجی و ارمنی بود. زیرا این جوانمردان در روزهای سخت به فریاد تبریز رسیده بودند و عده‌ای از آن‌ها جان خود را در راه آزادی ایران از دست داده بودند و آنان که زنده بودند، در این زمان پنهان شدند؛ زیرا سپاه روسیه آنان را اتباع یاغی خود می‌دانست. چون این افراد وابستگی‌هایی به احزاب فعال مخالف سیاست‌های امپراتوری روسیه داشتند، هرکدام را دستگیر می‌کردند، بلافاصله دار می‌زدند [۵۰: ۱۳]. در نتیجه مجاهدان قفقازی، گرجی و ارمنی شبانه و مخفیانه تبریز را به سوی روسیه و یا به قصد شرکت در جنبش گیلان، ترک کردند. اما عده‌ای از آن‌ها به دست نیروهای روسی افتادند و به قتل رسیدند.

وضعیت تبریز به همین منوال گذشت تا این‌که تهران به دست نیروهای متحد شمال و بختیاری‌ها فتح شد و پس از عزل

محمدعلی‌شاه از سلطنت، دولتی انقلابی روی کار آمد. رسیدن خبر سقوط تهران شادمانی زیادی در دل مردم تبریز به وجود آورد که مدت ۱۱ ماه در مقابل نیروهای دولتی و محلی مقاومت کرده بودند و پس از آن، یعنی از اواسط اردیبهشت تا اواخر تیرماه ۱۲۸۸ زیر فشار و سختی‌ها و ناملایماتی قرار داشتند که نیروهای روسی برای آنان پدید آورده بودند. از آن پس از فشار نیروهای روسی ستارخان، باقرخان و مردم تبریز کاسته شد و ایشان توانستند از بست بیرون بیایند و در منزل خود جای گیرند. تا این‌که مخبرالسلطنه که به والیگیری آذربایجان منصوب شده بود، از اروپا به تبریز بازگشت و امور آن را در دست گرفت.

\* دبیر دبیرستان‌های چالوس  
پی‌نوشت

۱. این جنگ معروف به جنگ شام غازان است که پاسکرومیل آمریکایی در آن به قتل رسید.

### منبع

۱. افاری، زانت. انقلاب مشروطه‌ی ایران ۱۹۱۱-۱۹۰۶م (۱۲۹۰-۱۲۸۵ش). ترجمه‌ی رضا رضایی. نشر بیستون. تهران. ۱۳۷۹.
  ۲. امیرخیزی، اسماعیل. قیام آذربایجان و ستارخان. کتاب‌فروشی تهران. تبریز. ۱۳۶۵.
  ۳. الکسیویچ زینوویف، ایوان. انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه‌ی ابوالقاسم اعتصامی. اقبال. تهران. ۱۳۶۲.
  ۴. ایوانف، م. س. انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه‌ی کاظم انصاری. کتاب‌های جیبی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۵۷.
  ۵. انگلستان، وزارت امور خارجه: کتاب آبی. به کوشش احمد بشیری. نشر نو. تهران. ۱۳۶۳.
  ۶. بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران (در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴). انتشارات زوار. تهران. چاپ چهارم. ۱۳۷۱.
  ۷. براون، ادوارد گرانویل. انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه‌ی مهدی قزوینی. کور. تهران. چاپ دوم. ۱۳۸۰.
  ۸. پاولوویچ-م-ایرانسکی. سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران. ترجمه‌ی هوشیار. کتاب‌های جیبی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۵۷.
  ۹. داوودی، مهدی. عین‌الدوله و مشروطه. تهران. کتاب‌های جیبی. ۱۳۴۱.
  ۱۰. روسیه، وزارت امور خارجه. کتاب نارنجی. به کوشش احمد بشیری. نشر نو. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۶.
  ۱۱. شمیم، علی‌اصغر. ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار. انتشارات مدبر. تهران. چاپ هفتم. ۱۳۷۵.
  ۱۲. کسروی، احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. امیرکبیر. تهران. چاپ شانزدهم. ۱۳۶۳.
  ۱۳. ———. تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان. امیرکبیر. تهران. چاپ هشتم. ۱۳۵۶.
  ۱۴. ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. انتشارات علمی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۳.
  ۱۵. ویحویه، محمدباقر. تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز. به کوشش علی کاتبی. کتاب‌های سیمرغ. تهران. چاپ سوم. ۱۳۵۵.
  ۱۶. مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجار. تهران. چاپ دوم. [آبی تا].
  ۱۷. نوایی، عبدالحسین. دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم. نشر بابک. تهران. ۱۳۵۵.
  ۱۸. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی. گزارش ایران. به اهتمام محمدعلی صوتی. نشر نقره. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۳.
۱۹. The Persian Disorders: "Grave situation at Tabriz & Times April. 6, ۱۹۰۹.





# وگزارش خبر



## چگونگی برگزاری نمایشگاه اسناد و عکس‌های تاریخی ناهد قلانی\*

درس «تاریخ معاصر ایران» سال‌هاست که به عنوان درس عمومی در تمامی رشته‌ها تدریس می‌شود. مباحث این کتاب، با شروع سلسله‌ی قاجاریه آغاز و با انقلاب اسلامی به پایان می‌رسد. در این کتاب، فقط به تاریخ سیاسی پرداخته شده است و دانش‌آموزان صرفاً با یک سلسله اسامی پادشاهان، شخصیت‌ها، قراردادهای، امتیازها، جنگ‌ها و وقایع و حوادث مشابه روبه‌رو هستند که باید آن‌ها را به حافظه بسپارند، ولیکن مباحثی که شاید جاذبه‌ی بیشتری برای دانش‌آموزان داشته باشند، ارائه نشده‌اند.

هم‌چنین بعضی حوادث و جریان‌های تاریخی هستند که برای تفهیم زمان آن‌ها به دانش‌آموزان، باید کوشش لازم را به‌کار بست. از آن‌جا که دانش‌آموزان قادر به درک جریان‌ها و روندهای تاریخی براساس سال‌هایی که در کتاب ذکر شده است نیستند، باید چاره‌ای اندیشید. درک زمان‌های طولانی ممکن است برای دانش‌آموزان مشکل باشد، اما درک توالی سلسله‌ها و حکومت‌ها، حوادث و اتفاقات، چگونگی وقوع انقلاب‌ها، و کسب اطلاعاتی



روایت تصویر و با برپایی نمایشگاهی تجسم بخشیدم. برگزاری نمایشگاه و یا انجام هرگونه خلاقیت در زمینه‌ی تدریس درس تاریخ، می‌تواند ما را در فهم درس یاری کند. شور و شوق دانش‌آموزان طی آماده‌سازی نمایشگاه در سالن امتحانات، مشوقی برای این‌جانب در ارائه‌ی بهتر روش‌های تدریس بود. نمایشگاه ما شامل این بخش‌ها می‌شد:

۱. ۱۵۰ عکس از آثار مربوط به دوران انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی؛

۲. کتاب‌های مربوط به دو انقلاب مشروطه و اسلامی؛

۳. مجله‌ها و روزنامه‌های سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷؛

۴. سی‌دی آموزشی مربوط به تصویرها؛

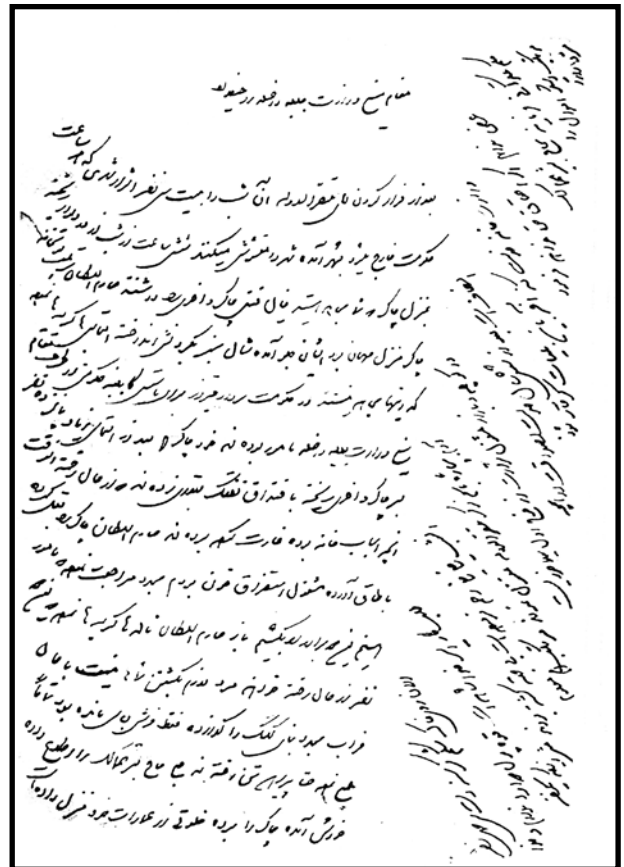
۵. بروشور مربوط به انقلاب مشروطه.

اسناد و عکس‌های ارائه شده در نمایشگاه، عموماً تاریخی بودند و از سازمان اسناد استان اصفهان به امانت گرفته شده بودند. هم‌چنین، سی‌دی تصویرها از سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی تهران تهیه شد. این تصاویر نشان‌دهنده‌ی مسائل و مشکلات انقلابیون دوره‌ی مشروطه بود.

در این نمایشگاه، علاوه بر تصویرهایی از زمان مشروطه، تصویرهایی نیز از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی کشور عزیزمان ایران در معرض دید عموم قرار گرفته بود و با توجه به توضیحات هر تصویر، دانش‌آموزان می‌توانستند این دو انقلاب را مقایسه و نقاط مشترک آن‌ها را درک کنند.

علاوه بر تصویر، فیلم‌های تاریخی نیز نمایش داده می‌شدند. این موضوع خود نیز عامل مهمی برای حضور دانش‌آموزان و جذب عموم بود. در این نمایشگاه، برخی از تصویرها به قومیت و زبان گروهی از مردمان منطقه یعنی گرجی‌ها نیز ارتباط پیدا می‌کرد. از جمله تصویرهای موجود، تصویر سرباز مبارز گرجی در انقلاب مشروطه بود که بسیار مورد توجه مردم شهرستان و عموماً افراد گرجی زبان قرار گرفت.

**بازدید از نمایشگاه، ابتدا مختص دانش‌آموزان بود، اما با توجه به تمایل عموم مردم، بازدید سایر افراد نیز آزاد اعلام شد که این خود بر اهمیت موضوع افزود. هم‌چنین، به منظور آشنا کردن بیشتر مردم با انقلاب مشروطه، اقدام به تهیه‌ی بروشور و خلاصه‌ای از جریان انقلاب کردم. خوش‌بختانه در مورد پیروزی انقلاب اسلامی، هر ساله برنامه‌هایی از طریق رسانه‌ها و مطبوعات منتشر و پخش می‌شود و لذا مردم تا حدود زیادی از آن اطلاع دارند.**



درباره‌ی شخصیت‌ها، اعم از علما و روحانیون، وکلا، رهبران، شعرا، صاحب منصبان دولتی و... مربوط به هر دوره، به راحتی ممکن است. در واقع، درک توالی سلسله‌ها و حکومت‌ها و اتفاقات، از درک و دریافت سنوات حوادث اهمیت بیشتری دارد و خود به درک زمان و درک مفهوم کمک می‌کند.

از سوی دیگر، گرچه بیان مطلب تاریخی برای دانش‌آموزان توسط معلم به صورت جذاب و همراه با گویش رسا و شیوا، یکی از روش‌های مؤثر در یادگیری این درس است، اما همیشه کارساز نیست. پس برای ایجاد علاقه در دانش‌آموزان و فراگیری بهتر، ایجاد احساس احترام، مباهات به دارا بودن هویت و پیشینه‌ی غنی تاریخی و فرهنگی، آگاهی بیشتر از شیوه‌ی زندگی مردم در گذشته، شناخت مفاخر و مشاهیر و افراد تأثیرگذار بر تاریخ و فرهنگ کشور، و آگاهی از وقایع معروف تاریخی و... باید از روش‌های دیگری کمک گرفت. از جمله، در جامعه‌ی ما که دانش‌آموزان کمتر حوصله‌ی شنیدن دارند و بیشتر به دیدن علاقه‌مند هستند، استفاده از عکس، نقاشی، پوستر و نقشه در آموزش تاریخ تأثیر بسزایی دارد.

من برای آشنایی با گوشه‌ای از تاریخ معاصر کشور اسلامی عزیزمان، امسال نیز انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را به

## نتایجی که از این کار حاصل شد

نتیجه‌ی کار دانش‌آموزان هر سه رشته در زمینه‌ی درس‌های ریاضی، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، زبان انگلیسی، دین و زندگی، تربیت بدنی، جغرافیا، آمادگی دفاعی و تاریخ، به نمایش درآمده بود.

در این میان، آثار نوشتاری و دست‌سازهای مربوط به تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران که دانش‌آموزان هر سه رشته در تهیه و ساخت آن‌ها شرکت داشتند، جلوه‌ی خاصی به نمایشگاه داده بود. اهم فعالیت‌های دانش‌آموزان در راستای معرفی تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران در این نمایشگاه، عبارت بود از: نمایش عینی و معرفی داروهای گیاهی مناطق گوناگون ایران با ذکر خواص دارویی هر کدام، تهیه و ترسیم نقشه‌های تاریخی دوره‌های متفاوت تاریخ ایران، تدوین مقالات در زمینه‌ی موضوعات تاریخی و اجتماعی، ساخت ماکت آثار باستانی و تاریخی ایران نظیر آرامگاه کوروش، زیگورات چغازنبیل، کعبه‌ی زردشت، طاق کسرا، دیر گچین قم، منارجنبان، قره‌کلیسا، برج طغرل، محراب الجایتو، برج علاءالدوله، آتشکده‌ی چال ترخان شهر ری و پنجره‌های اُرسی کاشان.

۱. درک ضرورت برپایی نمایشگاه پیرامون سایر موضوعات کتاب.
۲. درک ضرورت جلب همکاری مؤثر و مطلوب ادارات مرتبط با مسائل تاریخی، از جمله سازمان اسناد ملی و کتابخانه که می‌تواند بر غنای نمایشگاه بیفزاید.
۳. به وجود آمدن جنب‌وجوش و فعالیت‌های سازنده در دانش‌آموزان.
۴. خارج شدن درس تاریخ از چارچوب حفظ کردن و جنبه‌ی عملی یافتن آن.
۵. افزایش علاقه‌ی دانش‌آموزان به درس تاریخ.
۶. برقراری رابطه‌ی صمیمانه و عمیق‌تر بین معلم و دانش‌آموز.
۷. مشخص شدن کمبود منابع سمعی و بصری که صرفاً با برپایی نمایشگاه‌ها مشخص می‌شود.
۸. درخواست از مسئولین برای حضور در چنین نمایشگاه‌هایی که خود عاملی برای حضور سایر افراد و عموم مردم در آن‌هاست.
۹. تشویق دانش‌آموزان سایر مدرسه‌ها به بازدید از این‌گونه نمایشگاه‌ها که عاملی برای آشنایی آن‌ها با مسائل مرتبط با نمایشگاه و افزایش اطلاعاتشان می‌شود.
۱۰. ثبات و ماندگاری بیشتر آموزه‌های علمی دانش‌آموزان. نقش بزرگ سفال

## ویرانه‌های شهر تاریخی هنرا - عراق نمایشگاه آثار و دست‌سازهای دانش‌آموزان

حشمت‌الله سلیمی

نمایشگاه آثار تحقیقی و دست‌سازهای دانش‌آموزان دبیرستان دخترانه‌ی ارشاد منطقه‌ی ۱۹ شهر تهران، از دوازدهم تا چهاردهم اردیبهشت‌ماه برگزار شد. در این نمایشگاه که با نظارت و هماهنگی خانم **زهرا هاشم‌آبادی** دبیر تاریخ منطقه‌ی ۱۹ شهر تهران برگزار شد، آثاری از نوشته‌های تحقیقی دانش‌آموزان و نیز دست‌سازهای آنان در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفت.

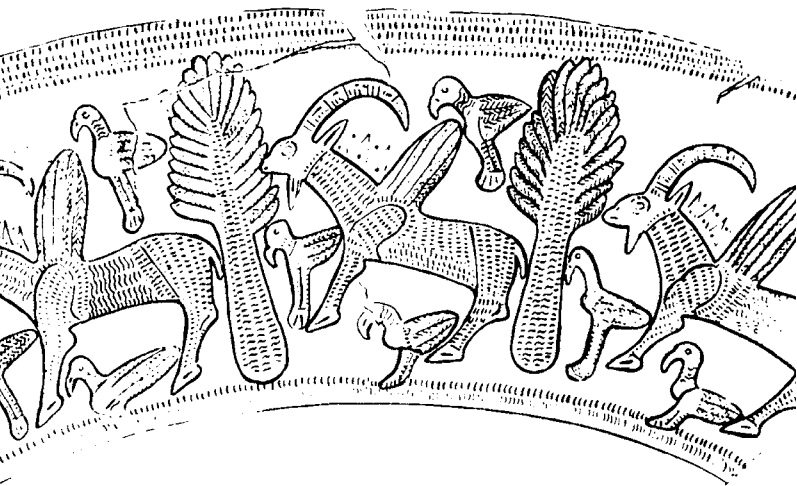
خانم هاشم‌آبادی علاوه بر راهنمایی و نظارت بر فعالیت دانش‌آموزان رشته‌ی علوم انسانی، بر فعالیت دانش‌آموزان رشته‌های ریاضی و تجربی نیز نظارت داشته و آنان را در

در بخش دیگری از نمایشگاه، دانش‌آموزان با پوشیدن لباس‌های محلی مناطق گوناگون ایران و غذاهای سنتی هر منطقه که خود طبخ کرده بودند، از بازدیدکنندگان پذیرایی می‌کردند. برپایی قهوه‌خانه‌ی سنتی از دیگر جذابیت‌های نمایشگاه بود.

## مجمع دبیران گروه تاریخ

دومین مجمع دبیران تاریخ منطقه‌ی ۶ شهر تهران در روز دوشنبه هفتم اردیبهشت برگزار شد. در این جلسه که از ساعت ۱۴ تا ۱۶ در سالن اجتماعات اداره‌ی آموزش و پرورش منطقه‌ی





معرفی آن چه که به عنوان خدا می پرستید، پی ببریم. برای مثال، نقاشی خورشید و حیوانات مرتبط با آن مانند «عقاب، شیر، گاو، گوزن و بز کوهی»، در آن دسته از آثار سفالی که به هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد برمی گردد، دیده می شود. مردم به خصوص در قبایل «کاسی» لرستان، گردنبندهایی با آویز بزکوهی داشتند. این مردمان به یک مدافع (محافظ) نیاز داشتند؛ چرا که از دیرباز معتقد بودند، طوفان، سیل، حیوانات وحشی و حتی انسان‌های دیگر، خانه، احشام و محصولاتشان را تهدید می کنند. لذا چون می خواستند درامان باشند، شروع کردند به پرستش الهگان یا اشیا و حیواناتی که در نظر آنان همانند خدایان بودند. گاهی اوقات فقط یکی از اعضای بدن حیوانات روی سفال‌ها حک می شد. مثلاً در سفال‌هایی که بین دوران ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ پیش از میلاد ساخته شده‌اند، طرح‌هایی از شاخ گاو، گوزن و بزکوهی یا بال و چنگال پرندگان، به همراه نقوش هندسی به چشم می خورد.

هر یک از اقوام باستانی، بزکوهی را مظهر یکی از عناصر (المان‌ها) مفید طبیعت در نظر می گرفتند. مثلاً در لرستان، سمبل خورشید و گاهی اوقات هم نمادی از باران است؛ چرا که در آن زمان ماه را مرتبط با باران و خورشید را مربوط به گرما و خشکی می دانستند. هم چنین بین بزکوهی با آن شاخ‌های خمیده و منحنی و هلال ماه، رابطه‌ای وجود داشت. به همین علت بود که اعتقاد داشتند، شاخ‌های قوسی شکل بزکوهی می تواند باعث بارش باران شود. در شوش و عیلام باستان، بزکوهی سمبلی از کام‌بابی و نیز خدای زندگانی گیاهی بود. در بین‌النهرین، بز به عنوان مظهری از «خدای بزرگ» برشمرده می شد (خدای بزرگ در نقش خدای گیاهان ظاهر شد، در حالی که شاخه‌ی درختی به

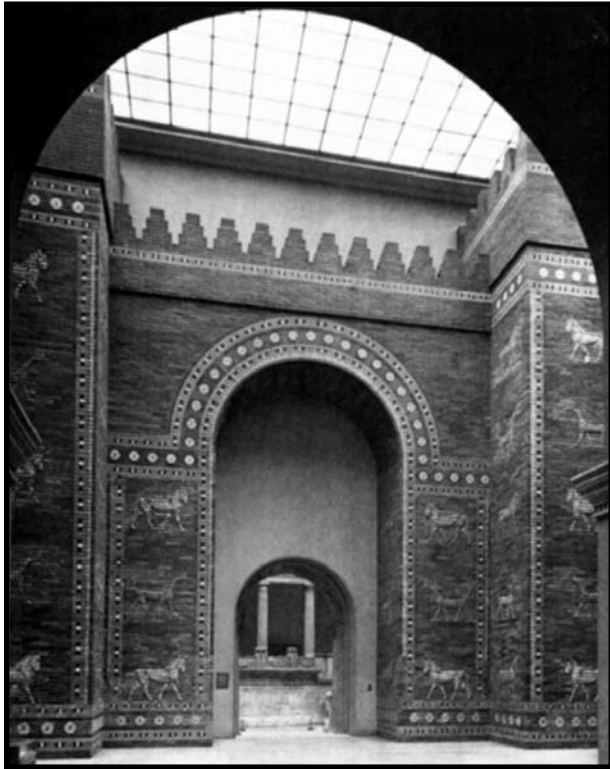


۶ برگزار شد، خانم حبیبی سرگروه و خانم ابراهیم‌زاده عضو گروه تاریخ و تعدادی از دبیران منطقه شرکت داشتند. خانم حبیبی ابتدا برنامه‌های گروه تاریخ در سال تحصیلی جاری را شرح داد و از دبیرانی که به صورت فعال با گروه تاریخ همکاری داشتند تشکر کرد و خواستار ادامه‌ی همکاری فعال همکاران شد. سپس کارگاه طراحی سؤالات استاندارد با تأکید بر سؤالات مفهومی را برگزار کرد.

بحث و تبادل نظر در مورد محتوای کتاب‌های درسی، مشکلات مربوط به تدریس و آزمون تاریخ معاصر در مدرسه‌ها و بی توجهی مدیران مدرسه‌ها به درس تاریخ معاصر در برنامه‌های امتحانی، از دیگر موضوعات مورد بحث در این جلسه بود. هم چنین گروه تاریخ، سی دی تاریخ ایران و جهان «۲» و تاریخ معاصر را به منظور استفاده در کلاس‌های درس بین همکاران توزیع کرد و از آنان برای شرکت در همایش «نقش درس تاریخ در هویت ملی و دینی» دعوت به عمل آورد.

### بزکوهی نماد باران خواهی در سفال ایرانی است

انسان اولیه در وحشت و اضطراب دائمی به سر می برد. از نیروی شیطان می ترسید و محرکی می خواست تا از او در برابر این نیروی جادویی محافظت کند. به همین دلیل، به انواع طلسم، تعویذ، افسون و نیز ارواح محافظ متوسل شد و تا سرحد پرستش آن‌ها نیز پیش رفت. مطالعه در مصنوعات ماقبل تاریخی انسان، به ما کمک می کند تا به میزان علاقه‌ی او در نشان دادن و



شکل T در دست داشت و بزی کوهی در حال خوردن برگ‌های آن بود).

انسان‌های ما قبل تاریخ مهارتی خارق‌العاده در ساخت ظروف سفالی داشتند. آن‌ها بهترین نوع ظروف سفالی را با استفاده از چرخ سفالگری و دست می‌ساختند. در برخی از این کارهای هنری، جنبه‌های گوناگونی از زندگی خود را نیز به نمایش گذارده‌اند؛ مانند مذهب، اخلاق و هنر. با مطالعه‌ی این مصنوعات است که به روابط بین تمدن‌های گوناگون پی می‌بریم.

انسان باستان، مهارتی شگفت در ترسیم و تجسم حیوانات شاخ‌دار داشت. شاید تبدیل صورت خدایان به نقاشی‌های حیوانی، یکی از دلایل تقدس بود که موضوعی برای کارهای هنری باستانی و سفالگران شد. بیشتر آثار هنری ماقبل تاریخ، در ابتدا با طرح‌های تزئینی و هندسی همراه بودند. پس از مدتی، نقاشی حیوانات مجدداً رایج شد و سپس اشکال هندسی بار دیگر گسترش یافت. این دگرگونی در بیشتر تمدن‌های ایرانی دیده می‌شود.

محمد سیدعلی، باستان‌شناس عراقی، پس از یک برنامه‌ی کاوش دو ساله، موفق شد گنجینه‌ی عظیمی از اشیای تاریخی متعلق به تمدن باستانی بابل و ایران را کشف کند. بنا به گزارش رویترز، وزارت گردشگری و آثار باستانی عراق با بیان این خبر اعلام کرد، این حفاری‌ها با دو سال تلاش باستان‌شناسان در بیست پایگاه اصلی و در منطقه‌ی بین‌النهرین صورت گرفت و سرانجام گنجینه‌ای عظیم با حدود ۴۰۰۰ شیء از آثار باستانی تمدن بابل و امپراتوری ایران کشف شد. در این کاوش‌ها علاوه بر کشف آثاری از تمدن بابل و امپراتوری ایران، آثاری از دوره‌های اسلامی نیز به دست آمده است.

طرح (موتیف) بزکوهی در دوره‌های گوناگون تاریخی نمایان است. باستان‌شناسان در حفاری بسیاری از تپه‌ها، لوله‌ها و ظروفی را به دست آورده‌اند که دارای همین طرح هستند. در این‌جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«تپه سیلک» کاشان با ۵۰۰۰ سال قدمت، ۶ لایه دارد که هر لایه گونه‌های مشخص و ویژه‌ای از انواع کارهای دستی و سفالی را در خود جای داده است. گل‌ها و درختانی مانند گل آفتاب‌گردان و درخت زندگی (درخت مقدس) که بین شاخ‌های بز نقاشی شده‌اند، بسیار جالب هستند. گل آفتاب‌گردان سمبلی از خورشید بود و مقدس شمرده می‌شد [خبرگزاری میراث فرهنگی - گردشگری].

عبدالزهر التلاقانی، معاون وزیر گردشگری و آثار باستانی عراق، درباره‌ی اهمیت این کشفیات گفت: «این یافته‌ها حاکی از آن است که عراق تا پایان ذخایر باستانی‌اش فاصله‌ی زیادی دارد. این موضوع، انگیزه‌ای مضاعف برای ماست تا به کاوش‌های خود ادامه دهیم و این پایگاه‌ها را به جاذبه‌های گردشگری تبدیل کنیم.»

## چهار هزار شیء باستانی متعلق به تمدن بابل و امپراتوری ایران در عراق کشف شد

طی کاوش‌های باستان‌شناسی در منطقه‌ی بین‌النهرین در عراق، گنجینه‌ی عظیمی شامل ۴۰۰۰ شیء متعلق به تمدن بابل و امپراتوری ایران کشف شد. این کشفیات پس از دو سال کاوش به دست آمده است. این در حالی است که امنیت و حفاظت از آثار باستانی عراق، هم‌چنان موضوع نگران‌کننده‌ای برای مقامات عراقی است.

این کشف به ویژه خبر خوشی برای موزه‌ی ملی عراق است. چرا که پس از حمله‌ی ایالات متحده در سال ۲۰۰۳، حدود ۱۵۰۰ اثر باستانی از این موزه به سرقت رفت. اگرچه به مرور زمان ۶۰۰۰ قلم از آن‌ها بازگردانده شد. اما امنیت و



حفاظت از آثار باستانی عراق، هم‌چنان موضوع نگران‌کننده‌ای برای مقامات عراقی است.

**فیس حسین رشید** که ریاست کمیته‌ی میراث باستانی عراق را برعهده دارد، در این باره می‌گوید: «این پایگاه‌ها هنوز در برابر سرقت بسیار آسیب‌پذیر هستند، زیرا حفاظت مناسبی از آن‌ها صورت نمی‌گیرد، ما از مقامات مرتبط خواسته‌ایم که نیروهای پلیس مستقلی را برای ما در نظر بگیرند، اما هنوز جوابی دریافت نکرده‌ایم.»

عراق امیدوار است، کاهش حملات و خشونت‌های سیاسی، گردشگران را به بازدید از عراق و آثار باستانی آن تشویق کند. در پاسخ به این تلاش‌ها، اولین گروه از گردشگران غربی، ماه گذشته از عراق دیدن کردند.

بابل از جمله شهرهای مهم دوران تاریخی است که حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به دست کوروش هخامنشی فتح شد. زمانی که کوروش لشکر خود را به سمت بابل به حرکت درآورد، به علت وجود مشکلات داخلی و برخی اختلافات سیاسی و عقیدتی میان کاهنان و شاه بابل، درهای این شهر باستانی به روی کوروش هخامنشی باز شد و از این‌رو هنگام فتح بابل هیچ خونی ریخته نشد [خبرگزاری میراث فرهنگی].

### کارگاه آموزشی طراحی سؤالات استاندارد

گروه آموزشی تاریخ شهرستان‌های استان تهران در تاریخ یکشنبه ۱ دی ماه ۸۷ ساعت ۹ صبح شهرستان اسلام‌شهر، کارگاهی آموزشی با عنوان طراحی سؤالات استاندارد با استادی **فرشته موسوی** برگزار کرد. در این کارگاه، ۳۵ سرگروه از مناطق شهرستان‌های استان تهران شرکت داشتند. همکاران از نمایشگاه استقبال کردند و ساعت ۱۵/۵ بعدازظهر نیز کار به پایان رسید.

### کنفرانس علمی دانش‌آموزی

گروه آموزشی تاریخ شهرستان‌های استان تهران در تاریخ یکشنبه ۲۷ بهمن ماه ۸۷ در منطقه‌ی «فشافویه» کنفرانس علمی دانش‌آموزی برگزار کرد. این کنفرانس که ۲۷ منطقه از مناطق تابعه‌ی شهرستان‌های استان تهران در آن شرکت داشتند، در ساعت ۱۸ بعدازظهر به پایان رسید. نتایج کنفرانس به شرح زیر است:

رتبه‌ی اول: شهری ۲: «تاریخ فرهنگ و تمدن چین».

استادان راهنما **خانم‌ها سلمانی پور و صفری**؛

رتبه‌ی دوم: ساوجبلاغ: «تمدن مصر». استاد راهنما **خانم آهنکار**؛

رتبه‌ی سوم: شهر قدس: «هخامنشیان». استاد راهنما **خانم ثروتی**.

### مسابقه‌ی کتاب‌خوانی

گروه تاریخ شهرستان‌های استان تهران در تاریخ یکشنبه ۳۰ فروردین ۸۸، به منظور ارتقای سطح علمی دبیران تاریخ در رباط‌کریم مسابقه‌ای با عنوان مسابقه‌ی کتاب‌خوانی برگزار کرد. حدود ۵۰ نفر از دبیران مناطق، در این مسابقه شرکت کردند.

### برگزاری کارگاه آموزشی تاریخ در ناحیه‌ی ۱ شهری

به همت و تلاش **احمد ابوحمزه** و با حمایت اداره‌ی آموزش و پرورش ناحیه‌ی ۱ شهری، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۲ «کارگاه آموزش تاریخ» برگزار شد. در این کارگاه، ابتدا حمزه‌زاده گزارشی از فعالیت‌های گروه آموزش تاریخ ارائه کرد. سپس **مسعود جوادیان** دیدگاه‌های خود را درباره‌ی آموزش تاریخ ارائه داد و مهم‌ترین ویژگی لازم برای تدریس تاریخ را برخورداری از «معرفت» نسبت به درس تاریخ دانست. به عقیده‌ی وی، این معرفت که دارای اجزایی است، با گذشت زمان و به تدریج حاصل می‌شود. برخی از این اجزا عبارت‌اند از:

- علاقه نسبت به درس تاریخ.
- آشنایی با روش‌های پژوهش در تاریخ و تجربه‌ی انجام یک یا چند پژوهش تاریخی.
- در اختیار داشتن منابع ضروری برای رجوع بدان‌ها.
- استفاده از شیوه‌های متفاوت تدریس در طول سنوات خدمت و پرهیز از اتکا به یک شیوه.
- آشنایی با اهداف آموزشی درسی تاریخ.

### فصل‌نامه‌ی مطالعات و تحقیقات تاریخی

شانزدهمین شماره‌ی «مطالعات و تحقیقات تاریخی»، نشریه‌ی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی، منتشر شد. فهرست مطالب این شماره به شرح زیر است:

- دکتر امیر تیمور رفیعی: شورش سلطان علی سبزواری



- دکتر مقصودعلی صادقی و محمدرضا عسکرانی: نوگرایی آموزشی در اصفهان عصر مشروطیت
- دکتر جواد عباسی: آسیب‌شناسی وقف در ایران عصر مغول
- محمدرضا علائی: قضا در صدر اسلام (تا سال چهل هجری)
- دکتر کتایون فکری‌پور: خلط دو شخصیت بزرگمهر حکیم و برزویه‌ی طبیب
- دکتر بهادر قیم: حضور تاریخی ایرانیان و ایرانی‌تباران در حوزه‌ی شمال آفریقا از فتح اسلامی تا قرن پنجم هجری
- دکتر سید اصغر محمودآبادی و خشایار محمودآبادی: تأثیر لشکرکشی ایرانیان به یونان در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری جدید در دوره‌ی اول کلاسیک یونان
- دکتر ابوالقاسم دادور و میترا معنوی‌راد: بررسی فرایند نوشتار خط رسمی در دوره‌ی اشکانی
- دکتر سیروس نصرالله زاده: شخصیت تاریخی تنسر در تاریخ ساسانیان آغازین
- دکتر هادی وکیلی و انسیه‌سادات حسینی شریف: معتزلیان حنفی در خراسان طی سده‌های دوم تا هفتم هجری قمری
- دکتر سیاوش یاری: کارنامه‌ی نخستین فاتح مسلمان هند (بررسی عملکرد سیاسی - نظامی محمد بن قاسم در سند)

### انتشار کهن دیار

- چهارمین شماره‌ی کهن دیار، گاه‌نامه‌ی انجمن علمی - آموزشی معلمان تاریخ استان گیلان، منتشر شد. فهرست مطالب این شماره عبارت است از:
- بررسی اجمالی روابط شاه اسماعیل اول صفوی و امرای اسحاقی فومن: فریدون واحدی‌پور
- خاستگاه رهبران و ماهیت جنبش‌های سیاسی - اجتماعی مردم گیلان در دوره‌ی صفوی: فریدون شایسته
- بازخوانی و تحلیل چهار سند دوره‌ی نهضت جنگل: مهدی عاشوری
- ماجرای تشکیل حزب جدال در فومن به روایت اسناد: یوسف حسن بیگی
- نقد و بررسی کتاب میلاد زخم: فریدون شایسته
- معرفی کتاب «اخبار ائمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان»: سید رضا فندرسکی
- دلاوری و شجاعت دیلمیان در آیین‌های تاریخ: فریده شکوری
- آل‌بویه و اقلیت‌های مذهبی: فریدون شایسته
- تأملی بر علل و چگونگی گرایش ایرانیان به آیین تشیع: امیر خوشحال
- بررسی محتوایی کتاب «تذکره جغرافیای تاریخی ایران»: همایون میره‌جینی
- مشکلات تاریخ‌نگاری: حمزه صمیمی

### انتشار چهاردهمین شماره‌ی نامه تاریخ‌پژوهان

- چهاردهمین شماره‌ی فصل‌نامه علمی - تخصصی «نامه تاریخ‌پژوهان» با این مطالب منتشر شد:
- تذکره‌نویسی در شوروی پس از فروپاشی و احیای طریقت نقشبندیه در ازبکستان معاصر: ورنان جیمز اسکوبل / سیده فهیمه ابراهیمی
- خطاهای رایج در ترجمه متون تاریخ و تمدن اسلامی: حسن حسین‌زاده شانه‌چی
- تعامل دین و حکومت در ایران باستان: حبیب زمانی محجوب
- گاه‌شماری در عالم آرای عباسی: فاطمه سرخیل
- درامدی تاریخی بر چالش عقل و نقل با تکیه بر نقد خردگرای احادیث: علی معموری
- معرفی، بررسی و نقد کتاب «معماری خاورمیانه مدرن ۱۷۹۲-۱۹۲۳م»: مرتضی نورایی
- بررسی سیاست مذهبی نادر، با نگاهی به ارزش‌کنیبه‌ی نادری در این زمینه: رجبعلی وثوقی مطلق

- نگاهی انتقادی به روش فعلی در تدریس درس تاریخ: فرهاد حیدری‌زاده
- لطایف تاریخی: سوسن ابراهیمی
- فرم عضویت انجمن



دفتر انتشارات کمک آموزشی

## با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش تهیه و منتشر می‌شوند:

### مجله‌های دانش آموزی

(به صورت ماهنامه و ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- ♦ **رشد کودک** (برای دانش آموزان آمادگی و پایه‌ی اول دوره‌ی دبستان)
- ♦ **رشد نوجوان** (برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره‌ی دبستان)
- ♦ **رشد دانش آموز** (برای دانش آموزان پایه‌های چهارم و پنجم دوره‌ی دبستان)
- ♦ **رشد نوجوان** (برای دانش آموزان دوره‌ی راهنمایی تحصیلی)
- ♦ **رشد جوان** (برای دانش آموزان دوره‌ی متوسطه و پیش‌دانشگاهی)

### مجله‌های عمومی

(به صورت ماهنامه و ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- ♦ **رشد آموزش ابتدایی** ♦ **رشد آموزش راهنمایی تحصیلی**
- ♦ **رشد تکنولوژی آموزشی** ♦ **رشد مدرسه فردا** ♦ **رشد مدیریت مدرسه** ♦ **رشد معلم**

### مجله‌های تخصصی

(به صورت فصلنامه و ۴ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- ♦ **رشد برهان راهنمایی** (مجله ریاضی برای دانش آموزان دوره‌ی راهنمایی تحصیلی) ♦ **رشد برهان متوسطه** (مجله ریاضی برای دانش آموزان دوره‌ی متوسطه) ♦ **رشد آموزش قرآن** ♦ **رشد آموزش معارف اسلامی** ♦ **رشد آموزش زبان و ادب فارسی** ♦ **رشد آموزش هنر** ♦ **رشد مشاور مدرسه** ♦ **رشد آموزش تربیت بدنی** ♦ **رشد آموزش علوم اجتماعی** ♦ **رشد آموزش تاریخ** ♦ **رشد آموزش جغرافیا** ♦ **رشد آموزش زبان** ♦ **رشد آموزش ریاضی** ♦ **رشد آموزش فیزیک** ♦ **رشد آموزش شیمی** ♦ **رشد آموزش زیست‌شناسی** ♦ **رشد آموزش زمین‌شناسی** ♦ **رشد آموزش فنی و حرفه‌ای** ♦ **رشد آموزش پیش‌دبستانی**

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی برای آموزگاران، معلمان، مدیران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان مراکز تربیت معلم و رشته‌های دبیری دانشگاه‌ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می‌شوند.

- ♦ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات کمک آموزشی.
- ♦ تلفن و نمابر: ۰۲۱-۸۸۸۳۹۱۸۶

## انتشار شماره‌ی جدید تاریخ پژوهی

و شماره‌ی ۳۶ و ۳۷ فصل‌نامه‌ی تاریخ پژوهی، در یک جلد و با این مطالب منتشر شد:

- بررسی شیوه‌های تاریخ‌نگاری شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه: زهرا امیری
- دیوان رسائل در دوره‌ی سامانی و غزنوی: میثم صاحب
- معرفی نسخه خطی تحفه سلیمانی: تکتب یارمحمدی



- چرایی و چگونگی تأسیس ناوگان دریایی نادرشاه در خلیج فارس: جواد موسوی دالینی و لیدا مودت
- نظام‌الملک ثانی امیر علیشیرنوائی: عبدالرحیم قاضی
- منطق سیاسی ماجرای سقیفه: زهیر صیامیان گرجی و مریم عزیزیان
- منابع رجالی دوره صفویه: مرضیه دهقان
- گنوماته: پیر بریان، ترجمه‌ی اکبر جاودانی
- هویت ایران در جامع‌التواریخ: لقمان بایمت اف
- زنان ابراهیم در روایات و تواریخ یهودی، مسیحی و اسلامی: علی برونی
- مسجد زوزن. معماری اسلامی در شرق ایران در سحرگاه تهاجم مغول: میثم جلالی





## برگ اشتراک مجله های رشد

### شرایط:

- ۱- پرداخت مبلغ ۵۰/۰۰۰ ریال به ازای هر عنوان مجله‌ی درخواستی، به صورت علی الحساب به حساب شماره‌ی ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت شعبه‌ی سه راه آزمایش (سرخه حصار) کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست.
- ۲- ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده‌ی اشتراک باپست سفارشی. (کپی فیش را نزد خود نگه دارید.)

### نام مجله های درخواستی :

.....

.....

.....

### نام و نام خانوادگی:

.....

### تاریخ تولد:

.....

### میزان تحصیلات:

.....

### تلفن:

.....

### نشانی کامل پستی:

.....

### استان:

.....

### خیابان:

.....

### پلاک:

.....

در صورتی که قبلاً مشترک مجله بوده اید، شماره‌ی اشتراک خود را بنویسید:

.....

امضا:

- بررسی عملکرد فائق خاصه در دوران امارت امیر نوح بن منصور: راضیه راه پیمان سروسستانی
- آیین میترا: فرشید نادری

## انتشار مجله تازه‌ی تاریخ اسلام

دو شماره‌ی ۳۳ و ۳۴ مجله‌ی تخصصی تاریخ اسلام در یک مجله منتشر شد. فهرست مطالب این مجلات عبارت است از:

- شهرستانی و ملل و نحل / دکتر محمود خواجه میرزا
- مناقب خوانی در دوره‌ی آل بویه / دکتر حسین ایزدی و مهدی زیرکی
- حیات ابن ابی الحدید / فاطمه سرخیل



- بانیان از دیدگاه سفرنامه‌های عصر صفوی / دکتر حمیدحاجیان پور و معصومه دهقان
- روابط خارجی قرامطیان بحرین / محسن مؤمنی
- دوران طلایی قطب شاهیان در دکن / محمود صادقی علوی
- بررسی تحولات فرهنگی اسماعیلیان نزاری از دعوت تا سلطنت / مریم غلامی و علی منصوری
- تمدن اسلامی / دکتر غلامرضا جمشیدیها
- نامه‌های خصوصی، مکاتبات رسمی / رجبعلی یحیایی

\* دبیر تاریخ، فریدون شهر

- نشانی: تهران، صندوق پستی مشترکین: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
- صندوق پستی مرکز بررسی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
- نشانی اینترنتی: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)
- پست الکترونیک: [Email:info@roshdmag.ir](mailto:Email:info@roshdmag.ir)
- امور مشترکین: ۰۲۱-۷۷۳۳۶۶۵۶-۷۷۳۳۵۱۱۰
- پیام گیر مجله های رشد: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۳

### یادآوری:

- هزینه‌ی برگشت مجله در صورت خوانا و کامل نبودن نشانی و عدم حضور گیرنده، بر عهده‌ی مشترک است.
- مبنای شروع اشتراک مجله از زمان دریافت برگ اشتراک است.

